

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشست‌های علمی کارشناسی

مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران

سال ۱۴۰۰

گردآوری و تنظیم

الهه کولائی

استاد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

پیمان کاویانی‌فر

عاطفه بکائیان

مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی

دانشگاه تهران

پاییز ۱۴۰۳

عنوان و نام پدیدآور	:	نشست‌های علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی در سال ۱۴۰۰ / گردآورندگان: الهه کولانی، پیمان کاویانی‌فر، عاطفه بکائیان؛ [برای] مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران.
مشخصات نشر	:	تهران: سپهر دانشگاه، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	:	۱۱۳ ص.
شابک	:	978-622-98645-1-7
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	اوراسیا -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۱ م. -- کنگره‌ها Eurasia -- Politics and government -- 21st century -- Congresses اوراسیا -- جنبه‌های استراتژیکی -- کنگره‌ها Eurasia -- Strategic aspects -- Congresses
شناسه افزوده	:	کاویانی‌فر، پیمان، ۱۳۶۹-، گردآورنده
شناسه افزوده	:	بکائیان، عاطفه، ۱۳۷۲-، گردآورنده
شناسه افزوده	:	دانشگاه تهران. مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی
رده بندی کنگره	:	DS۲۲۹/۴
رده بندی دیویی	:	۹۵۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۲۱۹۳۱۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیبا



مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران

نام کتاب: نشست‌های علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران - سال ۱۴۰۰
پدیدآورندگان: الهه کولانی، پیمان کاویانی‌فر، عاطفه بکائیان
ناشر: انتشارات سپهر دانشگاه
چاپ و صحافی: رامین
نوبت چاپ: دوم- پاییز ۱۴۰۳
شمارگان: ۱۰۰ نسخه
قیمت: ۹۰,۰۰۰ تومان
ناظر چاپ: لیلا سنگی
ویراستار: اعظم مرادی تبریزی
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۶۴۵-۱-۷
تلفن: ۸۸۶۳۴۴۹۲
ISBN: 978-622-98645-1-7
sepehredaneshgah@gmail.com

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است. هرکس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف یا ناشر تکثیر و کپی برداری کند، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

سخن ناشر

توسعه و پیشرفت پایدار مهم‌ترین دغدغه و از اصلی‌ترین هدف‌های سیاست‌گذاران و دولت‌مردان جوامع مختلف است. رشد و توسعه علمی از مهم‌ترین محورهای دستیابی به توسعه همه‌جانبه در هر اجتماعی به حساب می‌آید و جمهوری اسلامی ایران نیز به منظور توسعه و تعالی بیش از پیش، باید گام‌های استوار و محکمی در این رابطه بردارد. همه‌روزه در گوشه و کنار این مرز پرگهر، جوانه‌های تولید علم و دانش و خودکفایی علمی و فنی نمایان می‌شوند و با عنایت پروردگار متعال و در سایه همت و تلاش جامعه علمی و دانشگاهی حرکت به سوی مرزهای دانش شتاب بیشتری می‌گیرد. بی‌شک تولید علم و رواج دانش در هر جامعه‌ای، رابطه مستقیمی با نشر آن دارد؛ از این‌رو، خداوند بزرگ را شاکریم که توفیق خدمت به جامعه دانشگاهی را نصیب ما کرد تا در انتشارات سپهر دانشگاه، گام‌هایی هرچند کوچک در راه نشر دستاوردهای علمی و فرهنگی کشور برداریم. امید است با یاری ایزد منان و در پرتو همت و لطف اندیشمندان، نویسندگان، مترجمان و متخصصان عزیز کشورمان، سهمی در اعتلای علمی کشور داشته باشیم.

انتشارات سپهر دانشگاه در چارچوب رسالت خویش و به منظور رسیدن به هدف‌های علمی و فرهنگی مدنظر، اقدام به انتشار آثار ارزشمند و مورد نیاز جامعه علمی و دانشگاهی می‌کند. در این راه از همه استادان، نویسندگان، پژوهشگران و صاحبان اندیشه و قلم دعوت به همکاری می‌شود.

مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران

درهم‌تنیدگی روابط و مسائل ایران با فدراسیون روسیه و جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی (آسیای مرکزی و قفقاز)، اهمیت شناخت دقیق این مناطق را به خوبی روشن می‌کند. «مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران» (برنامه اوراسیای مرکزی پیشین) در پاسخ به نیازهای گوناگون کشور در این حوزه، فعالیت خود را از سال ۱۳۸۳ آغاز کرد. این مرکز با هدف کمک به شناخت بیشتر و بهتر اوراسیای مرکزی، از فعالیت‌های پژوهشی در مورد مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی و روابط خارجی کشورهای اوراسیای مرکزی با دیگر کشورها و به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کند. با این هدف، حمایت از فعالیت‌های زیر در دستور کار این مرکز قرار دارد:

۱. حمایت از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در حوزه اوراسیای مرکزی؛
۲. پشتیبانی از طرح‌های پژوهشی استادان و دانشجویان دکتری؛
۳. پشتیبانی از تألیف و ترجمه کتاب به وسیله استادان.

از استادان، دانشجویان و پژوهشگران حوزه مطالعات اوراسیای مرکزی دعوت می‌شود طرح‌ها و کتاب‌های پیشنهادی خود برای تألیف و ترجمه را به ایمیل مرکز بفرستند. طرح‌های فرستاده شده، پس از داوری و تأیید استادان مربوط، اجرا می‌شوند. گفتنی است شورای علمی این مرکز، برای تأمین بهینه منافع ملی و رفع نیازهای کشور، پژوهش‌های کاربردی، به‌ویژه در زمینه روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای اوراسیای مرکزی را در اولویت قرار می‌دهد. دانشجویان دکتری که از پایان‌نامه خود با درجه عالی و دانشجویان کارشناسی ارشد که از پایان‌نامه خود با نمره بالاتر از ۱۸/۵ دفاع کنند، برای بهره‌مندی از حمایت مرکز از پایان‌نامه‌شان می‌توانند به وبگاه مرکز مراجعه و فرم حمایت از پایان‌نامه را پر کنند. همچنین، دوفصلنامه فارسی «مطالعات اوراسیای مرکزی» و دوفصلنامه انگلیسی

«مطالعات ایران و اوراسیای مرکزی» مقاله‌های علمی - پژوهشی استادان و پژوهشگران حوزه اوراسیای مرکزی را می‌پذیرند.

کارشناسان مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی به وسیله پست الکترونیکی و تلفن، پاسخگوی پرسش‌های استادان، دانشجویان و پژوهشگران علاقه‌مند به فعالیت علمی پژوهشی در این حوزه هستند.

وبگاه: cces.ut.ac.ir

پست الکترونیکی: cces@ut.ac.ir

دوفصلنامه فارسی: <https://jcep.ut.ac.ir>

دوفصلنامه انگلیسی: <https://jices.ut.ac.ir>

تلفن: ۶۶۹۵۳۹۹۶ و ۶۶۴۱۹۷۰۴

فهرست مطالب

فارسی

ز	مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران
۱	مسئله خط مبدأ در کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر و همکاری‌های منطقه‌ای
	سیاست اوراسیایی چین و پیامدهای منطقه‌ای آن برای جمهوری اسلامی ایران با تمرکز بر
۷	آسیای مرکزی و قفقاز
۱۵	رقابت‌های غرب و روسیه در قفقاز جنوبی پس از جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ
۱۷	عامل کرد در قفقاز، با تأکید بر تحولات سده اخیر
۲۱	زمینه‌های داخلی و خارجی بازگشت طالبان
۲۹	فرصت‌های همکاری ایران و روسیه در حوزه پسا شوروی
۳۹	روسیه و ترکیه در جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ
۴۵	سه دهه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی
۵۵	چیستی و چرایی شورش در قزاقستان
۵۹	روند اصلاحات قانون اساسی در فدراسیون روسیه
۶۹	توئیت‌ر و نقش آن در دیپلماسی
۷۷	جنگ در اوکراین: زمینه‌ها، ریشه‌ها و پیامدها
۹۵	دولت عمیق: افول قانون اساسی و پیدایی دولت سایه
۹۷	میراث فرهنگی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی

English

مسئله خط مبدأ در کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر و همکاری‌های منطقه‌ای

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی با موضوع «مسئله خط مبدأ در کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر و همکاری‌های منطقه‌ای» با همکاری انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی)، ۷ اردیبهشت ۱۴۰۰ به صورت مجازی با مدیریت دکتر کولایی برگزار شد. در این نشست دکتر شیوا علی‌زاده، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و دکتر ساسان صیرفی، استادیار گروه حقوق عمومی دانشگاه تهران، دیدگاه‌های خود را مطرح کردند. در ابتدای این نشست دکتر کولایی گفت: درخواست سرگئی لاوروف از ایران برای اینکه کنوانسیون را هرچه سریع‌تر تصویب کند و در مرحله نهایی قرار دهد، درخور توجه است. از یک سو نگرانی برخی کارشناسان ایرانی که به عقب‌انداختن و تلاش برای تقویت موضع کشور پیش از تصویب را توصیه می‌کردند، نگرانی درستی است. از سوی دیگر، ایجاد سازوکارهای چندجانبه و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای در حوزه دریای خزر ضرورتی چشم‌پوشی‌ناپذیر بوده است.

دکتر شیوا علی‌زاده

در شمال دریای خزر اختلافی نبود و توافق‌های به دست آمده در میان آن کشورها در اوت ۲۰۱۸ تصویب شد. روسیه، قزاقستان و جمهوری آذربایجان، تقسیم‌بندی‌های داخلی شوروی را پذیرفتند و در سال‌های ۱۹۹۷، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱ توافق‌هایی بین آن‌ها امضا شد. در نتیجه، میان این سه کشور تنش وجود ندارد. از سوی دیگر، میان قزاقستان و ترکمنستان نیز اختلاف وجود ندارد و توافقی بین آن‌ها امضا شده است. اختلاف مهم در دریای خزر در جنوب این دریا است. در سال ۲۰۱۷ زمانی که نشست وزیران امور خارجه کشورهای ساحلی برگزار شد، سرگئی لاوروف اعلام کرد مسائل اساسی حل شده است. اما از نظر ایران سهم کشورها از دریا نهایی نشده بود. در سال ۲۰۱۸ کنوانسیون امضا شد و تقسیم بستر و زیربستر به توافق کشورها با یکدیگر موکول شد.

یکی از اختلاف‌های جدی در جنوب دریا بین جمهوری آذربایجان و ترکمنستان بود. یک میدان انرژی در ۱۰۵ کیلومتری ساحل جمهوری آذربایجان و در ۸۴ کیلومتری ساحل ترکمنستان وجود دارد

که به زبان آذری به آن «کاپاز» و به زبان ترکمن «سردار» می‌گویند. مقام‌های باکو می‌گفتند، این میدان انرژی را در سال ۱۹۵۹ کارشناسان آذری کشف کردند و متعلق به جمهوری آذربایجان است. در سال ۱۹۹۷ دولت ترکمنستان مناقصه‌ای منتشر کرد و از شرکت‌های خارجی دعوت کرد تا در این حوزه انرژی اکتشاف کنند. در پی انتشار این مناقصه باکو واکنش نشان داد و گفت: شرکت‌هایی که بخواهند وارد این حوزه شوند، از سوی جمهوری آذربایجان تحریم خواهند شد. در سال ۱۹۹۹ حیدر علی‌اف پیشنهاد داد، جمهوری آذربایجان و ترکمنستان شرکت مشترکی برای توسعه میدان انرژی تأسیس کنند که البته به جایی نرسید. به دنبال روابط تنش‌آلود در سال ۲۰۰۱، سفارت ترکمنستان در باکو تعطیل شد. در سال ۲۰۰۸ تنش بالا گرفت و قایق‌های جنگی جمهوری آذربایجان کشتی‌های جنگی ترکمنستان را تهدید و از میدان انرژی دور کردند. سپس توافق شد هیچ یک از دو کشور فعالیتی در این میدان انرژی انجام ندهد. در سال ۲۰۱۲ جمهوری آذربایجان به فعالیت‌های لرزه‌نگاری ترکمنستان اعتراض و آن را متوقف کرد.

راه‌گذر جنوبی گاز، ابتکار کمیسیون اروپا است تا گاز را از خزر به اروپا منتقل کند. چند خط لوله اصلی که زیرمجموعه این راه‌گذر است: باکو-تفلیس-ارزروم، وراآتولی و وراآتلیک گاز را از مسیر جمهوری آذربایجان و گرجستان و ترکیه به اروپا می‌رساند. هدف اصلی این راه‌گذر کاهش وابستگی اروپا به روسیه بود. خط لوله دیگری که می‌توانست به خط لوله باکو-تفلیس-ارزروم متصل شود، خط لوله‌ای بود به نام «وراخزر» یا خط «لوله سراسری خزر». این خط لوله می‌توانست انرژی آسیای مرکزی را وارد این راه‌گذر کند و از نظر اقتصادی توجیه‌پذیر بود. در سال ۲۰۰۹ که بحران انرژی در روابط روسیه و اوکراین روی داد، اتحادیه اروپا به فکر افتاد میان ترکمنستان و جمهوری آذربایجان میانجیگری کند و به خط لوله وراخزر منابع مالی اختصاص دهد. اتحادیه اروپا می‌خواست درباره پیمان بین باکو و عشق‌آباد مذاکره برقرار کند، اما به جایی نرسید. یکی از انگیزه‌های ترکمنستان برای نزدیک شدن به قزاقستان، روسیه و جمهوری آذربایجان در مورد رژیم حقوقی دریای خزر، این بود که به بازارهای غربی راه پیدا کند. وقتی کنوانسیون امضا شد، از نتایج آن در ژانویه ۲۰۲۱ باکو و عشق‌آباد بهره بردند. دو کشور توافق در مورد میدان انرژی «کاپاز» یا «سردار» را امضا کردند؛ اختلاف را کنار و نام این حوزه را «دوست‌لیق» گذاشتند.

پس از آن قرار شد شرکتی تأسیس شود و به صورت مشترک از منابع انرژی بهره‌برداری کنند. به چند دلیل امضای این توافق، در سال ۲۰۲۱ ممکن شد. علت اصلی آن مشکلات اقتصادی «ترکمنستان» بود. ترکمنستان بیشتر گاز خود را به چین صادر می‌کند. از آنجا که این کشور وام‌های زیاد برای ساخت زیربنای انتقال انرژی از چین گرفته است، نفت را به قیمت کمتر از نرخ جهانی به آن کشور می‌فروشد. بنابراین از فروش گاز به چین، درآمد زیادی به ترکمنستان

نمی‌رسد. ترکمنستان نگران بازارهای ارزی خود است. حتی اگر خط لوله «وراخزر» به جایی نرسد، می‌خواهد با خط لوله‌های روسی، وارد بازار اروپا شود. بحران اقتصادی ترکمنستان از سال ۲۰۱۷ به بعد شدت گرفته است و ارزش پول ملی این کشور سقوط کرده و دولت سرمایه‌های خود را صرف طرح‌های نمایشی و بی‌فایده کرده است. فضای کسب و کار همچنان برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی مناسب نیست. در چند سال اخیر امنیت غذایی ترکمنستان با جمعیت شش میلیون نفری و ۲۰ تریلیون مترمکعب منابع گازی، به خطر افتاده است. بیش از هر زمانی نیاز بود به اختلاف‌های حوزه انرژی پایان دهد تا بتواند بازارهای جدید پیدا کند.

یکی دیگر از موانع خط لوله وراخزر، منابع انرژی ترکمنستان در شرق کشور بود و اتصال به دریای خزر سخت بود. اما در حال حاضر خط لوله‌های ساخته شده گاز را از حوزه «گالکینیش» در شرق کشور به ساحل خزر می‌رساند. بنابراین زیرساخت خط لوله وراخزر آماده است. اینها را باید کنار نتایج جنگ قره‌باغ در پاییز گذشته قرار دهیم و قراردادی که در نوامبر بین باکو و ایروان امضا شد. به موجب آن، قرار است راه‌گذاری از ارمنستان عبور و جمهوری آذربایجان را به ترکیه متصل کند. در این صورت خط لوله وراخزر مناسبت بیشتری می‌یابد و مسیر پر سودتری به‌شمار می‌آید. جمهوری آذربایجان و کشورهای آسیای مرکزی از این شرایط پیش آمده، خوشحال هستند. زیرا از این مسیرها می‌توانند راهی به بازارهای غرب پیدا کنند. ترکیه نیز از این وضعیت راضی است، زیرا ترکیه و جمهوری آذربایجان پول حمل و نقل هم می‌گیرند. اگر ظرفیت راه‌گذر جنوبی افزایش پیدا کند، ارزش راهبردی ترکیه هم برای غرب بیشتر و مبنایی برای بهبود روابط ترکیه با غرب می‌شود. همین‌طور یک مسیر برای اتصال ترکیه به چین و می‌تواند بخشی از راه ابریشم جدید باشد.

در کل، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز خرسند هستند، زیرا راه‌گذرهایی که قفقاز را به آسیای مرکزی وصل می‌کند؛ مناسبت پیدا می‌کند و سرمایه‌گذارهای خارجی به سوی منطقه می‌آیند. طبیعی است کشورها به دلیل درآمد ارزی خود نگران باشند. اما از سوی دیگر، باید دید کشورهای غربی مایل به این سرمایه‌گذاری‌ها هستند؟ که هنوز دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ زیرا اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر «ال ان جی» (گاز طبیعی مایع) وارد می‌کند. اروپا رفته رفته به سوی انرژی‌های پاک می‌رود. علاوه بر آن بانک سرمایه‌گذاری اروپا؛ دیگر از طرح‌های مربوط به «سوخت‌های فسیلی» حمایت نمی‌کند و طرح وراخزر مشکل تأمین مالی خواهد داشت. در نتیجه، آن اشتیاقی که فروشندگان دارند، خریداران ندارند و برای خرسندی فروشندگان زود است. با این حال، باید در نظر بگیریم خط لوله باکو-تفلیس-جیحان در شرایطی ساخته شد که توجه اقتصادی برای آن وجود نداشت. این موافقت‌نامه که بین جمهوری آذربایجان و ترکمنستان امضا شد، یک مسیر غیر ایرانی را تقویت کرد و سبب شد مسیر ایران برای انتقال انرژی کنار گذاشته شود.

دکتر ساسان صیرفی

چندی پیش لاوروف از جمهوری اسلامی ایران خواست که زودتر کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر را تصویب کند. به این دلیل که بنابر ماده ۲۲ کنوانسیون «آکتائو» برای اینکه اجرایی شود، باید هر پنج کشور آن را امضا کنند. غیر از ایران، چهار کشور دیگر کنوانسیون را امضا کردند. سؤال این است که ایران چرا کنوانسیون را امضا نکرده است؟ اینجا مسئله خط مبدأ اهمیت می‌یابد. به این دلیل که ایران می‌خواهد گفت وگوهای مربوط به روش ترسیم «خط مبدأ» را اجرایی کند. مسئله خط مبدأ چیست؟ اساس این کنوانسیون، جدا کردن سطح و ستون آب از بستر و زیربستر آب است. به سطح آب دریا تا کف دریا ستون آب^۱ می‌گویند. در کنوانسیون آکتائو سطح و ستون آب و بستر و زیربستر را جدا کردند. به این صورت که در مورد سطح و ستون آب قائل به جدا شدن سه منطقه دریایی شدند که آب‌های سرزمینی و منطقه ماهیگیری و پهنه مشترک آبی را شامل می‌شود.

از نظر کنوانسیون، هریک از پنج کشور از زمانی که کنوانسیون اجرایی شود منطقه آب‌های سرزمینی به عرض ۱۵ مایل دریایی (هر مایل دریایی دو کیلومتر است) دارند که در حاکمیت کشورها قرار می‌گیرد. بنابراین هرکدام از این پنج کشور قلمرو حاکمیتشان در دریای خزر آب‌های سرزمینی خواهد بود. بعد از این ۱۵ مایل هر کدام یک منطقه ماهیگیری دارند که در آن منطقه بهره‌برداری از مناطق آبی در انحصار کشورها است که برابر ۱۰ مایل دریایی است. خارج از این مناطق، در کنوانسیون منطقه‌ای به نام «پهنه مشترک دریا» تعریف شده است که متعلق به هر پنج کشور است. در واقع، امتیاز بزرگی است که روسیه به دست آورده است. زیرا با توجه به اینکه روسیه در دریانوردی و نظامی برتری دارد، پیش‌بینی می‌شود که این پهنه مشترک، بیشتر عرصه فعالیت روس‌ها باشد. در مورد بستر و زیربستر گفته شده است، به‌طور کامل باید بین پنج کشور تقسیم شود. منابع نفت و گاز در زیربستر قرار دارد.

قزاقستان و روسیه، قزاقستان و جمهوری آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان قبل از امضای کنوانسیون آکتائو حدود خود را مشخص کرده بودند. سه کشور جنوبی دریای خزر ایران و ترکمنستان و جمهوری آذربایجان باید بخش‌های خود را مشخص کنند و این رویکرد کلی کنوانسیون آکتائو است. حال این پرسش مطرح می‌شود که خط مبدأ کجا مهم می‌شود؟ گفتیم هریک از این پنج کشور آب‌های سرزمینی، به عرض ۱۵ مایل دریایی دارند. بعد از آن منطقه‌ای به نام منطقه ماهیگیری با عرض ۱۰ مایل دریایی دارند. مسئله این است که این ۱۰ و ۱۵ مایل دریایی را از کجا محاسبه کنیم؟ اینجا است که مسئله خط مبدأ مهم می‌شود. در کنوانسیون

1. water column

حقوق دریاها که کنوانسیون اکتائو از آن پیروی کرده است، هر کشور ساحلی باید خط مبدأ خود را مشخص کند.

در کنوانسیون حقوق دریاها دو نوع خط مبدأ پیش‌بینی شده است. خط مبدأ عادی و خط مبدأ مستقیم. خط مبدأ عادی، خط ساحل در هنگام جزر است و خط مبدأ مستقیم در جاهایی که خط ساحل مضرس باشد یا جزایر حاشیه‌ای داشته باشد مورد توجه قرار می‌گیرد، در چنین مواردی کشور به جای اینکه خط ساحل (جزر) را خط مبدأ قرار دهد، می‌تواند خطوط فرضی مستقیم ترسیم کند و آن را خط مبدأ در نظر بگیرد. این بند بسیار مبهم است و سبب شده است بسیاری از کشورها از این ابهام، به سود خود استفاده کنند. یعنی بدون اینکه ساحل مضرس یا حاشیه‌ای داشته باشند، از خطوط مبدأ مستقیم استفاده کنند. نمونه بارز آن، خط مبدأ ایران در خلیج فارس است که از این راه، دامنه دریایی خود را دو برابر کرده است. نمونه دیگر آن ویتنام است و منطقه انحصاری اقتصادی خود را ۳۱۸۵۰ مایل مربع دریایی اضافه کرده است.

کنوانسیون اکتائو می‌گوید: خط مبدأ از خطوط مبدأ عادی و مستقیم تشکیل شده است. خط مبدأ عادی، خط سطح میانگین چندین ساله دریای خزر در نقطه منهای ۲۸ متر از سطح مبنای دریای بالتیک ۱۹۷۷ از نقطه کورنشتات است. چون ابهامی در کنوانسیون حقوق دریاها وجود دارد که خط جزر تغییر می‌کند، این ابهام را در کنوانسیون اکتائو رفع کردند. در ادامه خطوط مبدأ، خطوط مستقیمی است که نقاط مربوط مناسب را بر روی خط ساحلی بهم وصل می‌کند و مبدأ را در مکان‌هایی تشکیل می‌دهد که خط ساحلی مضرس است یا در مکانی که در آن حاشیه‌ای از جزایر در امتداد ساحل و در مجاورت آن قرار دارد. در ادامه ماده یک، مهم است که روش تعیین مبدأ خطوط مستقیم باید در موافقت‌نامه جداگانه‌ای بین همه طرف‌ها تعیین شود. در اصل این بند، به دلیل موقعیت ایران گذاشته شده است. در ادامه بند، این‌طور می‌خوانیم؛ چنانچه شکل ساحل، یک کشور را در تعیین آب‌های داخلی آشکارا در وضعیت نامناسب قرار دهد، این وضعیت هنگام ایجاد روش خود برای دستیابی به تفاهم میان همه طرف‌ها در نظر گرفته خواهد شد.

این تنها جایی است که امتیاز مشخصی به ایران داده شد. این بند به خواست ایران به ماده یک افزوده شده است. بعد از امضای این کنوانسیون، دکتر ظریف، برای وزیران خارجه چهار کشور دیگر نامه فرستاد و گفت: منظور از کشوری که این بند اشاره می‌کند، ایران است. این پنج کشور در حال مذاکره هستند تا موافقت‌نامه روش ترسیم مستقیم را امضا کنند. ایران تا زمانی که تکلیف موافقت‌نامه روشن نشود، کنوانسیون را تصویب نمی‌کند. مسئله اصلی که در این

مذاکرات مطرح است، مسئله تعیین حداکثر طول مجاز هر پاره خط^۱ است. باید مشخص شود که طول هر پاره خط چقدر باشد تا آزادی عمل کشور مورد نظر در اصل محدود شود. در این زمینه حداکثر طول مجاز هر پاره خط را تعیین می‌کنند. کشوری که وضعیت ویژه دارد، می‌تواند حداکثر طول پاره خط بیشتری را در نظر بگیرد. مهم است که آن حداکثر طول پاره خطی که در مورد ایران مطرح می‌شود، چقدر باشد؟ روشن است هر قدر طول پاره خط طولانی‌تر باشد، ایران می‌تواند خطوط مبدأ مستقیم طولانی‌تری ترسیم کند و مناطق بیشتری از دریای خزر را به عنوان آب‌های داخلی برآورد کند. گفتنی است روسیه که پیش‌نویس اصلی را تهیه کرده است در ادامه ماده پنج اضافه کرده است: کشوری که وضعیت اضطراری دارد، نباید خطوط مبدأ مستقیم خود را به گونه‌ای ترسیم کند که مساحت آب‌های داخلی آن، خیلی بیشتر از کشورهای دیگری شود که طول خط ساحلی‌شان مشابه است (منظور جمهوری آذربایجان است). اگر ایران این شرط را بپذیرد، آن امتیازی که در کنوانسیون آکتائو به دست آورده است از میان می‌رود. تا وقتی تکلیف موافقت‌نامه مشخص نشود، ایران کنوانسیون را تصویب نخواهد کرد و نباید تصویب کند.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: در پیمان ۱۹۲۱ و در مورد دریا یا دریاچه بودن دریای خزر و وضعیت محیط زیست آن ابهام وجود دارد.

دکتر صیرفی: از نظر حقوق پیمان‌ها اگر کنوانسیون ۲۰۱۸ لازم به اجرا بشود؛ آن دو توافق‌نامه که در حال حاضر هم متروک هستند، منسوخ برآورد می‌شوند. یک رژیم حقوقی جدید حاکم می‌شود که با دو توافق‌نامه پیشین در تضاد است. در مورد دریاچه یا دریا بودن خزر، به طور قطع دریا نیست و مشمول حقوق دریاها هم نیست. کنوانسیون آکتائو تکلیف این را هم روشن کرده است. در ماده یک، می‌خوانیم که دریای خزر را تعریف کرده است و می‌گوید دریای خزر «پهنه آبی» منحصربه‌فرد و نه دریا و نه دریاچه است. کار مهمی که کنوانسیون آکتائو انجام داد، این است که برای یک «پهنه آبی» منحصربه‌فرد و یک «رژیم حقوقی» منحصربه‌فرد تبیین کرده است که در هیچ جای دنیا، مشابه آن نیست. در مورد محیط زیست هم در ماده ۱۴ ملاحظه‌های محیط زیستی دارد. به همین دلیل، پروتکل ارزیابی اثرات زیست‌محیطی فراسرزمینی را پیش از امضای کنوانسیون آکتائو به کنوانسیون تهران اضافه کردند تا مسئله تأسیس خط لوله در بستر دریای خزر را تابع سازوکار ارزیابی محیط زیستی قرار دهند.

سیاست اوراسیایی چین و پیامدهای منطقه‌ای آن برای جمهوری اسلامی ایران با تمرکز بر آسیای مرکزی و قفقاز

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با موضوع «سیاست اوراسیایی چین و پیامدهای منطقه‌ای آن برای جمهوری اسلامی ایران با تمرکز بر آسیای مرکزی و قفقاز» با همکاری بنیاد مطالعات قفقاز، انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی)، مجمع مجالس آسیایی، برنامه آسیا پاسیفیک و مرکز پژوهشی آسیا و انجمن ایرانی همکاری با یونسکو در ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰ به صورت وینار برگزار شد. در این نشست دکتر حامد وفایی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و مدیر مرکز پژوهش‌های آسیایی دانشگاه تهران و دکتر محمد حسین دهقانپان، دکترای مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و پژوهشگر مهمان در بنیاد مطالعات قفقاز دیدگاه‌های خود را مطرح کردند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی رئیس مرکز بود.

دکتر حامد وفایی

در مطالعات مربوط به چین، ما از نگاه چینی جا مانده‌ایم و ابزار تحلیل‌مان، رسانه و منابع غربی است. اگر منابع دست اول و اسناد بالادستی چینی در مورد سرخط‌های دیپلماسی اوراسیایی این کشور را مطالعه کنیم به دو محور بر می‌خوریم که چینی‌ها آن را سه رابطه و چهار اقدام می‌نامند. منظور از سه رابطه، ارتباط با موضوع‌های مختلف است. محور اول، چین و محیط پیرامونی و همسایگان است. محور دوم، ارتباط با قطب‌های مختلف جهان و محور سوم، ارتباط صحیح با موضوع‌های مهم منطقه یا نزدیک به انفجار است. این سه محور، موضوع‌هایی است که به باور چین در دیپلماسی اوراسیایی خود باید به کار ببندد. در مورد چهار اقدام، نخست، استفاده دقیق از زمان، برای تقویت همه‌جانبه خویش است. دوم، نظارت بر کارها با آرامش و بررسی هوشمندانه موضوع‌هایی که در جریان است. سوم، پیگیری پنج اصل صلح محور و تعاملی به جای ورود به اتحادهای نظامی و رویکردهای تقابلی است. چهارم، مقابله با خودمحدودسازی و دیپلماسی فعال در تعامل با پیمان‌های منطقه است. این سه رابطه و چهار اقدام را باید تحلیل کنیم تا تصویری از دیپلماسی اوراسیایی کشور چین به دست بیاوریم.

در مورد چهار اقدام کشور چین، اقدام نخست، تقویت دقیق همه‌جانبه در مدیریت زمان است.

چینی‌ها ضرب‌المثلی دارند که «کشور ضعیف دیپلماسی ندارد» و با تکیه به این ضرب‌المثل بر این باورند که باید خودشان را همه‌جانبه قوی کنند. اگر بخواهیم چین را بشناسیم، باید با فرهنگ و فلسفه و موضوع‌های کهن چین آشنا باشیم، زیرا نقش مهمی در ابعاد سیاست چینی‌ها دارند. با این پیش‌زمینه ذهنی چینی‌ها به سوی تقویت خویشتن، گام اول تقویت همه‌جانبه اقتصاد و امور نظامی است که این دو را چینی‌ها به عنوان اولویت به‌ویژه در حوزه روابط با اوراسیا در نظر دارند. گام دوم، دستیابی به ثبات در همه حوزه‌هاست. گام سوم، تقویت رابطه با همسایگان و سرانجام تقویت حرکت جهان به سوی جهان چندقطبی را در نظر دارند.

اقدام دوم، نظارت با آرامش و بررسی هوشمندانه موضوع‌های جاری در حوزه اوراسیاست. چینی‌ها به شدت تأکید دارند که به صورت مستقیم وارد درگیری نشوند. چین در روابط با ژاپن، هند، روسیه و ایالات متحد مشکلات فراوانی دارد، اما پایه سیاست خود را «دیپلماسی بدون دشمن» و «دیپلماسی اقدام غیرخشونت‌آمیز» علیه دشمن قرار داده است. براساس این اصل دیپلماتیک چین شروع‌کننده هیچ تنش در نظام بین‌الملل نبوده است. در تنش‌های میان روسیه و اوکراین و ایالات متحد، برنده میدان چین بود و این به دلیل تحریم‌هایی است که آمریکا علیه روسیه وضع کرد و روسیه قرارداد چندصد میلیاردی با چین بست. چین برنده اختلاف‌هایی شد که هیچ ضلع آن به او مربوط نبود. در رابطه با تحریم‌های ایران هم، چین باز برنده است و سود کلانی به دست می‌آورد.

اقدام سوم، دخالت نکردن در امور دیگران و ایفای نقش در امور مختلف با بی‌کنشی سنتی چین است. چینی‌ها بر این باورند که باید در سیاست خارجی مانند آب رفتار کنند. تأثیرگذاری آب به این شکل است که از لای صخره‌ها عبور می‌کند. قطره قطره در سنگ نفوذ می‌کند. فقط نیاز به زمان دارد. اقدام چهارم، حرکت بر مبنای «پنج اصل» است. در سال ۱۹۵۳ چوئن لای، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه چین، گفت هنوز پنج اصل در دیپلماسی چینی‌ها مورد تأکید است. نخست، احترام متقابل به حاکمیت ملی و یکپارچگی سرزمینی کشورها، تجاوز نکردن متقابل و دخالت نکردن متقابل در امور داخلی کشورها، منافع مشترک و برابر، در آخر صلح و سازندگی مشترک است. این پنج محور از ۵۰ سال قبل در سیاست خارجی چین نافذ بوده است و همچنان نیز هست. چین در این چارچوب تأکید می‌کند که به پیمان‌های نظامی ورود نمی‌کند. تأکید بر اصول تعاملی به جای تقابلی دارد و سرانجام تقویت شفاف قدرت نظامی چین است. آنان بر این باورند که باید قدرت نظامی را تقویت کنند، اما در اتاق شیشه‌ای. یعنی به دیگران اجازه دهند در جریان باشند. حوزه آخر در دستور کار دیپلماسی اوراسیایی چین، «دیپلماسی فعال چندجانبه‌گرا» با حضور مثبت در پیمان‌های منطقه است. در مورد اهمیت

آسیای مرکزی در راهبردهای اوراسیای چین باید گفت، چینی‌ها برای احیای جاده ابریشم دو پهنه را در نظر گرفتند. پهنه اول از آسیای مرکزی عبور می‌کند به خاورمیانه و تا اروپا می‌رسد. پهنه دوم دریایی است که تا اقیانوس هند و مدیترانه هم شامل می‌شود.

برای درک دیپلماسی آسیای مرکزی چین به چهار عامل نیاز داریم: نخست، اصول و سیاست کلان در سیاست خارجی چین؛ دوم، منافع بنیادین چین در آسیای مرکزی؛ سوم، سیاست‌های چین در پیرامون. عامل چهارم ویژگی‌های آسیای مرکزی است که زاویه‌هایی را به دیپلماسی چینی اضافه می‌کند. چین بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر با آسیای مرکزی مرز دارد. امنیت مرزی در این حوزه بسیار مهم است. حوزه دیگر مقابله با جنبش ترکستان شرقی یا گروه‌های تروریستی چین است که در آسیای مرکزی پایگاه و ارتباطاتی دارند. این موضوع امروز به بخشی از دیپلماسی ویژه چین در این منطقه تبدیل شده است که به امنیت ملی چین گره خورده است. آسیای مرکزی ضعیف‌ترین حوزه پیرامونی چین محسوب می‌شود. مسئله مهم چین در آسیای مرکزی، توجه به شاخص‌های روسی سازی در این منطقه است. چین که قدرت نوظهوری در آسیای مرکزی به شمار می‌آید، به دنبال متوازن سازی قدرت با روسیه در این منطقه است. البته برخوردهایی وجود دارد، اما به دلیل منافع مشترک، فروکش می‌کند. برای اینکه ببینیم نگاه اوراسیای چینی در حوزه اوراسیا چه مسائلی را متوجه ایران می‌کند، باید نخست جایگاه ایران در سیاست خارجی چین را بررسی کنیم.

بعد از قرارداد ۲۵ ساله، برخی می‌گفتند چین با ایران برنامه طولانی مدت ندارد و روی ایران برنامه ریزی طولانی مدت نکرده است. یک بخش‌هایی درست است، به شرطی که جایگاه واقعی ایران در سیاست خارجی چین را بدانیم. در حلقه اولویت‌های دیپلماسی چین، ایران در حلقه چهارم قرار دارد. لایه اول ایالات متحد آمریکا است. لایه دوم، روسیه، هند و ژاپن، لایه سوم همسایگان و محیط پیرامون و لایه چهارم ایران، عربستان و اسرائیل. بخش بزرگی از دیپلماسی چین را دیپلماسی اوراسیایی تشکیل می‌دهد. بخشی از این دیپلماسی شامل دیپلماسی آسیای مرکزی است. ایران هم در دیپلماسی اوراسیایی و هم در دیپلماسی آسیای مرکزی جای دارد.

حضور چین در این منطقه فرصت‌ها و چالش‌هایی برای ما داشته است: در رابطه با حضور چین در حوزه تهدیدهای امنیتی نرم، هم در حوزه نفوذ قدرت‌های فرامنطقه که از دغدغه‌های جمهوری اسلامی است و هم در حوزه حفظ ثبات آسیای مرکزی که اگر در آن جنگ و آشوب شود، برای ایران هم نتیجه نامطلوبی دارد. در موضوع‌های امنیتی ایران و چین در حوزه آسیای مرکزی منافع مشترک دارند. حضور چین در این منطقه چالش‌هایی را متوجه ایران کرده است. بخش اول تجارت است. ایران ظرفیت‌های زیادی برای دادوستد اقتصادی با این منطقه دارد که

اگر چین حضور نداشت بهره زیادی می‌برد. اما حضور چین به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی که وام‌های زیادی به این کشورها داده و طرح‌های مختلفی دارد و نیز محدودیت‌های جمهوری اسلامی، از نظر تحریم‌ها و بحث‌های ایدئولوژیک سبب شده است به ویژه در بخش تجارت و همکاری‌های زیرساختی، میان ایران و آسیای مرکزی ضعف‌های جدی وجود داشته باشد.

باید در گام نخست یک برنامه‌ریزی راهبردی به معنای واقعی برای تعامل با چین، به عنوان قدرت بزرگ منطقه و قدرت مسلم آینده، هم در منطقه و هم در نظام بین‌الملل داشته باشیم. ما تفاهم ۲۵ ساله را بعد از چند سال با چین امضا کردیم. فضایی که در ایران حاکم است متناسب با یک برنامه راهبردی نیست. برای روابط ایران و چین «مشارکت جامع راهبردی» تنظیم کردیم. امروز روابط با چین نه مشارکتی، نه جامع و نه راهبردی است. بحث بعدی متوازن‌سازی تعامل با چین است. نباید وزن تعامل با چین را سنگین کنیم. باید با قدرت‌های کوچک‌تر، مانند کره جنوبی و هند تعامل کنیم تا تعادل میان ایران و چین حفظ شود. امروز ۳۰ درصد حجم تجارت خارجی ما با چین است و باید مدیریت شود. گام بعدی تعامل دقیق و بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماسی منطقه‌ای ایران در حوزه آسیای مرکزی و تعریف چارچوب‌های جدید برای همکاری‌های متناسب با مقتضیات جدید زمانی است.

دکتر محمدحسین دهقانپان

چین جز در حوزه دریای چین جنوبی، موارد اختلافی و جزایر مربوط به تنگه تایوان، در دیگر حوزه‌ها بر مبنای اصول ژئواکونومی رفتار می‌کند. این به چه معناست؟ به این معناست که چین از ابزارهای اقتصادی برای رسیدن به اهداف ژئوپلیتیک بهره می‌برد. این سؤال مطرح است که راهبرد راه ابریشم جنوبی چین چه پیامدهایی در منطقه آسیای مرکزی خواهد داشت؟ براساس پژوهش‌ها به این نتیجه رسیدم که چین با این ابتکار عمل، ساختار نظام منطقه‌ای در آسیای مرکزی را متحول خواهد کرد. به این معنا که اگر آسیای مرکزی تا پیش از این یک مجموعه امنیتی وابسته به روسیه بود، به تدریج تبدیل به یک مجموعه امنیتی با حضور دو قدرت بزرگ می‌شود. این دو قدرت بزرگ غیرمستقیم، تفاهمی هم بین خود ایجاد و تقسیم کار کردند. به این صورت که چین در حوزه ژئواکونومی و روسیه در حوزه ژئوپلیتیک «هژمونی» منطقه را به دست گرفتند.

مجموعه دلایل راهبردی چین برای حضور در آسیای مرکزی به سه سطح تحلیل داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی تقسیم می‌شود. در سطح داخلی تغییر سیاست خارجی چین در دوره شی جین پینگ از سیاستی مبتنی بر اصل حرکت با چراغ خاموش به سیاست خارجی جسورانه

و کنشگرانه تبدیل شد. الگوی اقتصادی چین از الگوی صادرات محور هم به الگوی اقتصادی مبتنی بر صنایع پیشرفته تغییر کرد. در سطح منطقه، منطقه آسیای مرکزی منطقه بسیار مهمی برای چین است و از نظر منابع انرژی و همچنین از نظر امنیتی آسیای مرکزی و ارتباط آن با جدایی طلبی استان شین جیانگ بسیار برای چین اهمیت دارد. در سطح بین‌المللی، چین به دنبال تغییر موازنه ژئوپلیتیک در دنیا به سود خود با استفاده از این ابتکار است. ابتکار یک کمربند، یک راه، قطبیت در مجموعه آسیای مرکزی را تغییر داده است. چین مرزهای آسیای مرکزی را تغییر داده است. همچنین امنیتی سازی منافع چین رخ داده است. اگر به رویکرد ایران در برابر یک کمربند، یک راه بپردازیم، ایران در هر سه حوزه ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر ظرفیت مناسبی دارد، اما در هیچ کدام به نتیجه مطلوب نرسیده است.

پیشینه روابط ایران با آسیای مرکزی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به سه دوره تقسیم پذیر است: دوره اول از فروپاشی اتحاد شوروی تا نیمه دهه ۱۹۹۰ که در این دوره روسیه از منطقه عقب نشینی کرده بود. سیاست نگاه به غرب یلتسین به طور کامل بر روابط روسیه با غرب حاکم بود. ایران رویکردی ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک در منطقه پیاده کرد. در میانه دهه ۱۹۹۰ با تغییر سیاست خارجی روسیه، شکل گیری نگاه به شرق و اوراسیاگرایی، اهمیت روابط ایران با روسیه در مقابل غرب احساس شد. اما رویارویی ایران و آمریکا مانع تحقق این سیاست شد. آمریکا با هدف محاصره و انزوای ایران تلاش کرد طرح‌های زیرساختی را با دورزدن ایران اجرا کند. این سیاست سبب شد سیاست ژئواکونومیک ایران با شکست روبه‌رو شود. در دوره سوم، ایران در تأثیر تحریم‌های بین‌المللی قرار گرفت و به بازیگری منفعل در آسیای مرکزی تبدیل و شاهد نفوذ بازیگران دیگر مانند چین در منطقه شد.

با توجه به اینکه ایران در دو رویکرد ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک در منطقه ناکام مانده، بهتر است راهبرد ژئوکالچر را دنبال کند. پرسش این است آیا ایران می‌تواند برای یک دیپلماسی فرهنگی فعال راهبردی داشته باشد؟ یکی از فرصت‌های مهم برای ایران در آسیای مرکزی، میراث مشترک تاریخی و فرهنگی است، اما ضعف این محور می‌تواند سبب ایجاد حساسیت منفی شود. همان‌طور که می‌دانیم از نظر دینی میان ایران و آسیای مرکزی جدایی ایجاد شده است. این تفاوت از عواملی است که مانع پیوند شده است که باید با رویکردی عمل‌گرایانه جبران شود. هویت‌یابی برای کشورهای این منطقه بسیار مهم است. این موضوع به ایران امتیازی می‌دهد که بتواند نقش خود را ایفا کند. اما در برابر آن، ضعف ما این است که برنامه مدون و راهبردی مشخصی برای پیشبرد هدف‌ها در منطقه نداریم. شریک‌های اصلی تجاری آسیای مرکزی در سال ۲۰۲۰ در حوزه واردات، به ترتیب روسیه، چین، اتحادیه اروپا، کره جنوبی،

ترکیه، آمریکا، روسیه سفید، ژاپن، هند و سوئیس و در حوزه صادرات به ترتیب اتحادیه اروپا، چین، روسیه، ترکیه، سوئیس، کره جنوبی و افغانستان بودند. نکته درخور توجه، نبودن نام ایران در این فهرست است با اینکه سومین کشور بزرگ منطقه محسوب می‌شود. جای تأسف دارد و نشان شکست سیاست ما در منطقه است.

پرسش دکتر کولایی: با طرح موضوع وام‌های کلان چین به کشورهای آسیای مرکزی مانند ترکمنستان در سیاست‌های منطقه‌ای چین و نگرانی کشورها برای بدهکار بودن گفت: چین هم مانند هر کشوری به دنبال منافع ملی خود است. اما تکرار تجربه و در دام بدهی‌های چین افتادن امروز یک نگرانی است برای کشورهایی که به دنبال گسترش روابط با چین از این راه هستند.

دکتر وفایی: در پاسخ به پرسش دکتر کولایی درباره «تجربه کشورهای مختلف در همسایگی چین از نگاه ایران» با توجه به بررسی منابع چینی، پنج ماه پس از کرونا و علاوه بر مسائل و محدودیت‌های بهداشتی کشورها و نرخ بالای بدهی‌های بعضی کشورهای در حال توسعه در دوران اوج رکود اقتصادی کشورها این مسئله مطرح شد که چین شاید بخشی از بدهی خود را ببخشد. چین بر این باور است که غیر از منافع اقتصادی، باید یک جریان فرهنگی ایجاد کند که با بحث چین‌هراسی که غربی‌ها به آن دامن می‌زنند، مقابله شود. یک بحث دیگر، ظرفیت بزرگی است که در کشور چین وجود دارد کشورهای دیگر از تعامل رودرو می‌ترسند. کشورها در قالب مجموعه و اتحادیه‌های آسه‌آن، اروپا، کشورهای عرب با چین وارد تعامل می‌شوند، اما ایران به صورت مستقیم وارد تعامل شده است. ایران به دلیل ظرفیت‌های بالای خود در بحث منابع انرژی می‌تواند به فرمول‌هایی برسد که در مشکلاتی گرفتار نشود که بعضی کشورهای در حال توسعه در تعامل با چین با آن روبه‌رو شده‌اند.

پرسش: بندر چابهار با اینکه معاف از تحریم‌های آمریکا بود، چرا پیشرفتی نکرده است و اینکه آیا چین و روسیه گسترش این کمربند را با طرح گسترش یک کمربند و یک راه در تضاد می‌دانند؟

دکتر دهقانیان: کشورها برای وابسته نشدن باید اصل متنوع‌سازی را در دستور کار قرار دهند. همان کاری که چین انجام داده است. چین در همه زمینه‌ها به ویژه واردات انرژی متنوع‌سازی کرده است. مهم‌ترین دلیلی که مانع توسعه در چابهار شده است، بحث تحریم‌ها است. اگر هند می‌خواست در این منطقه سرمایه‌گذاری کند، بازهم آمریکا دست هند را بسته بود. تعامل هند با آمریکا به حدی است که هند هیچ‌گاه با به خطر انداختن منافع خود در چابهار سرمایه‌گذاری انجام نمی‌دهد. بندر گوادر در پاکستان اهمیت راهبردی بیشتری از چابهار برای چین دارد. یکی از استادان چینی وابسته به آکادمی علوم اجتماعی چین در پاسخ به این پرسش که چرا

چین در بندر گوادر پاکستان سرمایه‌گذاری‌های می‌کند، اما در چابهار سرمایه‌گذاری نمی‌کند گفت آیا ایران حاضر است امتیازهایی به ما بدهد که پاکستان به چین می‌دهد. این نشان می‌دهد باید منافع کشور چین برای انجام سرمایه‌گذاری تأمین شود. هیچ کشوری بی‌دلیل سرمایه‌گذاری نمی‌کند. آن امتیازها را ایران به دلیل محدود شدن استقلال حاضر نیست به چین بدهد. بنابراین سرمایه‌گذاری انجام نمی‌شود.

پرسش: با توجه به شرایط کنونی ایران، امضای تفاهم‌نامه با چین به سود ایران خواهد بود یا خیر؟

دکتر وفایی: در موقعیت کنونی هرکس در جایگاه قدرت ایران بر سر کار باشد، برای ارتباط بلندمدت با چین برای منافع ملی کشور برنامه‌ریزی می‌کند. امروز چین کارخانه جهان است. امروز در دنیا برای ارتباط بلندمدت با چین مسابقه می‌دهند. بزرگ‌ترین شریک‌های چین دشمنان چین هستند. چین با آمریکا در جنگ تجاری است، با این حال بزرگ‌ترین شریک تجاری یکدیگر هستند. این به معنای استفاده از ظرفیت‌ها است. ایران در هر شرایطی باشد نمی‌تواند ارتباط خود را با کارخانه جهان قطع کند و حکیمانه‌ترین ارتباط با کارخانه جهان رابطه طولانی‌مدت است. برای رابطه طولانی‌مدت، برنامه لازم است که دو کشور تدوین کرده‌اند. اصل این کار به نظر بنده درست و درخور تقدیر است.

رقابت‌های غرب و روسیه در قفقاز جنوبی پس از جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با موضوع «رقابت‌های غرب و روسیه در قفقاز جنوبی پس از جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ» ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۰ با همکاری انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر گیا نودیا، استاد علوم سیاسی و رئیس مدرسه بین‌المللی مطالعات قفقاز دانشگاه دولتی ایلیا چاوچاوا دزه تفلیس و وزیر پیشین آموزش و علوم گرجستان دیدگاه‌های خود را بیان کرد. مدیر این نشست دکتر شیوا علی‌زاده بود.

دکتر گیا نودیا

مسئله قره‌باغ با وجود اهمیت فراوان منطقه‌ای، به‌ویژه ساکنان نواحی مورد درگیری، بخشی از تصویر بزرگ‌تری است که باید به هر دو جنبه پرداخته شود. دو بازیگر مهم در عرصه بزرگ‌تر، روسیه به عنوان هژمون در منطقه قفقاز و آمریکا و اروپا به عنوان نیروهای مسلط در عرصه جهانی هستند. البته نمی‌توان نقش ایران و ترکیه در پیگیری منافعشان را در قفقاز نادیده گرفت. ترکیه به عنوان عضو ناتو در کنار غرب بوده است و ایران به دلیل اختلاف با غرب، رابطه نزدیک‌تری با روسیه دارد. حل نشدن مسئله قره‌باغ و نیز افزایش نقش محوری مسکو و کاهش نقش غرب از نتایج جنگ سال ۲۰۲۰ قره‌باغ بوده است.

تنش‌های پیشین بین دو کشور به چهار مرحله تقسیم می‌شود: اولین مرحله در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴ بود که دو کشور بخشی از اتحاد شوروی بودند. بازیگر تعیین‌کننده در سال ۱۹۹۱ نیز روسیه بود. ترکیه به دلیل پیوند فرهنگی از باکو حمایت کرد، اما نقش چندانی نداشت. ترکیه و ایران بازیگر اساسی نبودند. دومین مرحله «درگیری خاموش» است که در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و سال‌های ابتدایی قرن بیست و یکم رخ داد. تلاش آمریکا برای حل درگیری برای یافتن نوعی سازش در سال ۱۹۹۵ نمونه‌ای از آن بوده است. روسیه در دوران دوم نقش پررنگی نداشت. جنگ سال ۲۰۰۸ گرجستان به مرحله دوم پایان داد. پیام روسیه به همه جهان این بود که این منطقه حیات خلوت روسیه است. کشورهای غربی هم آن را پذیرفتند. در مرحله سوم درگیری قره‌باغ،

افزایش نقش روسیه و تغییر فلسفه درگیری شکل گرفت. رویکرد سازش و اعتمادسازی به راه حل نظامی و قدرت سخت تغییر یافت.

نتیجه جنگ سال ۲۰۲۰ از نظر روانشناسی پذیرفته شده است. پیش از جنگ، بازگشت نظامی روسیه به جمهوری آذربایجان و نقش پررنگ تر آن در قره‌باغ از این نتایج است. در این مرحله، نقش ترکیه نیز بیشتر شد. سیاست روسیه در جنگ اخیر ممکن است سبب بی‌اعتمادی ارمنستان به روسیه شده باشد. ضمن اینکه باکو هم شاهد پشت کردن روسیه به متحد راهبردی خود بود و این می‌تواند بر اعتماد باکو به روسیه نیز اثر منفی بگذارد. انزوای بیشتر گرجستان و باور به این مسئله در تفلیس که اکنون آن‌ها تنها متحد غرب در منطقه هستند نیز قابل توجه است.

عامل کرد در قفقاز، با تأکید بر تحولات سدهٔ اخیر

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با موضوع «عامل کرد در قفقاز، با تأکید بر تحولات سدهٔ اخیر» شنبه ۲۶ تیر ۱۴۰۰ با همکاری انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست پروفسور گارنیک آساطوریان، رئیس انستیتوی شرق‌شناسی دانشگاه دولتی روسی ارمنی (اسلاونی) ایروان دیدگاه‌های خود را بیان کرد. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود.

پروفسور گارنیک آساطوریان

به طور معمول، وقتی از کردها در قفقاز سخن می‌گویند به «کردستان سرخ» اشاره می‌کنند که از اساس درست نیست. تا امروز از چند کردستان نام برده می‌شد: کردستان ترکیه، کردستان ایران، کردستان عراق و کردستان سوریه و همین‌طور، کردستان قفقاز که در دهه‌های اخیر مطرح شده و امری بر ساخته است. کسی نمی‌داند کردستان قفقاز کجاست و چه مساحتی را در بر می‌گیرد. برخی تصور می‌کنند «کردستان قفقاز» به مرکز لاجین، وجود داشته است و اطراف آن را در بر می‌گیرد. در برخی منابع ادعا شده است کردها از زمان شدادیان از قرن‌های دهم و یازدهم میلادی به این منطقه راه یافتند. البته این نمی‌تواند درست باشد، زیرا در آن دوره هنوز «پنداره کرد» تبلور پیدا نکرده بود. به طور کلی در مورد کردها، نمی‌توان پیش از قرن نوزدهم به صورت نظام‌مند حرفی زد.

سیاست دورهٔ صفویه با جابه‌جا کردن اقوام ایرانی از مناطق مختلف با هدف رشد اقتصادی و همچنین هدف‌های نظامی و امنیتی انجام شد. یکی از نمونه‌های بارز آن در سال ۱۶۰۳ و کوچ ارامنه از قفقاز به جلفای اصفهان بود. کوچ بزرگی که در مورد کردها انجام شد، از سال ۱۵۹۹ تا ۱۶۰۴ رخ داد که کنفدراسیون بزرگ چَمَشْگَرُک (در جنوب منطقه وان) که بیشتر آن‌ها کرمانج زبان بودند، از این سال به سمت خراسان کوچ کردند و نزدیک ۱۰۵ سال هم در قزوین ساکن شدند. می‌دانیم کردهای ترکیه و عراق و بخشی از سوریه را به نام «کُرمَانج» می‌شناسند. عنوان «کرمانج» باید به صورت جداگانه بررسی شود. در کردی واژه‌های زیادی از ارمنی وجود دارد. در لهجه کرمانجی خراسان بسیاری از واژه‌های ارمنی را پیدا کرده‌ام که بسیار رایج است. برای تعیین هویت و خاستگاه نژادی کردی مطالعهٔ کردها یا کرمانجی‌های خراسان جالب توجه است. چند

سال پیش برای شرکت در کنفرانسی به گیلان رفته بودم. در طول مسیر معلوم شد که راننده کرمانج اهل خراسان است. او گفت پدرش خود را کرمانج می‌داند و به روشنی کرد نمی‌داند. این اشاره از این منظر درخور توجه است که دست‌کم تا نسل پیشین در خودآگاهی هویتی کرمانج‌ها، آن‌ها خود را نه کرد که کرمانج می‌دانسته‌اند.

وجود کردها در قفقاز پشته‌ای کهن تاریخی ندارد. در واقع عنصر کرد در این منطقه، از اواخر قرن نوزدهم میلادی به‌طور نظام‌مند دیده می‌شود. در اوایل قرن نوزدهم، گروهی از کردهای شیعه در حدود ششصد خانوار به سرکردگی محمد صافی سلطان به این نواحی رفتند. در سال ۱۸۸۶ کردها، ۴٫۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند. کردها در سراسر قرن نوزدهم به‌طور نامنظم به منطقه‌ای که اکنون جمهوری آذربایجان است روی آوردند و حتی در اولین دولت جمهوری دموکرات آذربایجان در سال ۱۹۱۸ نماینده داشتند و در کابینه دولت مساواتی به ریاست محمدامین رسول‌زاده دو وزیر کرد، از جمله وزیر دفاع حضور داشتند. کردهای قفقاز بیشتر شیعه بودند. از این‌رو به سرعت در جمعیت شیعه قفقاز جذب شدند. از سال ۱۹۱۸ با تأسیس جمهوری آذربایجان، بخش مهم شیعیان قفقاز در چارچوب مرزهای این کشور قرار گرفتند. پایه موضوع‌های مربوط به کردها در قفقاز، مفهوم کردستان سرخ است. برخی گمان می‌کنند کردستان سرخ یک جمهوری خودمختار بوده است که در آن کردها جمعیت زیادی داشتند و در دوره اتحاد شوروی، این منطقه از میان رفت. از نظر مردم‌شناسی تا حدی این موضوع درست است، اما در کل درست نیست. در واقع «کردستان سرخ» ساختی شیخ‌مانند بود.

وقتی از کردها در این منطقه صحبت می‌کنیم باید بدانیم به‌طور دقیق از چه حرف می‌زنیم. تعداد کمی از کردها در حدود ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر در نواحی نه‌چندان دور از ایروان در دوره قبل از شروع مناقشه قره‌باغ زندگی می‌کردند و به دلیل همسایگی با نواحی ترک‌زبان اطراف زبان کردی را از یاد برده و به ترکی صحبت می‌کردند و فقط هویت خود را «کرد» می‌دانستند. سرانجام در سال ۱۹۳۰ آنچه به عنوان کردستان سرخ مطرح شده بود در چارچوب نظام شوروی از میان رفت و در سال‌های بعدی بیشتر کردهای این ناحیه به قزاقستان و بقیه کشورهای آسیای مرکزی تبعید شدند. هیچ ساخت کردی در منطقه‌ای که چند صباحی نام کردستان سرخ به آن داده شد وجود نداشت و فقط یک کالج تربیت معلم ساخته بودند که در آن، زبان رسمی ترکی بود و یک روزنامه به نام کردستان سرخ که تا سال ۱۹۶۰ وجود داشت و به زبان ترکی چاپ می‌شد. یزیدی‌های قفقاز از کردها جدا هستند و ایده گردآوردن قوم‌های مختلف مانند زازاها و کرمانج‌ها و مانند آن زیرجتر یک مفهوم قومی پوشاننده به نام «کرد» را تأیید نمی‌کنم. این دیدگاه را در کتاب «کردها و خاستگاه آن‌ها، روشن‌شناسی مطالعات کردی» تشریح کرده‌ام. دولت شوروی می‌خواست عنصر «کردها» را در منطقه فعال کند تا بتواند از آن

علیه ترکیه استفاده کند. به این دلیل این ساخت را ایجاد کردند تا الگویی باشد برای کردهای ترکیه تا علیه دولت خود ادعاهای شان را مطرح کنند، اما چون این عنصر نتوانست نقش خود را به درستی ایفا کند، در دهه ۱۹۳۰ لغو و از میان رفت، ولی در خاطره فعالان سیاسی و مردم کرد اثری از خود به جا گذاشت.

در گفتمان سیاسی کرد، در رابطه با جنگ قره باغ این نظر هم مطرح شده است که در جریان جنگ اول قره باغ کردها به عنوان صاحبان لاجین به ارامنه کمک کردند که آن منطقه را از تسلط جمهوری آذربایجان خارج سازند، اما ارمنستان برای تشکیل این منطقه خودمختار به کردها کمکی نکرد و به جای اینکه از کردها حمایت کند تا جمهوری خود را تشکیل دهند آن‌ها را راند و کردها مجبور شدند به نقاط دیگر پناهنده شوند. البته این داستان هم برساخته است و چنین چیزی درست نیست. در سال ۱۹۸۸ در آن منطقه بودم و در آنجا فقط هشت خانواده کرد حضور داشتند که تنها دو زن کهنسال می‌توانستند به کردی صحبت کنند و به طور کلی در آن منطقه کردی وجود نداشت. در زمان شوروی در شناسنامه‌ها قومیت نوشته می‌شد و یکی از فعالان سیاسی کردها شخصی به نام شمیل عسگرف بود که برای زنده کردن هویت قوم خود تلاش‌های بسیاری کرد و در زمان پروسترویکا توانست فقط ۱۰ هزار شناسنامه را در قفقاز با هویت کردی ثبت کند.

یکی دیگر از افسانه‌ها این است که در ارمنستان ۱۸ هزار «کرد» بود و آن‌ها را ارمنستان بیرون کرد که دروغی محض است. در آخرین آمار اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۹ در ارمنستان ۵۴ هزار یزیدی و فقط هزار کرد ترک‌زبان ثبت شدند. درست است که کردها در جمهوری آذربایجان هضم شدند، ولی تأثیر زیادی در شکل‌گیری بافت نژادی این کشور داشتند. از آنجا که آنان مردمان با قریحه‌ای بودند، به جایگاه بالایی در فرهنگ و علم و نظامی‌گری دست یافتند. از جمله خاندان علی‌اف که ادعا شده است ریشه‌های کردی دارند. یک مسئله در جمهوری آذربایجان سلفی‌ها هستند که به صورت سلول‌های خاموش هستند و بعضی آن‌ها را وهابی می‌نامند. مسئله سنی کردن جامعه جمهوری آذربایجان پدیده‌ای در حال پیشروی است.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: جابه‌جا کردن کردها از سال ۱۵۹۹ تا سال ۱۶۰۴ و زمان بندی جابه‌جایی این جمعیت در ایران چگونه بوده است؟

پروفسور آساطوریان: مسیر این جابه‌جایی چندان مشخص نیست. به ظاهر تعدادی از این مردم در مسیر کوچ در نزدیکی قزوین ساکن شدند. این مسئله معماگونه است و جای بررسی و مطالعه بسیاری دارد.

پرسش: در گرجستان و ارمنستان در مقایسه با جمهوری آذربایجان تنوع قومی کمتر است، در جمهوری آذربایجان گروه‌های قومی مانند آذربایجانی‌ها، تالش‌ها، تات‌ها، لزگی‌ها، تاتارها و یهودی‌ها وجود دارند و بی‌تردید یکی از مسائل حکومت این کشور، مسئله قومی است، در این میان آیا می‌توان گفت که در نوع دسترسی‌ها به قدرت در جمهوری آذربایجان عامل «کرد» تهدید محسوب می‌شود؟

پروفسور آساطوریان: در اصل عامل کرد در جمهوری آذربایجان وجود ندارد که ترسی به دنبال داشته باشد. عامل کرد بیشتر جنبه ثانویه دارد و نقش و تأثیری بر روابط ندارد و کردتبارها در قدرت در جمهوری آذربایجان نقش اساسی دارند و کرد مانند تالش یا لزگی مسئله نیست.

پرسش: در این پارادوکس که پنجاه هزار نفر یزیدی‌ها که به زبان کُردی صحبت می‌کنند، خودشان را کُرد نمی‌دانند، آیا متأثر از فشارهای آسیمیلاسیون کُردها توسط دولت ارمنستان در چند دهه اخیر نیست؟ درست شبیه همین رفتار را ترکیه درباره کُردهای زازا داشته و هنوز دارند. این یک رفتار نظام‌مند آشنا برای کُردها است.

پروفسور آساطوریان: زازاها کرد نیستند. هویتی که یزیدی‌ها دارند ثابت است. هیچ دولتی نمی‌تواند بر آن تأثیر بگذارد و خودشان را هیچ‌وقت «کرد» به‌شمار نیاوردند. نسل‌کشی سال ۲۰۱۴ یزیدی‌ها در سنگال نه با شرکت مستقیم که با حضور غیرمستقیم کُردها انجام شد.^۱

پرسش: آیا تأثیری از عامل کُردها در قفقاز وجود ندارد؟ هیچ اثرگذاری سیاسی هم در این منطقه نخواهند داشت؟

پروفسور آساطوریان: عامل کرد در حال حاضر، تأثیری بر منطقه ندارد هرچند به این معنا نیست که در آینده هم به‌همین صورت بی‌تأثیر باشد.

۱. شاید اشاره دکتر آساطوریان به عقب‌نشینی نیروهای پیش‌مرگ است که بعد از آن داعش بر یزیدی‌های سنگال دست یافت. «پس از عقب‌نشینی نیروهای پیش‌مرگ کرد از شمال غرب عراق، حدود ۴۰ هزار ایزدی ساکن شهرهای کردنشین سنگال (سنجار) و زمار در اطراف موصل، پس از فرار تلاش کردند خود را به اقلیم کردستان عراق برسانند. شمار زیادی از این افراد که از خانواده‌های کرد ایزدی (یزیدی) بودند، پس از فرار از دست داعش به کوه‌های اطراف پناه بردند. سازمان ملل متحد از آواره شدن ۲۰۰ هزار نفر در این منطقه خبر داد و گفت بسیاری از بی‌جاشدگان پیروان آیین ایزدی هستند». گفتنی است پارلمان دولت خودمختار کردستان عراق در اربیل، در پنجمین سال تاخت‌وتاز داعش به ارتفاعات سنجار در شمال عراق، سوم اوت ۲۰۱۴ (۱۲ مرداد ۱۳۹۳) را روز «نسل‌کشی اقلیت‌های مذهبی» نامید. شورای مرکزی ایزدی‌ها خواهان روزی جهانی به این مناسبت است.

زمینه‌های داخلی و خارجی بازگشت طالبان

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با موضوع «زمینه‌های داخلی و خارجی بازگشت طالبان»، یکشنبه ۱۰ مرداد ۱۴۰۰ با همکاری انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر نوذر شفیعی، استاد دانشگاه و سخن‌گوی پیشین کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس و دکتر محبتی نوروبی، کارشناس مسائل افغانستان و سرپرست پیشین رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، دیدگاه‌های خود را بیان کردند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود. ایشان در ابتدا گفت: طالب‌ها در دگرگونی‌های چند دهه گذشته افغانستان نقش داشته‌اند. پس از حمله نظامی آمریکا، افغانستان همچنان عرصه بازی‌های قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی باقی مانده است. تحولات کنونی نیز به دلیل پیشینه طالب‌ها در افغانستان، به ویژه با توجه به تجربه سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ برای ایران بسیار اهمیت دارد.

دکتر نوذر شفیعی

بازگشت طالبان، غیرمنتظره و دور از انتظار بود. با خروج آمریکا از افغانستان نیز انتظار نمی‌رفت که طالبان به این سمت حرکت کنند. دو عامل خروج آمریکایی‌ها و رفتار کشورهای همسایه افغانستان با طالبان مهم‌ترین زمینه‌های خارجی بازگشت طالبان هستند. خروج آمریکا از منطقه سبب شد طالبان از فرصت به وجود آمده به طور کامل استفاده کنند. خروج آمریکا از افغانستان به همان میزان که تأثیر روانی منفی بر دولت افغانستان گذاشت، تأثیر روانی مثبتی بر طالبان داشت. خروج آمریکا از افغانستان چند دلیل دارد: برداشت اول اینکه از دید آمریکایی‌ها جنگ افغانستان جنگی بی‌پایان است و از سال ۲۰۰۱ تاکنون آمریکایی‌ها در افغانستان زیاد هزینه کرده‌اند و تعداد زیادی از نیروهای آن‌ها نیز از میان رفته‌اند. در این برداشت، هیچ چشم‌انداز روشنی برای آینده تصور نمی‌شود. آمریکایی‌ها آن را جنگ بی‌پایان در نظر گرفته و تصمیم گرفتند از آن خارج شوند.

برداشت دوم این است که آمریکا درگیر طولانی‌ترین جنگ خارجی در تاریخ خود شده است. این نگرانی برای آمریکایی‌ها وجود دارد که این جنگ ادامه پیدا کند و در پایان سبب شکست ایالات متحده آمریکا شود. تفاوت این برداشت و برداشت اول در این است که در برداشت اول آینده مبهم بود، ولی در برداشت دوم احتمال شکست ایالات متحده آمریکا مطرح

است. این موضوع در شرایطی که بحث افول ایالات متحد آمریکا مطرح است، می‌تواند سبب شدت گرفتن چنین نگاهی به تحولات شود. برداشت سوم این است که آمریکایی‌ها برای اینکه دچار جنگی بی‌پایان نشوند، راهبرد خروج مسئولانه را در پیش گرفتند. در این برداشت، آمریکا بر این باور است که افغانستان با نیروهای اردوی ملی و نیروهای ویژه می‌تواند در برابر طالبان بایستد. آمریکا هم در شرایط اضطراری از مناطق اطراف افغانستان از نیروهای دولتی پشتیبانی هوایی خواهد کرد. حمایت‌های مالی و تسلیحاتی و آموزشی نیز ادامه خواهد داشت. بر اساس این برداشت، آمریکا می‌تواند بدون آنکه شکستی متوجه آن باشد، به وسیله خود افغان‌ها از پیشروی طالبان جلوگیری کند. برداشت بدبینانه دیگر، نظریه مدیریت آشوب است. بر این اساس وجود دولتی با ثبات و مسئول در افغانستان، برای آمریکایی‌ها مفید است، اما برخی از کارکردهایی که آمریکایی‌ها از دولت افغانستان می‌خواهند، به دلیل مسئولیت‌پذیری دولت افغانستان انجام نمی‌شود. برای نمونه، دولت افغانستان نمی‌تواند برای کشورهای ایران، روسیه و چین مزاحمت ایجاد کند.

یکی از سیاست‌های اصلی آمریکا بی‌ثبات کردن چین از داخل است. افغانستان بی‌ثبات به آسانی می‌تواند سین کیانگ چین را بی‌ثبات کند. یک قدرت هم‌مردم تا زمانی که از یک رژیم حمایت می‌کند، آن رژیم پایدار است. زمانی که حمایت خود را قطع کرد، این احتمال وجود دارد که آن رژیم دچار فروپاشی شود. رفتار همسایگان افغانستان دومین زمینه و متغیر خارجی مؤثر بر بازگشت طالبان است که طالبان رفتار کشورهای منطقه را نوعی چراغ سبز در نظر گرفته است. در سه سال گذشته، طالبان چند سفر به کشورهای منطقه مانند ایران، پاکستان، چین و روسیه داشت. برداشت طالبان از این سفرها این بود که این کشورها، طالبان را به عنوان یک نیروی واقعی در افغانستان پذیرفته‌اند. پاسخ مثبت طالبان به برخی خواسته‌های کشورهای منطقه سبب شد کشورهای منطقه از برخی فعالیت‌های طالبان چشم‌پوشند. علاوه بر این، برخی از کشورهای منطقه از دولت مرکزی افغانستان هم ناراضی بودند. رفتارها و تصمیم‌های اشرف غنی یکی از علت‌های افزایش انگیزه طالبان است. البته متغیرهای دیگری هم سبب افزایش انگیزه طالبان شد که در سطح داخلی قرار دارند. متغیرهای مؤثر بر بازگشت طالبان در سطح داخلی را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. ناکامی گفت‌وگوهای دولت با طالبان: اشرف غنی در مذاکره با طالبان حاضر به پذیرش برخی شرایط طالبان نشد. البته برخی از خواسته‌های آن‌ها منطقی نبود. برای نمونه، اصلاح قانون اساسی افغانستان، که پذیرفتن آن می‌توانست موجب مخالفت گروه‌های دیگر شود. زیرا قانون اساسی افغانستان برخاسته از تفکرهای گوناگون و گروه‌های قومی مختلف این کشور است. بدین ترتیب،

طالبان برای به دست آوردن هرچه از راه مذاکره به دست نمی‌آمد، به جنگ روی آورد.

۲. **قراردادی بودن دولت افغانستان:** دولت افغانستان با برخی جریان‌ها قراردادهایی را امضا کرده است که بر اساس آن‌ها، بخشی از قدرت را واگذار کرده است. از سوی دیگر، افغانستان دولتی است که از گروه‌های قومی مختلف تشکیل شده است. نیروهایی که طرف قرارداد هستند و گروه‌های قومی که این دولت را شکل داده‌اند، همواره برای به دست آوردن سهم بیشتری از قدرت باهم درگیر هستند. این یک ضعف برای دولت افغانستان و یک قوت برای نیروهای رقیب از جمله طالبان است.

۳. **تغییر رویکرد و راهبرد دولت:** تا پیش از این راهبرد دولت افغانستان، تهاجم بود، ولی اشرف غنی پیشنهاد داد راهبرد از تهاجم به مقاومت فعال تغییر کند و تنها در صورتی پاسخ داده شود که حمله علیه دولت انجام شود. این تغییر راهبرد از سوی طالبان ضعف برآورد و چنین تصور شد که ظرفیت دولت برای ادامه مبارزه کاهش یافته است.

۴. **غیرمنتظره بودن عملیات طالبان:** تصور می‌شد که طالبان پایگاه اجتماعی قوی ندارد و این ضعف سبب شده است به سوی مذاکره حرکت کند. این تصور نادرست بود. طالبان ظرفیت‌سازی کرده و پس از تثبیت نفوذ خود، در اقدامی ناگهانی و غافل‌گیرانه توانست پیشروی‌هایی انجام دهد.

۵. **ذهنیت مردم افغانستان:** ذهنیت گذشته انسان‌ها بر رفتار امروز آن‌ها مؤثر است. در افغانستان، وقتی طالبان حمله می‌کند، این ذهنیت وجود دارد که همه باید تسلیم شوند. این تفکر ریشه در سال‌های قبل از سال ۲۰۰۱ دارد. در آن زمان الگوی جنگی طالبان به گونه‌ای بود که برای تصرف منطقه، دست به هر اقدامی می‌زد. این تصور همچنان در میان مردم وجود دارد.

۶. **نارضایتی مردم از دولت:** از سال ۲۰۰۱ به بعد، نگرانی مردم از حکومت افزایش یافت. دولت نتوانست خواسته‌ها و انتظارات مردم را برآورده کند. بدین ترتیب، دولت افغانستان از حمایت‌های مردمی برخوردار نبود.

همه این موارد در کنار هم، زمینه‌های بازگشت طالبان را فراهم کردند. این چهار فرضیه برای آینده درگیری‌ها میان دولت و طالبان در افغانستان مطرح است: ۱. پیروزی طالبان و ایجاد امارت اسلامی افغانستان؛ ۲. پیروزی دولت و درهم شکستن مقاومت طالبان توسط دولت و ادامه وضع موجود؛ ۳. موفق نشدن هیچ کدام و بازگشت به نقطه صفر. یعنی یک درگیری داخلی طولانی مدت با آینده‌ای نامشخص و امکان تجزیه افغانستان؛ ۴. دولت و طالبان هر دو، ناچار به مذاکره شوند. بیشتر احتمال دارد که نتیجه درگیری میان دولت و طالبان با ایجاد نوعی موازنه قدرت و حرکت به سوی نوعی دولت اشتراکی که طالبان هم عضوی از قدرت باشد به پایان برسد.

دکتر مجتبی نوروزی

منازعه‌ای که در افغانستان وجود دارد یک درگیری طولانی مدت است و آن را در سه سطح می‌توان بررسی کرد: در سطح نخست، منازعه میان طالبان و گروه‌های مقابل طالبان که می‌توان آن را نوعی نزاع تمدنی دانست. نزاع تمدنی به دو صورت است. مدل نخست، برگرفته از نظریات ابن خلدون است که نزاع بدویت و مدنیت یا در واقع نزاع شهر و روستا است. این چرخه‌ای است که به صورت مداوم در حال تکرار است. بدین ترتیب، یک نوع جریان برآمده از سنت‌های قبایلی تلاش می‌کند مشروعیت حاکمیت شهری را زیر سؤال ببرد و جایگاه خود را در روابط قدرت تغییر دهد. نگاه دیگری که به نزاع تمدنی می‌توان داشت، برآمده از جریان‌های قومی مانند پشتون‌ها و دیگر اقوام است. مدل دیگر نزاع گفتمانی نزاع میان اسلام‌گرایی و عرفی‌گرایی (سکولاریسم) است. در نزاع گفتمانی با توجه به اینکه موضوع دین و اسلام عاملی تأثیرگذار است، در فضای اجتماعی افغانستان نوعی نزاع گفتمانی درون مذهبی میان حنفی‌های افغانستان نیز وجود دارد. بنابراین در میان مذهب‌های اهل سنت همواره از حنفی‌گرایی به عنوان مذهب اهل مدارا یاد می‌شود. اما در مقابل آن جریانی با مدارا و انعطاف کمتر داریم که طالبان را می‌توان نماینده آن دانست. سطح سوم، نزاع روایت‌ها است که در این سطح چند روایت مطرح است. اولین روایت، روایت فتح است. طالبان در چند سال اخیر بر روایت فتح و بزرگ‌نمایی خود تمرکز کرده است. جریان رسانه‌ای حاکم هم با آن‌ها همراهی کرده است. دومین روایت، روایت مردم است. طالبان تلاش می‌کند خود را مورد قبول مردم نشان دهد. سومین روایت، روایت بازیگران بیرونی است. همان‌طور که دکتر شفیع‌ی اشاره کرد، طالبان با سفرهای منطقه‌ای تلاش کرد روایت حمایت بازیگران منطقه‌ای از خود را ارائه دهد. این جریان‌ها همواره یکدیگر را بازتولید کردند و به جایی رسیده است که حتی این تصور هم وجود ندارد که این بازیگر، طالبان حذف‌شدنی باشد.

موضوع مهم دیگری که وجود دارد تاکتیک‌ها و راهبردهایی است که طالبان در پیش گرفته است. در افغانستان اتحادها و ائتلاف‌ها به شدت ناپایدار است و طالبان از این ضعف استفاده کرده است. همان‌طور که دکتر شفیع‌ی بیان کرد گروه‌ها در افغانستان به سوی برنده گرایش دارند. طالبان این موضوع را به راهبرد ایجادنشدن انسجام و اتحاد در جبهه مقابل تبدیل کرده است. آن‌ها تلاش کردند در میان گروه روبه‌روی خود، اتحاد جدی شکل نگیرد. در دهه ۱۹۹۰ هم که طالبان آمد، این ابهام وجود داشت که طالبان بتواند بر ۹۰ درصد یا بیش از آن، بر جغرافیای افغانستان حاکم شود. یکی از علت‌های اصلی قدرت‌یابی طالبان، تلاش آن‌ها برای جلوگیری از اتحاد و ائتلاف‌های مسنجم است. یکی از ویژگی‌های مهم طالبان که بر فرضیه چهارم دکتر شفیع‌ی دلالت دارد و مهم‌ترین مانع بر سر شکل‌گیری دولت اشتراکی است، ویژگی ساختاری

طالبان است. این ویژگی همان تمامیت‌خواهی طالبان است. برای گروهی که به دنبال روی کارآوردن امارت هستند، گذر از تمامیت‌خواهی کار دشواری است. ممکن است گروهی بگوید امکان پذیر است که یک جریان سیاسی، حتی اگر تمامیت‌خواه باشد، بنا بر مصلحت‌ها و منفعت‌هایی از تمامیت‌خواهی خود گذر کند. اما دو اشکال در مورد گذار طالبان از تمامیت‌خواهی وجود دارد: نخست، اینکه طالبان در حال حاضر خود را در موقعیت برتر و قدرت می‌داند و چنین تصور می‌کند که ابرقدرتی مانند ایالات متحده آمریکا را شکست داده است. پس شکست دادن فردی مانند اشرف غنی و دولت افغانستان کار دشواری نخواهد بود. طالبان زمانی حاضر به پذیرش حکومت ائتلافی می‌شود که خود را در موقعیت و جایگاه ضعف ببیند. در صورتی که امروز روایت فتح در ذهن آن‌ها وجود دارد. مانع دوم، بدنه اجتماعی طالبان است که به شدت با سنت‌های قبیله‌ای، اقتصاد جنگ و اقتصاد مافیای مواد مخدر پیوند دارد. بنابراین با توجه به بدنه اجتماعی طالبان، چشم‌پوشی آن‌ها از جنگ دور از ذهن است. زیرا جریانی وجود دارد که حتی اگر طالبان هم خواستار صلح باشد، بدنه اجتماعی آن‌ها ممکن است توسط جریان‌ها و گروه‌های افراط‌گرای دیگری، چه در سطح محلی و چه در سطح کلان‌تر، مورد سوءاستفاده قرار گیرد و این چرخه ناامنی در افغانستان تداوم داشته باشد.

بحران مشروعیت یا رقابت بر سر مشروعیت یکی از علت‌های بازگشت طالبان است. بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای تلاش کرده‌اند مشروعیتی برای گروه برهم‌زننده وضع موجود یعنی طالبان ایجاد نکنند. اما این جهت‌گیری به ویژه از دوران ترامپ تغییر کرده است. تغییر جهت‌گیری به هر میزان برای طالبان تولید مشروعیت می‌کند، به همان میزان مشروعیت دولت مرکزی افغانستان را زیر سؤال می‌برد. عوامل دیگری هم در سطح داخلی مشروعیت دولت اشرف غنی را زیر سؤال برده است که فساد از آن جمله است. قوم‌گرایی برگرفته از نزاع تمدنی و ذهنیت‌ها، باورها و سوء تفاهم‌های در میان گروه‌های قومی مختلف در افغانستان عامل دیگری در بازگشت طالبان است. ذهنیت‌هایی که در میان گروه‌های قومی مختلف وجود دارد، با دو انتخاباتی که غنی در آن‌ها پیروز شد، به شدت تقویت شد. این موضوع دلیل نارضایتی بسیاری از جریان‌های داخلی افغانستان از دولت اشرف غنی است. برخی اقدام‌های حلقه نزدیک غنی، به نارضایتی از دولت افغانستان دامن زد و آن را تقویت کرد. نبود انسجام و باورنداشتن به مقابله با طالبان در جبهه مقابل یکی از علت‌های بازگشت طالبان است که سبب شد طالبان امروز وارد صحنه تهاجمی تری شود و بخش‌های مهمی از جغرافیای افغانستان را زیر سلطه خود درآورد. تا زمانی که مشکل بدنه اجتماعی طالبان حل نشود، موضوع درگیری افغانستان پایانی ندارد.

در مورد زمینه‌های خارجی بازگشت طالبان، بازیگر اصلی در این سطح، آمریکایی‌ها

هستند. حتی پیش از خروج آمریکا، یعنی زمانی که مذاکرات صلح شروع شد و دولت ترامپ به سوی مذاکره با طالبان رفت، این تأثیر روانی شروع شد. تداوم بی‌ثباتی برای آمریکایی‌ها مطلوب است و آن‌ها تلاش می‌کنند این شرایط را ادامه دهند. یکی از گزینه‌های احتمالی این است که تلاش شود یک نوع جنگ نیابتی میان بازیگران هماهنگ با ایالات متحد آمریکا در افغانستان شکل بگیرد و صحنه برای بازی دیگر بازیگران تنگ شود. این سناریو را با ورود بازیگری به نام ترکیه می‌توان تصور کرد. به هر حال ترک‌ها بعد از اعلام خروج آمریکا، تلاش می‌کنند نقشی جدی بازی کنند و می‌کوشند با بسیاری از جریان‌هایی که در برابر طالبان مقاومت می‌کنند ارتباط برقرار کنند. صحنه افغانستان امروز، به نوعی به صحنه درگیری میان نیروهایی که از سوی پاکستان حمایت می‌شوند و با آمریکا ارتباط دارند و نیروهایی که از سوی ترکیه حمایت می‌شوند تبدیل شده است. بنابراین از یک سو نوعی بی‌ثباتی و ناامنی کنترل شده توسط ایالات متحد را گسترش می‌دهند. از سوی دیگر، امکان بازیگری برای بازیگری روس‌ها، ایرانی‌ها و حتی هندی‌ها را کاهش می‌دهند.

هرگاه خلیل زاد در جریان تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در سیاست خارجی ایالات متحد آمریکا در موضوع افغانستان ورود کرده است، شرایط به سود طالبان تغییر کرده است. در اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای برخلاف درگیری‌های ظاهری میان ترکیه و پاکستان شاهد هماهنگی میان آن‌ها با مدیریت آمریکا و میانجی‌گری قطری‌ها و در مقابل، شاهد مثلث مسکو، تهران و دهلی هستیم. اگر چین جدا در نظر گرفته شود. سه کشور هند، روسیه و جمهوری اسلامی ایران از شرایط موجود آسیب خواهند دید و از آنجا که منافع این سه بازیگر در افغانستان در یک سو نیست، شرایط برای ایجاد اتحادی مؤثر دشوار است. چینی‌ها تلاش می‌کنند مشکل خود را با موضوع ناپایداری و ناامنی در سین کیانگ، با ارتباط جدی که با پاکستانی‌ها دارند، مدیریت کنند. اگرچه این نقطه مطلوب چینی‌ها نیست. به نظر می‌رسد که آن‌ها می‌توانند خود را از آسیب‌های احتمالی دور نگه دارند.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: تأثیر ظهور داعش در افغانستان بر قدرت‌یابی طالبان با توجه به نگرانی کشورهای پیرامونی از پیدایی داعش و تغییر جهت‌گیری آن‌ها چیست؟

دکتر شفیع: داعش ترکیبی از چهار نیروی بریده‌شدگان از طالبان، تحریک طالبان پاکستان، جنبش اسلامی پاکستان و جنبش اسلامی ترکستان شرقی است. باید در نظر داشت که چهار گروه تشکیل دهنده داعش، در گذشته بخشی از طالبان بودند. این برداشت که طالبان

در برابر داعش وارد عمل خواهند شد، برداشت اشتباهی است. همچنین دور از ذهن است که آمریکا بخواهد افغانستان را بی‌ثبات کند، بدون آنکه پیامد مثبتی برای آن‌ها داشته باشد. پاکستان در ظاهر با تحریک طالبان پاکستان مشکل دارد، ولی این گروه توانست افغانستان را به سود سیاست‌های منطقه‌ای پاکستان بی‌ثبات کند.

دکتر نوروزی: تفاوت‌های مهمی در میان طالبان و داعش وجود دارد، ولی نکته مهم، رقابت آن‌ها برای کنترل بر جغرافیای این کشور است. بزرگ‌نمایی رقابت میان طالبان و داعش شرایط را برای بازیگری طالبان در میان بازیگران منطقه‌ای ایجاد کرده است. باید توجه داشت درک ایرانی از پدیده داعش، نباید به گونه‌ای باشد که درک شامی آن به درک آن در افغانستان تسری پیدا کند. این یک خطای راهبردی بسیار جدی است. موضوعی که به تازگی به عنوان تغییر طالبان مطرح می‌شود یک خطای راهبردی است. گفتنی است بزرگ‌نمایی داعش در افغانستان، توسط رسانه‌های روسی و با نگاه روسی در چند سال گذشته شروع و تقویت شده است.

پرسش: نقش چین در افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر شفیعی: برداشتی وجود دارد که خروج آمریکا از افغانستان بخشی از راهبرد کلی آمریکا برای خروج یا کاهش حضور در غرب آسیا است. این خروج یا کاهش حضور باید در سمت شرق آسیا جبران شود. در نتیجه، نقش چین بسیار مهم است. در حال حاضر، به نظر می‌رسد وارد جنگ سرد جدیدی شده‌ایم، به گونه‌ای که هر منطقه‌ای را که آمریکا تخلیه می‌کند، چین جایگزین آمریکا در آن منطقه خواهد شد. در افغانستان اطلاعاتی پراکنده وجود دارد که چینی‌ها طالبان را تقویت نظامی کردند. تاکنون چین، برنده بازی افغانستان است، زیرا در نتیجه ثباتی که در افغانستان ایجاد شد، چین معادن آن را کنترل کرد. حال که آمریکا از افغانستان خارج شده است از یک سو، به این دلیل که رقیب چین مرزهای این کشور را تخلیه می‌کند، رضایت بخش است. از سوی دیگر، بی‌ثباتی افغانستان برای چین رضایت بخش نیست. خروج آمریکا از کشوری مانند افغانستان که در محاصره چین نقش مهمی دارد، یک معما است. بنابراین برای چینی‌ها بسیار رضایت بخش خواهد بود اگر بتوانند وضعیت داخلی افغانستان را مدیریت کنند، هم‌زمان مانع این شوند که آمریکا با حلقه افغانستان و پاکستان، چینی‌ها را محاصره کند. در حال حاضر، فرهنگ راهبردی ایران و چین به سوی همگرایی است. تصور می‌شود که ایران در رقابت‌های جنگ سردی تمایل دارد بخشی از اتحاد چین در برابر ایالات متحد آمریکا باشد.

پرسش: آیا طالبان متعهد به مبارزه با قاچاق مواد مخدر خواهد شد؟

دکتر کولایی: این امکان وجود ندارد، زیرا در افغانستان اقتصاد بسیاری از این گروه‌ها بر این

منابع تکیه دارد.

دکتر نوروزی: ساختار اجتماعی و اقتصادی طالبان با قاچاق مواد مخدر پیوند دارد. این پیوند اجازه نمی‌دهد که آن‌ها با قاچاق مواد مخدر مبارزه کنند. اگرچه طالبان ممکن است در ظاهر ادعا کند که با مواد مخدر مقابله خواهد کرد، اما این ادعا واقعی نیست.

پرسش: رقابت ایران و ترکیه در افغانستان پس از خروج نیروهای خارجی چگونه خواهد بود؟
دکتر نوروزی: تصور می‌شود یکی از نتایج درگیری‌های افغانستان این باشد که تمدن پارسی در درون مرزهای جمهوری اسلامی ایران محدود خواهد شد.

پرسش: چرا ایران از طالبان حمایت کرده است و پنهانی با آن مذاکره می‌کند و طالبان را فراتر از دولت افغانستان به رسمیت می‌شناسد؟

دکتر کولایی: این نگاه بسیار ساده شده به محیط بین‌المللی و روابط بین‌الملل است. این تصور که «دشمن دشمن من، دوست من است»، بدون در نظر گرفتن پیچیدگی‌های محیط بین‌الملل، سبب ایجاد این تصور می‌شود که طالبان می‌تواند به گونه‌ای در برابر ایالات متحد آمریکا قرار گیرد و بتوانیم از این ابزار استفاده کنیم. ما از دیدگاه برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران حوزه دیپلماسی سخن نمی‌گوییم، بلکه با نگاه علمی نظرها را مطرح می‌کنیم.

فرصت‌های همکاری ایران و روسیه در حوزهٔ پسا شوروی

دومین پیش‌نشست «همایش بین‌المللی روابط ایران و روسیه در پرتو تحولات نوین منطقه‌ای» و نشست علمی‌کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با عنوان «فرصت‌های همکاری ایران و روسیه در حوزهٔ پسا شوروی» یکشنبه ۱۵ شهریور ۱۴۰۰ با همکاری بنیاد مطالعات قفقاز و انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. دکتر خدایار براری عضو هیئت علمی گروه مطالعات روسیه دانشکدهٔ مطالعات جهان و دکتر الکساندر شاتیلوف رئیس دانشکدهٔ جامعه‌شناسی و علوم سیاسی دانشگاه دولتی امور مالی روسیه سخن گفتند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود.

دکتر الکساندر شاتیلوف

از موارد مهمی که دربارهٔ سیاست روسیه در آسیای مرکزی و کشورهای پسا شوروی می‌توان مطرح کرد این است که تا سال ۲۰۱۴ نوعی همگرایی در کشورهای منطقه وجود داشت. بعد از سال ۲۰۱۴ و با رویدادهای شبه جزیرهٔ کریمه، تحریم‌ها علیه روسیه شروع شد و فضا را دگرگون کرد. اگر پیش‌تر کشورهای آسیای مرکزی، روسیه را پشتیبان خود می‌دانستند، از سال ۲۰۱۴ وضعیت تغییر کرد و این تغییر به سود روسیه تمام نشد. روسیه در کشورهایی مانند تاجیکستان و کشورهای خود را به صورت پایگاه‌های نظامی مستقر کرده یا در ازبکستان و ترکمنستان از نظر سیاسی و اقتصادی ارتباطات قوی دارد، اما پس از سال ۲۰۱۴ جهت‌گیری برخی دولت‌مردان در این کشورها تغییر کرده است. برای نمونه، در قزاقستان برخی دولت‌مردان بیشتر به سوی غرب متمایل شده‌اند یا در برخی کشورهای عضو جامعهٔ مستقل هم‌سود (سی‌آی‌اس)، نخبگان چندجانبه‌گرایی را جایگزین وابستگی به روسیه کرده‌اند و با قدرت‌های دیگر هم روابط خود را تقویت می‌کنند. بنابر این ایده، «جهان روسی» اگرچه در روسیه کارکردهایی داشته است، در مرحلهٔ کنونی نمی‌توان گفت همهٔ کشورها همگرا و متکی به روسیه هستند.

بعد از رویدادهای سال ۲۰۱۴ روسیه نیز تصمیم گرفت سیاست خود را در برابر آسیای مرکزی تغییر دهد و آن را در راستای حفظ تعادل و وضع موجود استوار کند تا بتواند تعادل ژئوپلیتیکی را حفظ کند که حتی اگر کشورها به غرب هم تمایل دارند، همچنان روابط خود را با روسیه حفظ

کنند. در این زمینه روسیه تخفیف و وام‌هایی برای آسیای مرکزی در نظر گرفت. همچنین مشوق‌هایی در چارچوب پیمان اتحادیه اقتصادی اوراسیایی مطرح کرد و به طور کلی به جای نگاه آینده‌نگر به حفظ وضع موجود می‌اندیشد. طرح ترانزیتی اسلام کریم‌اف در این مسیر تبیین می‌شود و مسکو بر اساس این طرح در پی حفظ روابط خود با کشورهای منطقه بود. مسکو در ازبکستان نیز تلاش کرده است با طرح‌های مختلف تعادل کنونی را حفظ کند. بنابراین مسکو در مرحله کنونی نسبت به سال‌های پیش تأثیرگذاری کمتری در این منطقه دارد. با توجه به اینکه کشورهای آسیای مرکزی سیاست چندجانبه‌گرایی را در پیش گرفتند، یکی از طرف‌های نقش‌آفرین منطقه، آمریکا و دیگری چین است. از این رو رقابت تجاری بین آمریکا و چین نیز در منطقه رخ داده است.

در سال‌های اخیر ترکیه هم با ایدئولوژی عثمانی‌گرایی خود، حضور مؤثری در منطقه داشته و اردوغان در این زمینه موفق عمل کرده است. این واقعیت نشانگر ضعف مسکو در پیشبرد ایدئولوژی خود در منطقه است که نتوانسته پایه‌های ترکیه پیش رود. ترکیه با ایده اتحاد کشورهای ترک‌زبان، قزاقستان و قرقیزستان را به طرف خود متمایل کرده است. حتی در زمینه‌هایی که در حوزه تجاری موفق نبوده است در حوزه ایدئولوژی موفقیت خوبی به دست آورده است. اردوغان با اتحاد کشورهای ترک‌زبان همگرایی خوبی با کشورهای منطقه ایجاد کرده و امتیازهای زیادی به دست آورده است، در حالی که روسیه و حتی آمریکا در این زمینه چندان موفق نبوده‌اند.

با توجه به رخدادهای افغانستان و چیرگی طالبان دو مورد برای روسیه اهمیت دارد: نخست، خطری که طالبان برای ثبات و امنیت در آسیای مرکزی خواهند داشت که فعالیت روسیه را برای حفظ ثبات و امنیت در منطقه شدت می‌بخشد. اما نکته مثبت آن برای روسیه این است که در پی چیرگی گروه‌های تندرو بر افغانستان، بسیاری از نخبگان آسیای مرکزی ممکن است احساس کنند باید برای مدیریت تهدیدها از کشور دیگری مانند روسیه کمک بگیرند. به علاوه ممکن است در حوزه تجاری و تأمین نیازهای کشورهای نیز، فرصت‌هایی برای روسیه وجود داشته باشد. نکته دیگر برای روسیه مسئله مهاجرت است. با توجه به اینکه بخش زیاد نیروی کار روسیه از کشورهای ازبکستان و تاجیکستان است، ممکن است مهاجرت از این کشورها به روسیه بیشتر شود که می‌تواند برای روسیه مثبت برآورد شود. اگرچه برخی این ایده را مطرح کرده‌اند که مهاجران توسط سازمانی در روسیه انتقال داده شوند تا روسیه از این اوضاع بهره‌بردار، اما از آنجا که دیدگاه‌های مختلفی بین نخبگان و مهاجران به روسیه وجود دارد، به نظر این اتفاق نمی‌افتد. همچنین روسیه در دونباس، روسیه سفید و قره‌باغ مسائل و ملاحظه‌هایی دارد. روسیه باید ثبات را در آن‌ها حفظ کند و ممکن است چالش‌هایی در این زمینه داشته باشد. در

مورد افغانستان پیش‌بینی می‌شود که روسیه در آینده با بهره‌گیری از گزینه‌های سیاسی نظامی و گفت‌وگو با طالبان هدف‌های خود را پیش ببرد.

دکتر خدایار براری

قبل از صحبت در مورد منطقه، باید بدانیم ابروندها یا روندهای کلان در منطقه چه هستند. پیش از ورود به بحث، درباره اهمیت آسیای مرکزی و افغانستان برای ایران و روسیه چند جدول را بررسی می‌کنیم. از نظر جمعیت، کل جمعیت پنج کشور آسیای مرکزی به حدود ۷۵ میلیون نفر می‌رسد. ارقام جدول نشان می‌دهد کشورهای منطقه اگرچه از نظر منابع طبیعی بسیار غنی هستند، از نظر شاخص‌های اقتصادی وضعیت مناسبی ندارند. نکته بعدی اینکه از نظر شریک‌های تجاری منطقه، سهم روسیه از سال ۱۹۹۵ تاکنون از ۳۰ درصد به ۹۰ درصد یا یک سوم رسیده است. با این حال سهم چین از ۴ درصد به ۱۷ درصد رسیده است. پس چین از سال ۱۹۹۵ روابط اقتصادی را با این کشورها گسترش داده است، اما روسیه به دلیل مشکلات داخلی، خارجی و تحریم‌ها، در منطقه‌ای که حیات خلوت خود می‌داند، سهم خود را از دست داده است.

آمریکا از سال ۲۰۱۵ چارچوبی چندجانبه در سطح وزیران خارجه آمریکا و کشورهای منطقه تشکیل داده است. ابزارهای آمریکا در منطقه چیست؟ کمک‌های مالی، ۹ میلیارد دلار کمک‌های مستقیم، کمک‌هایی به صورت وام مستقیم به میزان ۵۰ میلیارد دلار و سرمایه‌گذاری خصوصی ۳۱ میلیارد دلار. بورس‌های تحصیلی و تبادل استاد و دانشجو از سوی آمریکا در منطقه انجام شده است، همچنین ۷۰ طرح در این کشورها در بخش فرهنگ و حفظ ارزش‌ها اجرا شده است. پس آمریکا از سال‌های پیش در این منطقه سرمایه‌گذاری کرده است. رقیب بعدی روسیه یعنی چین نیز از سال ۲۰۲۰ با الگوگرفتن از آمریکا، نشست و کنفرانس‌هایی در منطقه برگزار می‌کند. بخش بزرگ طرح راه ابریشم جدید یا طرح «یک کمربند، یک راه» از آسیای مرکزی عبور می‌کند و این به نفوذ ژئوپلیتیک چین خواهد انجامید. اما باید توجه کرد در سال‌های اخیر یک بدبینی در برخی نخبگان به چین ایجاد شده است، به دلیل نگرانی از افتادن کشورها در «دام بدهی». برای نمونه، قرقیزستان از بانک واردات و صادرات چین وام گرفته و نتوانسته است تا سال ۲۰۲۰ بدهی خود را بپردازد. اکنون چین برای پیشبرد هدف‌های خود برای نفوذ بیشتر و جلب اعتماد کشورها با اطلاع از این بدبینی و ناتوانی کشورها از بازپرداخت بدهی خود، بازپرداخت این وام‌ها را تسهیل کرده است.

اما ایران که این منطقه در حوزه تمدنی اش قرار دارد، چه کرده است؟ در چند سال اخیر

اتفاق خاصی در اعداد و ارقام نیفتاده است. سطح تجارت ما با افغانستان نیز رو به کاهش بوده است. با توجه به افسانه جعبه پاندورا،^۱ افغانستان جعبه پاندورا است. باید تاریخچه شکست امپراتوری‌ها در افغانستان را مطالعه کنیم. افغانستان را گورستان امپراتوری‌ها می‌گویند به این دلیل که در قرن نوزدهم روسیه تزاری با افغانستان وارد نبرد شد و موفق به تسخیر این کشور نشد. پس از آن هم بریتانیا، شوروی و آمریکا به همان سرنوشت دچار شدند.

چرا امروز در مورد منطقه آسیای مرکزی صحبت می‌کنیم؟ چون این منطقه در حوزه تمدنی ایران و بستر شکل‌گیری برخی مسائل ژئوپلیتیکی ایران و روسیه است. ما رقیبانی داریم که از نظر سیاسی و اقتصادی ممکن است مشکل‌ساز باشند. هم‌زمان که با روسیه رقیب هستیم، اشتراک منافی داریم که امکان همکاری در برخی حوزه‌ها را ایجاد می‌کند. برای شکل‌گیری همکاری‌های واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه باید نخست ابروندها را در منطقه بررسی کنیم. این ابروندهای کلان کیفیت نظام بین‌الملل را چه در حال حاضر و چه در آینده تعیین می‌کنند. اگر این ابروندها را بشناسیم، هم زمینه‌های همکاری را پیدا می‌کنیم و هم چالش‌ها را بهتر می‌فهمیم و می‌توانیم برای آینده برنامه‌ریزی کنیم. چه اتفاقی برای این منطقه خواهد افتاد؟ کشورهای این منطقه هم با بی‌ثباتی و هم با بی‌ثبات‌سازی روبه‌رو هستند. مسئله مهاجرت یک ابروند است که در سطح جهان مسائلی و رای‌مرزها و منطقه‌ها به وجود آورده است. مسئله بعدی تروریسم و قاچاق مواد مخدر، سلاح و انسان است. افغانستان در زمینه قاچاق مواد مخدر اهمیت دارد. این قاچاق از نگرانی‌های اصلی ایران و روسیه است، زیرا قاچاق از افغانستان دو مسیر دارد: نخست از ایران به قفقاز، ترکیه و اروپا و دوم مسیر آسیای مرکزی به روسیه. ابروند سوم افراط‌گرایی است. ابروند چهارم مسئله محیط زیست است که پیامدهای گسترده‌ای برای کل منطقه و کشورهای پیرامونی دارد. تاریخ در حال تکرار است. طالبان دوباره بر سر قدرت آمده است. بنابراین ایران و روسیه باید تصمیم بگیرند که چه سیاست‌هایی خواهند داشت. تهدیدهای امنیتی مشترک ایران و روسیه مانند تشدید فعالیت‌های بازیگران منطقه‌ای و غیرمنطقه‌ای از جمله چین، هند و پاکستان و همچنین جابه‌جایی نیروهای داعش از خاورمیانه به آسیای مرکزی و افغانستان، سازمان همکاری‌های شانگهای، سازمان پیمان امنیت جمعی و اتحادیه اقتصادی اوراسیایی از ابزارهایی هستند که ایران و روسیه می‌توانند با آن‌ها جلوی تهدیدها را بگیرند. در قالب این سازمان‌ها می‌توانیم بستری برای همکاری دوطرف به

۱. به روایت افسانه‌های یونانی، جعبه پاندورا جعبه‌ای بود با محتوای همه بلاها و شوربختی‌های ناشناخته بشریت که هرگز نباید گشوده شود. (ویراستار)

وجود آوریم. با این امید که ایران و روسیه بتوانند به چارچوب همکاری برای برقراری صلح و ثبات در منطقه دست یابند.

دکتر الهه کولایی

تحولات افغانستان با سرعت رخ داد، اما شگفت‌زدگی از این تحولات من را به یاد سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ می‌اندازد. در آن سال‌ها نیز طالبان به سرعت بر کشور چیره شد. ایران و ترکیه دو بازیگر مهم بودند که پس از فروپاشی اتحاد شوروی انتظار می‌رفت در آسیای مرکزی و قفقاز فعال شوند. ایران برخلاف ترکیه به شکل هم‌سوتری با روسیه سیاست‌های خود را در برابر منطقه تنظیم کرد. آثار این هم‌سویی را در روابط دو کشور می‌بینیم. عرصه‌هایی از این رقابت و همکاری در حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و امروز در افغانستان وجود دارد.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: جمهوری اسلامی ایران در سوریه با روسیه منافع مشترک داشت، ولی ما چهرهٔ مناسبی از این کشور در سوریه ندیدیم. در زمان تقسیم دستاوردها در این کشور، روسیه تجربهٔ خوبی به جای نگذاشت. آیا امکان تکرار این تجربه در افغانستان نیست؟

دکتر براری: سیاست روس‌ها مانند بازی شطرنج است. پوتین بارها اعلام کرده است سیاستی عمل‌گرا در پیش دارد، ولی ما توقع برادری و دوستی از این کشور داریم. باید بدانیم رفتار روس‌ها این‌گونه است و اگر نتوانیم با چشم باز وارد میدان شویم و هزینه و فایده را محاسبه کنیم و مسائل را غیرواقع‌بینانه ببینیم، همان تجربه را بارها تکرار خواهیم کرد. البته افغانستان مانند سوریه نیست. اما اگر این واقعیت را نپذیریم، این تجربه بارها تکرار خواهد شد. طالبان الان در روسیه در فهرست گروه‌های تروریستی قرار دارد، ولی اگر دولت فراگیر در این کشور شکل بگیرد، گمان می‌شود روس‌ها طالبان را از این فهرست خارج کنند. ما باید روندها را بشناسیم. باید بدون توقع‌های غیرواقعی و بر اساس محاسبات دقیق و واقع‌بینانه وارد بازی شطرنج شویم.

دکتر شاتیلوف: فکر می‌کنم وضعیت در سوریه تغییر کرده است. پیش‌تر آمریکا و کشورهای دیگر نسبت به ایران حساسیت داشتند، ولی اکنون این حساسیت کم شده است. به علاوه، مقام‌های روس بارها اعلام کرده‌اند که ما عمل‌گرا هستیم. البته جامعهٔ نخبگان روسیه مواضع و نگاه‌های متفاوت در برابر ایران دارند. براینکه این نگاه‌ها مهم است. با توجه به تغییر وضعیت در سوریه مواضع این گروه‌ها نیز تغییر می‌کند. باید توجه کرد که برخی جریان‌های روسیه، لابی غربی دارند. همچنین وضعیت خود ایران و تحریم‌ها نیز می‌تواند در نگاه نخبگان روس نسبت

به ایران تأثیر بگذارد.

پرسش: شورای همکاری کشورهای ترک‌زبان در سال‌های اخیر فعالیت‌های بیشتری پیدا کرده است. پیش‌تر مجارستان و اوکراین و در بهار امسال نیز وزیر خارجه دولت غنی در افغانستان، درخواست عضویت ناظر در شورای همکاری کشورهای ترک‌زبان را داشته‌اند. برخی تحلیلگران ترکیه این گمانه را طرح کرده‌اند که شاید روسیه نیز به عنوان عضو ناظر به این شورا بپیوندند. نظر شما نسبت به این گمانه چیست؟ همچنین در مورد نقش ترکیه در بحران افغانستان نیز نظرتان را بفرمایید.

دکتر شاتیلوف: بله، هم مجارستان، هم اوکراین و هم افغانستان درخواست خود را داده‌اند تا عضو ناظر شورای کشورهای ترک‌زبان شوند، اما تاکنون تأیید نشده است. این ادعا وجود داشته است که روسیه نیز وارد شورا شود و بخش‌هایی از نخبگان روسیه این مسئله را با توجه به ترک‌زبان بودن برخی از مردم روسیه مطرح کرده‌اند. من ورود به شوراهای زبانی، دینی و فرهنگی را مناسب نمی‌دانم. اردوغان تلاش می‌کند این موضوع را گسترش دهد. افرادی در تاتارستان و باشقیرستان نیز این تمایل را طرح کرده‌اند که در صورت تحقق می‌تواند به سود ترکیه باشد. اما در مجموع این مسئله مثبت نیست و موضوعی اختلاف‌برانگیز است.

دکتر براری: ترک‌ها از دیپلماسی سیاسی و فرهنگی برای نفوذ بیشتر در قفقاز و آسیای مرکزی استفاده کردند. نوعثمانی‌گرایی واقعی است که امروز پیامدهای آن را می‌بینیم. بر این پایه، حوزه نفوذ ترکیه گسترش پیدا کرده است. در دوران جنگ سرد روس‌ها این مسئله را تهدید امنیت ملی خود می‌دیدند، اما اکنون اختلاف نظرهایی پیرامون این مسئله در روسیه وجود دارد. حتی در سال ۲۰۱۶ لاوروف گفت ما پیوستن به این شورا را بررسی می‌کنیم. در روسیه بعد از روس‌زبان‌ها، ترک‌زبان‌ها در جایگاه دوم هستند. ممکن است روسیه به این نتیجه برسد که روزی برای تأمین منافع ملی خود به این شورا به عنوان ناظر بپیوندد. فراموش نکنیم روسیه بارها اصرار داشت به ناتو هم بپیوندد. ناتویی که تهدید اصلی برای امنیت روسیه بود. برخی مقام‌های آمریکا می‌گفتند روس‌ها می‌خواهند وارد ناتو شوند که از درون آن را تضعیف کند. در افغانستان، هم ترکیه و هم روسیه فعال هستند و روسیه در آنجا نیز تلاش می‌کند با همه طرف‌ها تعامل کند. برای نمونه، پیام طالبان به نیروهای مقاومت ائتلاف شمال از سوی سفارت روسیه در افغانستان به آن‌ها منتقل شد. بنابراین سیاست، روسیه در چارچوب عمل‌گرایی پیش می‌رود و اگر ضرورت‌ها و منافع ایجاب کند به سازمان‌ها می‌پیوندند.

دکتر شاتیلوف: در قالب شوخی می‌گویم روسیه آماده است وارد شورای همکاری کشورهای ترک‌زبان شود به شرطی که ترکیه هم پیوستن کریمه به روسیه را بپذیرد.

دکتر کولایی: طالبان پیش از اقدام‌های نظامی گسترده علیه محمد اشرف غنی گفت‌وگوهایی در دوحه، تهران و مسکو داشته‌اند. افغانستان در دهه‌های گذشته بستر مناسب پرورش گروه‌های افراط‌گرای اسلامی بوده است. با در نظر گرفتن تجربهٔ سال‌های ۲۰۰۱ یکی از دغدغه‌های مهم روسیه مسئلهٔ «تروریسم» است و همین یکی از انگیزه‌های حضور نظامی روسیه در سوریه شد. نگرانی از گسترش تروریسم به مرزهای فدراسیون روسیه برای مسکو اهمیت دارد. با توجه به تجربهٔ طالبان پس از سال ۱۹۹۷ و سیاست طالبان در پایان دههٔ ۱۹۹۰، آیا روسیه فکر می‌کند طالبان مسیر متفاوتی را خواهد رفت؟ آمریکایی‌ها در سال ۱۹۹۷ طالبان را روی کار آوردند و تکلیف این کشور مشخص است. اما روسیه برآوردی از آیندهٔ بنیادگرایی در افغانستان آن‌هم از نوع داعشی دارد؟ چرا این خطر کوچک ارزیابی شده است و آیا روسیه این خطر را جدی نمی‌بیند؟ علت تفاوت در سیاست روسیه در سوریه نسبت به سیاست این کشور در افغانستان چیست؟

دکتر شاتیلوف: در افغانستان وضعیت منحصر به فردی شکل گرفت، به ویژه با توجه به اینکه در این کشور القاعده، داعش و طالبان به عنوان سه گروه تروریستی فعال هستند. هر کدام از این سه گروه را آمریکا برای هدفی ایجاد کرد. القاعده را ساخت که با شوروی تقابل کند، طالبان را در برابر نجیب‌الله به صف کرد و داعش را به وجود آورد تا ثبات را از کشورهای منطقه بگیرد. روسیه به این خطر آگاه است و می‌داند این مسئله را آمریکا به وجود آورده و دستان طالبان را در آسیای مرکزی باز گذاشته است. از سوی دیگر ما انقلاب‌های رنگی را در کشورهای پیرامون خود داشته‌ایم. آمریکا طالبان را فعال کرده است تا در آسیای مرکزی فعالیت‌های خود را گسترش دهد. ممکن است در تاجیکستان فعال شوند و روسیه این خطر را می‌فهمد و تلاش می‌کند این مناقشه را مهار کند و بر روند رویدادها تأثیر بگذارد. روسیه می‌کوشد با طالبان برخوردی محتاطانه داشته باشد تا آن‌ها در آسیای مرکزی برای روسیه مشکلات کمتری به وجود بیاورند چه از نظر اقتصادی، چه امنیتی و نظامی و چه مهاجرت. اگر مشکلاتی در آسیای مرکزی به وجود آید، شمار زیادی از مهاجران به ویژه از ازبکستان به روسیه می‌روند که این اتفاق خوشایندی برای روسیه نیست. همچنین طالبان می‌تواند طرح‌های انرژی روسیه در ازبکستان و ترکمنستان را به خطر بیندازد. روسیه این خطر را می‌فهمد و تلاش می‌کند محتاطانه با طالبان ارتباط داشته باشد.

پرسش: مصداق‌های عمل‌گرایی روسیه چه هستند؟

دکتر براری: اگرچه عمل‌گرایی (پراگماتیسم) مفهوم فلسفی است، اما در سیاست آن را مصلحت‌اندیشی - مصلحت‌گرایی توصیف می‌کنیم. اینکه گفته می‌شود روسیه با کارت ایران

بازی می‌کند و توصیف‌های مشابه، سخن‌مگویی نیست. رئیس‌جمهور روسیه نیز آشکارا اعلام کرده است که عمل‌گرایی را در دستور کار قرار داده‌ایم. جایی که مصلحت روسیه اقتضا کند، وارد مذاکره می‌شویم و اگر نکنند نمی‌شویم. در مورد افغانستان نیز همین‌گونه است. در این کشور وقتی روسیه با طالبان مذاکره می‌کند، با ایران مشورتی نمی‌کند و منافع خود را در نظر گرفته است. در سال ۲۰۱۴ اخباری منتشر شد که سازمان اطلاعات پاکستان، آمریکا و گروه‌های طالبان افغانستان و پاکستان برای انتقال نیروها به افغانستان توافق محرمانه داشته‌اند. یعنی از مسیر پاکستان راه‌گذاری ایجاد شود. در سال ۲۰۱۵ اخباری منتشر شد در مورد اینکه از پاکستان راه‌گذاری برای تجهیز فنی و پشتیبانی ایجاد شده است. در سال ۲۰۱۶ گفته شد که هلیکوپترهای ناشناس در شرایطی که آمریکا در افغانستان همه تحولات را زیر نظر دارد، در شمال افغانستان تخلیه شده است. بنابراین باید روندها را رصد کنیم تا به سیاست‌های میان‌مدت و کوتاه مدت برسیم.

باور نمی‌کنم آمریکا غافلگیر شده باشد. در کوتاه مدت طالبان تلاش می‌کند روس‌ها را راضی کند و تضمین داده است که وارد آسیای مرکزی نخواهد شد. اما این نیروها نیز متنوع و گروه‌های گوناگونی هستند (داعش، طالبان) و ممکن است باهم اختلاف داشته باشند. البته تا زمانی که دو گروه، دشمن مشترک دارند، تلاش می‌کنند کمتر وارد مناقشه با هم شوند. باید توجه کرد که ترکمنستان بخشی از گاز خود را به چین صادر می‌کند و هم‌زمان ضعیف‌ترین کشور آسیای مرکزی است. اگر قرار باشد ترکمنستان ناآرام شود چین هم متأثر می‌شود. زیرا قراردادی ۳۰ ساله با ترکمنستان دارد. در بخش انرژی سرمایه‌گذاری کرده است. روسیه نمی‌تواند در افغانستان سرمایه‌گذاری کند و بیشتر ملاحظه‌های امنیتی دارد. روسیه می‌خواهد مطمئن شود که قدرت مرکزی وارد حیط خلوت روسیه نمی‌شود. دوم اینکه از خلأ قدرت حضور آمریکا برای منافع خودش بهره‌ببرد.

پرسش: تأثیر همکاری روسیه و ترکیه در قره‌باغ بر روابط روسیه و ایران در زمینه مسائل این منطقه چیست؟

دکتر شاتیلوف: همکاری روسیه با ترکیه در بحران قره‌باغ به دلخواه مسکو نبود. وضعیت به وجود آمده، روسیه را وادار به این همکاری کرد. روسیه با ارمنستان قرارداد امنیتی نظامی داشت، هرچند که ارمنستان هم اعلام جنگ و درخواست کمک از روسیه نکرد.^۱ از سویی،

۱. واقعیت این است که ارمنستان از روسیه تقاضای کمک در چارچوب سازمان پیمان جمعی کرد و روسیه با این استدلال که نیروهای جمهوری آذربایجان وارد خاک ارمنستان نشده‌اند از کمک و مداخله

روسیه همکاری خوبی با جمهوری آذربایجان داشت. به همین دلیل، با دقت و ملاحظه اقدام کرد. روسیه تقویت نقش ترکیه در قفقاز را مثبت نمی‌داند. ترکیه جمهوری آذربایجان را به خود نزدیک کرده است و با این کار روند واگرایی را نسبت به روسیه در منطقه به وجود آورده است. جمهوری آذربایجان در این مناقشه پیروز شد، اما هر دو طرف درگیر، از روسیه ناراضی هستند. در مورد ایران شرایط تفاوت دارد و اعتماد متقابل بیشتری بین ایران و روسیه وجود دارد. هر دو کشور از تحریم‌ها آسیب دیده‌اند و این سبب همگرایی در روابط دو کشور شده است. بر این اساس همکاری‌های سیاسی و نظامی بین دو کشور گسترش می‌یابد. نکتهٔ دوم اینکه دو کشور ایران و روسیه همکاری مثبتی در سوریه داشتند. در رابطه با افغانستان و آسیای مرکزی هم با توجه به اینکه روابط سازنده‌ای بین دو کشور وجود دارد. روسیه از نقش مؤثر ایران در افغانستان و آسیای مرکزی خوشحال خواهد بود.

روسیه و ترکیه در جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با عنوان «روسیه و ترکیه در جنگ ۲۰۲۰ قره‌باغ» یکشنبه ۲۱ شهریور ۱۴۰۰ با همکاری انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر بابک رضوانی، استاد دانشگاه آمستردام و رئیس انجمن مطالعات اتنوژئوپلیتیک دانشگاه آمستردام هلند و دکتر حامد کاظم‌زاده، پژوهشگر بنیاد علمی مطالعات صلح و مناقشه دانشگاه اتاوی کانادا دیدگاه‌های خود را بیان کردند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود.

دکتر بابک رضوانی

زمانی که درباره رفتارشناسی روسیه به اتاق‌های فکر غربی مراجعه می‌کنیم، روسیه بازیگری منطقی به تصویر کشیده می‌شود که سیاستی بسیار واقع‌گرایانه و خشن دارد. این تصویر تا حدودی درست و تا حدودی نادرست است. روسیه خود را وارث اتحاد شوروی می‌بیند و کشورهای پیرامونی خود را حوزه ژئوپلیتیکی خود می‌داند. اگر کشورهای غربی برای نمونه به اوکراین نزدیک شوند، روسیه این اتفاق را خشونت علیه خود می‌بیند. پس روسیه از موضع دفاعی به بسیاری از تحولات نگاه می‌کند. کاری که بازیگر منطقی انجام می‌دهد بر اساس منافع خود است، اما واقعیت این است که روسیه به طور طبیعی عملکردی واکنشی نسبت به تحولات این حوزه دارد.

روسیه به طور معمول مناقشه‌های این منطقه را ناتمام نگاه می‌دارد. برای نمونه، چچن را بررسی می‌کنیم که جزئی از خاک روسیه است. در دهه ۱۹۹۰ از تجزیه‌طلبان چچن تصویری بسیار منفی ساخته شده بود، اما بعدها با عده‌ای از مجاهدان چچن وارد تعامل شدند. به این ترتیب مسکو برنده تحولات سیاسی چچن شد. گروه‌های مجاهد همچون گذشته در قفقاز فعالیت داشتند. بعدها زمانی که روسیه وارد جنگ سوریه شد این نیروها را در سوریه از میان برد. این یعنی روسیه آنچه را امارت قفقاز خوانده می‌شد، با یک تأخیر از میان برد. در گرجستان، تفلیس در پی عضو شدن در ناتو بود، اما دولت‌هایی که یکپارچگی سرزمینی نداشتند، نمی‌توانستند عضو ناتو باشند. در این میان، روسیه به شهروندان دو استان گرجستان تابعیت و ملیت روسیه داده بود. زمانی که دولت ساکاشویلی با تجزیه‌طلبان گرجستان درگیر شد، روسیه به بهانه حفاظت از جان شهروندان خود نیروهایش را

به سوی قفقاز جنوبی آورد. سرانجام جنگ آغاز شد. روسیه ادعا کرد که گرجستان با حمله به اوستیای جنوبی و مرزبانان روسی به روسیه اعلام جنگ داده است. روسیه تا ۱۵ کیلومتری تفلیس آمده بود و می‌توانست دولت هم‌سو با خود را سرکار آورد، اما این مسئله را نیز نیمه‌تمام گذاشت و مسئله هنوز پایان یافته برآورد نمی‌شود.

در اوکراین صحنه انتخابات همواره مبارزه بین شرق و غرب اوکراین بود. غرب اوکراین کاتولیک هستند و تمایل به اروپا دارند، اما مردم شرق و جنوب اوکراین زبان اوکراینی و روسی داشته و مسیحی ارتدوکس هستند. صنایع اوکراین نیز در شرق هستند. بیشتر مردم اوکراین گرایش به روسیه داشتند، اما زمانی که روسیه، کریمه را از اوکراین جدا کرد و در دو استان به تجزیه‌طلبان کمک کرد، نگاه‌ها به این کشور منفی شد. بخش‌هایی از مردم این کشور به روسیه به عنوان کشوری متجاوز نگاه کردند. بنابراین روسیه با جدا کردن کریمه و حمایت از جدایی‌طلبان اوکراین تا حدود زیادی در این کشور حمایت مردمی خود را از دست داد. سیاست روسیه با اینکه واکنشی است و تمام‌کننده نیست، یک منطق درونی دارد که در سوریه نیز این موضوع دیده می‌شود. کریمه شبه‌جزیره کوچکی است، اما مرز دریایی بزرگی دارد. روسیه از راه پایگاه‌هایی که در دریای سیاه دارد به پایگاه خود در سوریه راه دارد. سوریه میزبان تنها پایگاه نظامی روسیه خارج از مرزهای بازمانده از شوروی است. بنابراین مسئله‌ای که در گرجستان و اوکراین اتفاق افتاده بود به سوریه ارتباط دارد.

روسیه باید بتواند با ترکیه تعامل کند. ترکیه به نفت و گاز روسیه نیاز دارد. روسیه نیز برای رسیدن به پایگاه خود در سوریه به تنگه بسفر و داردانل نیازمند است، بنابراین با اینکه دو کشور در سوریه اختلاف دارند، باید به گونه‌ای با هم همکاری کنند. در مورد ایران نیز، با اینکه برخی در جمهوری آذربایجان ادعا می‌کنند ایران از ارمنستان حمایت می‌کند، ایران در عمل بر یکپارچگی سرزمینی جمهوری آذربایجان تأکید کرد. گرجستان و ترکیه نیز همین را گفته بودند. اما روسیه به دنبال طرحی بود که ارامنه، هفت شهر مسلمان‌نشین اطراف قره‌باغ را پس دهند، درباره مناطق ارمنی‌نشین بعدها تصمیم گرفته شود و جاده لاجین به منطقه ارمنی‌نشین قره‌باغ حفظ شود. اکنون هفت شهر زیر نظر صلح‌بانان روسیه هستند و بخشی از مناطق ارمنی‌نشین قره‌باغ کوهستانی به حاکمیت جمهوری آذربایجان درآمده و علی‌اف می‌تواند این مناطق را نگاه دارد. روس‌ها جاده لاجین را گرفتند و همه راه‌های ارتباطی زنگه‌زور باز خواهد شد که ماشین‌های آذری زیر نظر روسیه از آنجا رد شوند. بنابراین هفت شهر جمهوری آذربایجان که در اشغال ارامنه بود، به اضافه قسمت جنوبی ارمنستان در مسیر راه‌گذر نخجوان - زنگه‌زور - قره‌باغ که نزدیک مرز ایران است زیر نظر روس‌ها درآمد.

روسیه بیشتر از پیش به سوی خاورمیانه آمده است، در این منطقه سرباز مستقر کرده و این تهدیدی بالقوه علیه ترکیه است. زمانی که ترکیه هواپیمای روسیه را زد، من در گرجستان بودم. گرجستانی‌ها نگران بودند که روس‌ها از مسیر گرجستان علیه ترکیه مقابله به مثل کنند و این خطر بالقوه‌ای برای این کشور بود. اما اکنون روس‌ها در زنگه‌زور و قره‌باغ نیروهای بیشتری دارند. ترکیه از نظر اقتصادی قوی است و از روش قومی، دینی و مذهبی نیز برای گسترش نفوذ خود استفاده می‌کند. اما پرسش اینجاست که آیا تحولات قره‌باغ به سود ترکیه بود یا خیر؟ ترکیه از یک سو با ارمنستان دچار چالش و در پی فشار به ارمنستان بود تا دولت ارمنستان بپذیرد کشتار ارامنه را دیگر مطرح نکند. اما در هر صورت کشورهای بازمانده از اتحاد شوروی با روسیه پیوندهای ویژه‌ای دارند که با ترکیه این ارتباط ویژه وجود ندارد. ترکیه انتظار داشت جنگ قره‌باغ طولانی‌تر شود، اما علی‌اف با همکاری روسیه این جنگ را خواباندند. همچنین ترکیه پذیرفت نیروهای ترک با عنوان صلح‌بان در منطقه مستقر شوند، اما زیر فرماندهی و مدیریت نیروهای روسیه باشند.

انتقاد من این است که ایران نیز می‌توانست از ظرفیت‌های خود استفاده کند و نیروهایی در این زمینه وارد کند. اگرچه گفته می‌شود ایران خود اعلام کرده است تمایلی به این موضوع ندارد. مقام‌های آذری، ارمنی و روسی گفتند که ایران تمایلی به این موضوع نداشته است. نکته دیگر اینکه روسیه با این کار ارتباط ترکیه با ناتو را نیز دچار مشکل کرد، زیرا نیروهای اعضای ناتو نمی‌توانند در فرماندهی کشور دیگری باشند، چه رسد به کشوری غیردوست. بنابراین در این بحران، روسیه خود را به عنوان نیروی برتر در پایان بحران جا انداخت و ترکیه نیز برتری روسیه را پذیرفته است.

دکتر حامد کاظم‌زاده

مسئله قره‌باغ تنها مسئله‌ای نظامی نیست، بلکه به دلیل حضور بازیگران منطقه‌ای بسیار پیچیده‌تر است. ترکیه آشکارا به دنبال ایفای نقش خود در این منطقه است. رویکرد آنکارا در همه این مدت حمایت از باکو بود. در این بحران ترکیه نقش میانجیگر نداشت، بلکه به شکلی مستقیم وارد بحران شد و برای مدیریت آن به نقش‌آفرینی پرداخت. اما چرا آنکارا به این صورت وارد بحران قره‌باغ شد؟ ترکیه در مسئله قره‌باغ سه دلیل اصلی داشت که سیاست عمل‌گرایانه تهاجمی را در قالب ناظر، طراح، مشوق و محرک پیش برد. عامل نخست اینکه ترکیه به عنوان وارث امپراتوری عثمانی تنها متهم رویداد مورد ادعای نسل‌کشی ارامنه است. نگرانی اصلی ترکیه، پیامدهای به رسمیت شناختن این عنوان است. اما تشدید جنگ قره‌باغ، مسئله نسل‌کشی را برای دوره‌ای طولانی تبدیل به اولویت دوم و فرعی ارامنه می‌کند و قره‌باغ را به اولویت نخست می‌آورد. دومین عامل این است که محور سیاست‌های ترکیه طرح گفتمان قومی

و نژادی است و تحلیل‌گرانی که خودشان در سیاست خارجی ترکیه نقش‌آفرین هستند این مسئله را طرح می‌کنند. ترک‌ها مفهوم یک ملت با دو دولت و پیوستگی خاکی را مورد نظر قرار داده‌اند. عامل سوم ساختن ستون‌هایی برای حضور دائمی در قفقاز جنوبی است که برای نخستین بار روی می‌دهد و حتی عثمانی هم نتوانست به حاشیه خزر برسد. ترکیه توانسته از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی برای خود پایگاهی در این منطقه ایجاد کند. این سیاست در دوران حزب عدالت و توسعه خود را نمایان‌تر کرد و در دهه ۱۹۹۰ چندان فعالیت در این منطقه نداشت. اما با روی کار آمدن آک پارتی، رویدادها و برنامه‌هایی پیاده شد که آنکارا نقش فعالی در قفقاز جنوبی داشته باشد. از زمان رخداد کودتای ترکیه به بعد نیز سیاست و فرمول روسیه، ترکیه، جمهوری آذربایجان و ارمنستان را در چارچوب فرمول دو به علاوه دو از سوی این کشور شاهدیم.

در کنار این سه انگیزه برای حضور در جنگ قره‌باغ، بحث خود مسائل داخلی ترکیه نیز کم‌اثر نبود. در ترکیه که نسبت به ایران وضعیت اقتصادی بهتری دارد فشارهای اقتصادی چند سال اخیر قابل توجه است. بنابراین بازگشایی جبهه‌ای در قفقاز می‌توانست پشتیبانی عمومی و مردمی را از حزب حاکم بر این کشور زنده کند. همچنین ترکیه به نقطه‌ای در سیاست خارجی رسیده است که همه مسائلش را با روسیه به عنوان قدرت اوراسیای مرکزی مدیریت کند. از نگاه ترک‌ها هرچقدر برخورد ترکیه با روسیه بیشتر باشد، بده‌بستان بیشتری با این کشور به دست می‌آید. اولین دستاوردی که جنگ قره‌باغ برای ترکیه داشت، دستاورد ژئوپلیتیکی است. اگر بر اساس بند نهم تفاهم‌نامه، گذرگاهی از جمهوری آذربایجان به قره‌باغ ایجاد شود، مسیر ژئوپلیتیکی بسیار مناسبی با آسیای مرکزی ایجاد می‌شود. پیش‌تر ارتباطی از مسیر گرجستان برقرار بود، اما این بار گذرگاهی در اختیار آنچه ترکیه «یک ملت و دو دولت» نامیده قرار می‌گیرد. توافق قره‌باغ سبب تقویت جایگاه ترکیه در قره‌باغ شد. این سیاست ترکیه هم سبب هراس ارمنستان شد و هم جایگاه ترکیه را تقویت کرد. دستاورد دوم، سیاسی است. نظریه وحدت ترکی و طرح نوعثمانی‌گرایی که علامت خوبی را به کشورهای دارای جوامع ترک‌زبان دیگر داد. دستاورد سیاسی دیگر برای ترکیه، ایجاد ترس در کشورهایی بود که با ترکیه حاشیه دارند و نشان داد آنکارا زمانی که موقعیت ایجاد کند حتی می‌تواند دست به اقدام نظامی بزند. ترکیه سیاست تنش صفر را به طور کلی کنار گذاشت و به سوی تنش حداکثری می‌رود. این کشور با ارمنستان، عراق، قبرس، سوریه و یونان و مصر به سوی تنش حداکثری رفت.

دستاورد های اقتصادی هم اینکه اگر صلح قره‌باغ با آن بندهای تفاهم‌نامه نهایی و اجرا شود و گذرگاه زمینی از نخجوان تا زنگه زور گشایش یابد کمک درخور توجهی به عنوان پل اقتصادی

برای ترکیه ایجاد می‌کند. ترکیه بعد از سال ۲۰۱۶ بازی برد-باخت را آغاز کرده که تاکنون برده است. پیکربندی سیاست روسیه را نسبت به خود تغییر داده است و روسیه نتوانست آتش‌بس ایجاد کند و نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای ترکیه در این منطقه افزایش و ابزارهای روسیه برای تأثیرگذاری بر حیات خلوتش کاهش پیدا کرده است. ترکیه به اولین شریک اقتصادی گرجستان تبدیل شده است. وجهه عمومی روسیه را در ارمنستان شکست داد. بخشی از اعتباریافتن این سیاست را باید در سیاست‌های باکو و ایروان جست‌وجو کرد. باکو با هوشمندی به دشمنی با مسکو نرفت و در برابر غرب محتاط ماند. این کشور هنوز شریک نظامی روسیه است در حالی که در ارمنستان نخبگان سیاسی به‌ویژه بعد از سال ۲۰۰۸ اشتباه‌های زیادی کردند. همچنین روابط خود را فقط به روسیه متکی کردند.

این شرایط سبب شد ترکیه به این صورت وارد شد و کوشید نظم منطقه‌ای مورد نظر خود را شکل دهد. متأسفانه ما جایگاه خود را در این نظم نیافتیم. با وجود این روسیه نیز دست خالی نمانده است و نیروهای حافظ صلح خود را در منطقه حفظ و مستقر کرد. ترکیه نیز با پیروزی باکو نتوانست دستمزد خوبی بگیرد. گمانه‌هایی درباره تأسیس پایگاه نظامی ترکیه در جمهوری آذربایجان وجود دارد. راهروی نخجوان دست نیروهای ترک خواهد بود. دوم اینکه نظم جدیدی که در این منطقه به وجود آمد گروه مینسک را به‌طور کامل به حاشیه برد و حتی آمریکا یا فرانسه نتوانستند کار خاصی را در زمان جنگ انجام دهند. بنابراین در توصیف این سیاست ترکیه شاید کمالیسم را با نوعثمانی‌گرایی ادغام یافته بدانیم که تا حدودی نیز موفق عمل کرده است. دکتر کاظم‌زاده در ادامه، شاخص‌های اقتصادی و نظامی بین کشورهای این منطقه و کشورهای پیرامونی را بررسی کرده و سپس به کرونولوژی کوتاه نسبت به ترکیه و روسیه پرداختند و از سرنگونی هوایم‌ای روسی تا رسیدن به درک متقابلی بین ترکیه و روسیه را با مرور رویدادهای سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ تبیین کردند. به باور وی، ترکیه با روسیه نقاط اصطکاک زیادی ایجاد کرده است و اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که نخست‌وزیر ارمنستان گفت آماده‌ایم روابط خود را با ترکیه عادی‌سازی کنیم. جمهوری آذربایجان نیز گفت آماده است که روابط خود را بر پایه حقوق بین‌الملل با ارمنستان برقرار کند. اکنون نیز ترکیه در حال برگزاری رزمایش مشترک با جمهوری آذربایجان در قره‌باغ است.

دکتر الهه کولایی

مجموع این گفت‌گوها به خوبی انفعال و غیبت ما را در تحولات قفقاز نشان داده است. سه دهه است من درباره اولویت نداشتن این مناطق در سیاست خارجی ایران صحبت می‌کنم. در حوزه‌ای که منافع بسیاری برای ما می‌توانست و می‌تواند داشته باشد، حضور قابل توجهی

نداریم. سؤال امروز این است که در کجای این تحولات هستیم.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: چرا روس‌ها به ترکیه اجازه خودنمایی نظامی دادند و آیا ترکیه قابل مهار بود؟ آیا روس‌ها شرایط را تحمل می‌کنند؟

دکتر رضوانی: روس‌ها بسیار واقع‌گرا هستند. ترکیه کشوری قوی و عضو ناتو است و روس‌ها می‌توانند روابط ترکیه با ناتو را خراب کنند. روس‌ها در برابر امتیازهایی که در سوریه و لیبی از ترک‌ها می‌گیرند امتیازهایی به ترکیه در این منطقه می‌دهند.

پرسش: آیا واگرایی و همگرایی روسیه و ترکیه تأیید نمی‌کند که دوستی و دشمنی در روابط خارجی دائمی نیست؟

دکتر کاظم‌زاده: صرف نظر از مسئله دوستی و دشمنی، منافع مشترک مهم هستند. **دکتر رضوانی:** روس‌ها بین حیات خلوت خود در کشورهای پیرامونی با کشورهای دیگر تفاوت می‌گذارند و تحمل ورود دیگر کشورها به منطقه خارج نزدیک را ندارند و این کشورها از حمایت روسیه استقبال می‌کنند. دوستی و دشمنی دائمی نیستند.

پرسش: آیا حضور تروریست‌ها در قره‌باغ که در برخی رسانه‌های داخلی ایران مطرح شد واقعیت داشته است؟

دکتر رضوانی: کسانی بودند که عربی صحبت می‌کردند. همچنین زمانی که شهر شوشا در قره‌باغ آزاد شده بود، در آنجا اذانی گفتند که به لهجه بومی آذری نبود.

دکتر کاظم‌زاده: بله شواهدی وجود دارد که حضور این نیروها را تأیید می‌کند.

پرسش: می‌دانیم اقدام نظامی تأثیرگذار روسیه در سوریه با هدف مهار بنیادگرایی اسلامی و جلوگیری از بازگشت این نیروها به درون مرزهای روسیه بود. اکنون با توجه به تحولات افغانستان، دولت روسیه در برابر گروه‌های افراطی افغانستان چه برداشتی دارد؟

دکتر رضوانی: روسیه در پایگاه نظامی خود در تاجیکستان سرباز به مرز فرستاد. روس‌ها از سقوط دولت آمریکایی اشرف غنی خوشحال هستند و حق خود را برای دخالت در افغانستان محفوظ می‌دارند.

دکتر کاظم‌زاده: در حال حاضر روس‌ها سرمست تحقیر آمریکا در افغانستان هستند، ولی همچنان نگران تندروری‌های اسلامی در آسیای مرکزی هم هستند و از پایگاه‌های نظامی خود برای واکنش در برابر رخداد‌های احتمالی استفاده می‌کنند.

سه دهه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با عنوان «سه دهه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی» سه شنبه ۲۳ آذر ۱۴۰۰ با همکاری انجمن علمی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر احمد کاظمی، دکتری حقوق بین‌الملل و کارشناس مسائل قفقاز و دکتر حامد کاظم زاده، پژوهشگر بنیاد علمی مطالعات صلح و مناقشه دانشگاه اتاوا سخن گفتند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بودند.

دکتر احمد کاظمی

بحث در مورد سیاست خارجی ایران در قفقاز را در دو بخش تنظیم کرده‌ام. ابتدا در ده عنوان نگاهی به محورهای اصلی سیاست خارجی ایران در قفقاز می‌اندازم. سپس در پانزده محور سیاست خارجی ایران در حوزه قفقاز را آسیب‌شناسی می‌کنم. یکی از موضوع‌های مطرح، رویکرد کشورمان نسبت به شناسایی استقلال کشورهای قفقاز بعد از فروپاشی اتحاد شوروی است. ایران در شمار سه کشور نخست‌ی بود که استقلال این کشورها را به رسمیت شناخت و برای عضو شدن این کشورها در مجامع بین‌المللی و منطقه‌ای مانند اکو تلاش کرد. با وجود این، در اوایل فروپاشی اتحاد شوروی، در سیاست خارجی ما سیاست محتاطانه‌ای، با نگاه به روسیه حاکم بود. ایران از کشورهای پیشرو در شناسایی کشورهای قفقاز جنوبی بود. دیگر موضوع مهم، نگاه ایران به مناقشه‌های قفقاز است. قفقاز منطقه‌ای است که به طور کلی استقلال کشورهايش همراه با زایش و ادامه بحران‌هایی بوده است که سرشت سرزمینی و قومی داشته‌اند. نگاه ایران نسبت به این مناقشه‌ها از چند دیدگاه قابل بررسی است. یکی از این نگاه‌ها، نگاه انسانی است. مهم‌ترین مناقشه یعنی مناقشه قره‌باغ در مرزهای ایران صورت می‌گرفت که خود شامل مسئله‌های پرشمار از جمله مباحث حقوق بشری بود. ایران با برپاکردن اردوگاه‌هایی برای پناهجویان جنگ قره‌باغ تلاش کرد در این مناقشه حضور فوری داشته باشد. امروزه حتی افکار عمومی ارمنستان هم نسبت به این فعالیت‌های انسانی ایران نگاه مثبتی دارند. مستند «ثریا» که

در ارمنستان تهیه شده به این موضوع پرداخته است.

نگاه بعدی حقوقی است. نگاه ایران نسبت به مناقشه قره‌باغ به طور کامل بر پایه منشور سازمان ملل است که شامل احترام به یکپارچگی سرزمینی کشورها، احترام به مرزهای بین‌المللی، دوری از کاربرد نامشروع زور و مداخله نکردن در امور داخلی کشورهای دیگر است. البته این رویکرد، به نگرانی‌های ایران در مورد نقض قواعد حاکم بر جنگ برمی‌گردد که در جنگ اول و دوم قره‌باغ شاهد نقض برخی از این اصول بشردوستانه بوده‌ایم. موضوع دیگر میانجیگری بوده است. ایران در جنگ اول، نقش فعالی داشت و میزبان چند دور مذاکره در تهران بود. گروه میانجیگری ایران تا سال ۱۹۹۴ فعالیت داشتند، اما بنا به دلایلی مانند تأسیس گروه مینسک، میانجیگری ایران از دستورکار خارج شد. به طور کلی طرح و نگاه ایران نسبت به مناقشه‌های قفقاز ایجاد صلح پایدار بوده است. ایران به دلیل مرزهای طولانی با قفقاز، بر این باور است هر طرح صلحی در مورد مناقشه‌های قفقاز باید دربردارنده صلحی پایدار بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل باشد. ایران تا زمان پیمان ترکمانچای و گلستان نقش صاحب‌خانه را داشته است و از این دیدگاه به این منطقه به عنوان حوزه تمدنی خود نگاه می‌کند.

با توجه به ملاحظه‌هایی که اروپا برای دریافت انرژی از روسیه دارد و مباحثی که در مورد ناامنی انتقال انرژی از کردستان عراق و مسئله تحریم‌های نفتی ایران، سیاست خارجی ایران از نظر انرژی و انتقال آن در قفقاز نیز مهم است. ایران بر این باور است که سیاست‌های انرژی باید عاملی برای همکاری باشد نه رقابت. اما سیاست‌زدگی رویکردهای انرژی کشورهای منطقه سبب شده است ایران از طرح‌های بین‌المللی خط لوله مانند باکو-تفلیس-جیحان کنار گذاشته شود. ایران سهم اولیه خود را در میدان شاه‌دنیز از دست داد، اگرچه بعدها ۱۰ درصد از میدان شاه‌دنیز جمهوری آذربایجان به ایران تعلق گرفت. ایران با وجود رویکرد سلبی کشورهای غربی نسبت به مشارکت ایران در معادله‌های انرژی قفقاز، تلاش کرده است از برتری‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی خود استفاده کند. این برتری‌ها خود را در طرح‌های انتقال گاز ایران به ارمنستان، معاوضه گاز ترکمنستان به ترکیه و معاوضه گاز جمهوری آذربایجان از آستارا به نخجوان نشان داده است.

جنگ اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸ نشان داد ایران می‌تواند در تأمین گاز گرجستان هم نقش راهبردی داشته باشد. این جنگ همچنین آسیب‌پذیری کشورهای منطقه در تأمین انرژی را آشکار کرد. تلاش کشورهای فرامنطقه‌ای برای دورکردن ایران از معادله‌های انرژی این منطقه بوده است. اما تأمین گاز اروپا بدون گاز ایران سخت است. جمهوری آذربایجان گاز کافی برای اقتصادی کردن خطوط لوله موجود (خط لوله قفقاز جنوبی - تاناپ و تاپ به اتحادیه اروپا) را ندارد. انتقال گاز ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان از بستر دریای خزر نیز به دلیل تصویب نشدن

کنوانسیون حقوقی دریای خزر در مجلس شورای اسلامی قابلیت اجرایی ندارد. بنابراین ایران می‌تواند از راه خط لوله موجود یا خطی مستقل نقش‌آفرینی کند. در مورد سیستم امنیتی قفقاز، نگاه ایران امنیت جمعی بوده است. پس از جنگ ۴۴ روزه در قره‌باغ، موضوع همکاری‌های ۳+۳ از سوی رئیس‌جمهور آذربایجان و ترکیه مطرح شد. واقعیت این است که این طرح ایرانی است و ۲۵ سال پیش از طرف ایران مطرح شد. با وجود رخوتی که در جریان جنگ دوم قره‌باغ بر دیپلماسی ایران حاکم بود، تحولات بعدی نشانه‌هایی را برای بازیگران منطقه‌ای داشت که ایران هر وقت بخواهد قدرت دارد بازی را در قفقاز به هم بزند.

یکی از مهم‌ترین مسائل قفقاز در سه دهه گذشته قوم‌گرایی بوده است. قفقاز از دوره کهن منطقه‌ای پر قوم بوده است. حتی در اوج حضور حکومت ملی‌گرای افراطی ابوالفضل ایلچی بیگ در جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۲ که شعار عبور راه قره‌باغ از تبریز را مطرح می‌کرد، ایران روابطش را با جمهوری آذربایجان قطع نکرد. ایران بر این باور بود باید همکاری‌هایی شکل بگیرد که مانع قوم‌گرایی شود. جمهوری اسلامی ایران قوم‌گرایی را یکی از عوامل بی‌ثباتی منطقه دانسته است. روند قوم‌گرایی در منطقه اگرچه منفی، اما پویا بوده است. امروز می‌بینیم جمهوری آذربایجان از پان‌آذری به سود پان‌تورانی اردوغان عبور می‌کند. رویکرد رسمی ایران این است که اگر کشورهای قفقاز به دنبال قوم‌گرایی باشند، نه تنها مشکلات موجود حل نمی‌شوند، بلکه مناقشه‌های جدیدتری هم به وجود می‌آید. حضور تاریخی ایران در قفقاز نشان می‌دهد در آن دوره تاریخی هیچ اختلافی بین قوم‌های این منطقه نبوده است. از نگاه ایران نه تنها رویکردهای سیاسی و انسانی، بلکه حقوق بین‌الملل چارچوب مشخصی را برای جلوگیری از افتادن این کشورها به دامن قوم‌گرایی مشخص کرده است. بالاترین آن‌ها اعلامیه ۱۹۹۲ مربوط به اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی است که در سال ۱۹۹۲ در سازمان ملل تصویب شده و چارچوبی واقع‌بینانه در زمینه حقوق اقلیت‌ها فراهم کرده است. از نگاه ایران توجه کشورهای قفقاز به این اسناد می‌تواند مانع قوم‌گرایی شود. تجربه‌های ایران اهمیت دارد به عنوان کشوری که توانسته هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در میان قوم‌ها و مذاهب‌های مختلف را برای هزاران سال فراهم کند. این موضوع از این جهت اهمیت دارد که در حال حاضر در کنار مناقشه‌های سرزمینی، طرح‌ها و توطئه‌های قوم‌محور در قفقاز طرح شده است که به شدت برای ثبات قفقاز خطرناک است.

قفقاز و آسیای مرکزی به عنوان بخشی از هارتلند در پیوند دادن نقاط راهبردی جغرافیایی در میان خلیج فارس، دریای خزر، دریای سیاه، اروپا و جنوب شرق آسیا اهمیت راهبردی دارد. در زمینه ترانزیتی، سیاست‌زدگی از ابتدای استقلال کشورهای قفقاز مطرح بوده است. سال ۲۰۰۰ که طرح دالان شمال جنوب مطرح شد، ایران کشورهای قفقاز جنوبی را به این طرح دعوت کرد. البته

در اجرا مشکلاتی ایجاد شد. امروز در قفقاز طرح‌هایی مانند دالان شرق به غرب، دالان شمال جنوب، راه‌گذر چین و طرح جدید راه‌گذر ترانزیتی خلیج فارس - دریای سیاه می‌بینیم. در سیاست قفقازی خود با پیچیدگی‌ها و معماهایی روبه‌رو هستیم که به نظر می‌رسد در قالب الگوهای متعارف تحلیل‌پذیر نیستند و برای آسیب‌شناسی نیاز به بررسی دارند.

رویکرد ایران به مسائل مذهبی در منطقه نیز محور دیگری است. این مسئله بسیار مهم است چون بسیار تلاش شده است تا رویکرد ایران به قفقاز را به رویکرد شیعی محدود کنند و مناقشه‌های قره‌باغ را به نوعی رویارویی مسلمان و مسیحی تبدیل کنند. به نوعی کوشیدند تا صف‌آرایی مذهبی در منطقه ایجاد کنند. با وجود این، ظرفیت تمدنی ایران در قفقاز، فضای خوبی برای کشورهای منطقه ایجاد کرده است. ایران در عمل و سیاست‌های اعلامی، موضع‌گیری مذهبی نداشته است و به گفت‌وگوی ادیان و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دین‌ها در قفقاز باور دارد. اما با وجود سیاست چندفرهنگ‌گرایی که کشورهای منطقه اعلام کرده‌اند، اقلیت‌های مذهبی با محدودیت‌هایی در کشورهای منطقه روبه‌رو شده‌اند. از نگاه ایران، این سوءاستفاده از گفت‌وگوی دین‌ها است. ایران از این دیدگاه ظرفیت‌های خوبی دارد، اگرچه به نظر می‌رسد در سیاست خارجی ما از این موضوع به خوبی استفاده نشد.

دیگر محور مورد بررسی، حضور ناتو در قفقاز است. در حالی که نگاه ایران همیشه این بوده است که ناتو از مرزهای ترکیه فراتر نرود، تحرک‌های ناتو در قفقاز جنوبی حتی از اتحادیه اروپا و شورای امنیت و همکاری اروپا بیشتر بوده است. در این زمینه طرح‌هایی مانند مشارکت برای صلح، همکاری‌های هر یک کشورها با ناتو و آسمان باز ناتو که مکمل طرح‌های سیاسی اتحادیه اروپا هستند، انجام شده است. با وجود این فعالیت‌ها، ناتو نقش مؤثری در حل مناقشه‌های قفقاز نداشته است. در جریان انقلاب رنگی گرجستان گفته می‌شد ناتو می‌تواند در مقابل روسیه نقش داشته باشد. در عمل دیده شد با وجود حمله گسترده روسیه به مراکز راهبردی گرجستان، ناتو کاری انجام نداد.

رویکرد ایران به تحرک‌های بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در قفقاز موضوع دیگر مورد بررسی است. روسیه، ترکیه، اروپا، آمریکا، چین، عربستان و اسرائیل بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی قفقاز هستند. به نظر می‌رسد ایران در زمینه ائتلاف‌سازی و ایجاد موازنه منافع با کشورهای منطقه در نقش یک ناظر، گاه بی‌طرف و گاه فعال بوده است. سازمان‌های این منطقه یا روس‌گرا بوده‌اند یا غرب‌گرا یا منطقه‌ای، مانند سازمان همکاری شانگهای. اما ایران در مشارکت فعال در سازمان‌های منطقه‌ای درنگ کرده است. رویکرد ایران در این زمینه سلبی بوده است. با وجود مشکل‌ها و مانع‌هایی که وجود داشته است، یکی از انتظارات این است که ایران در این زمینه نقش فعالی داشته باشد. در

سازمان همکاری‌های دریای سیاه نیز هر سه کشور قفقاز جنوبی عضو ناظر هستند. با اینکه ایران راه‌گذر خلیج فارس به دریای سیاه را مطرح کرده است و این زمینه برای آن وجود دارد که عضو ناظر باشد، نگاه منسجمی نسبت به سازمان‌های منطقه حاکم نبوده است.

دکتر حامد کاظم‌زاده

سی سال از فروپاشی اتحاد شوروی می‌گذرد و ما باید نگاهی آسیب‌شناسانه نسبت به عملکرد کشور در این سه دهه داشته باشیم. از سال ۱۸۲۸ تاکنون ۱۹۴ سال گذشته است. حاکمیت سرزمینی مان را نسبت به این منطقه از دست داده‌ایم. سیاست خارجی ما در این منطقه از این تاریخ آغاز می‌شود. پیش از آن این منطقه حوزه حاکمیتی ایران بوده، سیاست داخلی و سیاست امنیتی دربار محسوب می‌شود. در سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۸ دوره تزار است. بازگشایی دفترهای نمایندگی و فرستادن گزارشگرهایی به منطقه، نشان می‌دهد که این دوره آغازی بر دیپلماسی ما در این منطقه است.

دوره اول استقلال، ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰

دوره اتحاد شوروی، ۱۹۲۱ تا ۱۹۹۱

دوره استقلال دوم، ۱۹۹۱ تا ۱۹۲۱ که سه دهه اخیر است.

در سال‌های گذشته روابط خوب و مطلوبی با کشورهای این منطقه داشته‌ایم. اما در یک قالب ساختاری آن را تعریف نکرده‌ایم. گام اول در حوزه درک سیاست خارجی ما نسبت به این منطقه در این دوره سی ساله این است که شناختی داشته باشیم که نگرش کلانی را در سیاست خارجی به وجود بیاورد. نگرشی که نه تنها تعاملی سازنده با همسایگان داشته باشیم، بلکه راهبرد مشخص کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت داشته باشیم. فهم ما از این سیاست خارجی بر مبنای چند ابزار است. ابزار اول، سند چشم‌انداز بیست ساله نظام است. ابزار دوم و مهم‌تر، صحبت‌های رهبر جمهوری اسلامی است که می‌تواند راهبرد سیاست خارجی در این منطقه باشد. ابزار سوم، رفتار سیاسی دستگاه دیپلماسی کشور است. ابزار چهارم، رفتار سیاسی دستگاه‌های امنیتی کشور است. سیاست خارجی ما در این منطقه در تقابل دو رویکرد بوده است. یک رویکرد که قالب ایدئولوژیک داشته و تلاش می‌کرده است با مبنای انقلاب اسلامی پیش رود. رویکرد دوم، نگاه فرهنگی و تأکید بر پیوندهای تاریخی و فرهنگی بوده است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی در این سه دهه، تعادلی بین این دو رویکرد بوده است. احترام به یکپارچگی سرزمینی و حقوق انسانی، بالابردن روابط اقتصادی، ساختن راه‌گذرهای حمل‌ونقل، تجارت انرژی و سهم کشورهای در مسیر، حفظ ثبات امنیتی در مرزها و نبود مداخله نظامی، نبود حضور نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همچنین

همکاری‌های منطقه‌ای و جمعی از هدف‌های سیاست خارجی ایران هستند. هیچ سند نوشته‌شده‌ای در این زمینه نداریم، بلکه باید به درک خود برای رسیدن به این نکته‌ها مراجعه کنیم. ساختار سیاست خارجی در مثلی با سه رأس قدرت، هویت و امنیت بوده است. رفتارهای سیاست خارجی مبتنی بر این سه محور است. هر سه ضلع نقش تعاملی و هم‌پسته‌ای را در همه تصمیم‌گیری‌ها داشته‌اند. اگر ضلع قدرت جمهوری اسلامی ایران در منطقه تضعیف شده، ضلع‌های هویت و امنیت تلاش کرده‌اند آن را تقویت کنند. اگر امنیت یا هویت تضعیف شده، ضلع قدرت تلاش کرده است آن را تقویت کند. این سه ضلع تابعی از سیاست بی‌طرفی فعال به بی‌طرفی غیرفعال را ایجاد کرده‌اند. ایران در سال‌های اخیر تلاش کرده است بی‌طرفی فعال داشته باشد. اوایل فروپاشی اتحاد شوروی هم سیاست ایران نوعی بی‌طرفی فعال بود، اما بعد از سال ۱۹۹۴ و بیانیه تهران به سوی بی‌طرفی غیرفعال رفت.

آسیب‌های سیاست خارجی ایران در سه دهه اخیر این‌ها هستند: نبود نظام تصمیم‌گیری یکپارچه و واحد؛ پانزده نهاد در تصمیم‌گیری‌های مربوط به این منطقه فعال هستند. هیچ تصمیم‌گیری واحد و یکپارچه و نقشه راهی وجود ندارد. توجه به مصلحت قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، روسیه و نگاه قومی در سیاست خارجی به ویژه در ده سال اخیر بیشتر شده است. ترکیب کارکنان دیپلماتیک، نداشتن سیاست مدون، نداشتن ابتکار عمل در موازنه‌سازی نظامی امنیتی بازیگران منطقه‌ای، آسیب‌های متوجه سیاست خارجی ایران است. جنگ قره‌باغ نشان داد ما ابتکار عملی برای موازنه‌سازی نداشتیم. شناختن ابزار بازیگران: ما نمی‌دانستیم بازیگران منطقه‌ای از چه ابزاری استفاده می‌کنند. شناخت نداشتن از مبانی قدرت در جوامع هدف، نیز از چالش‌های این حوزه است. در دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی ایران توازن وجود ندارد. دیپلمات‌های ما بعد از برگشت از این کشورها، به صورت یک سویه جانب یکی از این کشورها را می‌گیرند.

در دهه ۱۹۷۰ دولت هاشمی رفسنجانی تلاش می‌کرد روابط حداکثری با رهبران این کشورها داشته باشد. او تنها رئیس‌جمهوری بود که به هر سه کشور این منطقه سفر کرد. او طرح ۳+۱ را مطرح کرد که شکست خورد. در دوره دوم دولت محمد خاتمی نگاه به غرب در سیاست خارجی حاکم شد. در دولت او ارتباط حداکثری با جامعه‌ها و نه رهبران این کشورها را در دستور کار قرار گرفت. طرح ۳+۲ مطرح شد. دوره محمود احمدی‌نژاد نگاه به شرق در تضاد با غرب شکل گرفت. طرح ۳+۳ بعد از جنگ سال ۲۰۰۸ مطرح شد. در دوره حسن روحانی دوباره طرح ۳+۳ مبنای سیاست خارجی ایران قرار گرفت. در حوزه اقتصادی سطح تبادل‌های کشور ترکیه در مقابل ایران را با کشورهای منطقه مقایسه می‌کنیم. ایران در ده سال نخست، به طور

میانگین کشور اول تا سوم و از شریک‌های اصلی جمهوری آذربایجان بود، اما اکنون از کشورهای پنجم به بعد است. مبادله‌های ایران با جمهوری آذربایجان به تقریب ۳ درصد حجم مبادله‌های اقتصادی جمهوری آذربایجان با ترکیه است.

مشکل‌های سیاست خارجی ایران در این منطقه در این مسائل نهفته است: نگاه ایدئولوژیک و قومی که خود در سیاست خارجی ایجاد کرده است، انعطاف‌ناپذیری تاکتیکی و تکنیکی، برتری منافع ذهنی بر هدف‌های عینی و درازمدت، نگاه امنیتی به موضوع‌های اقتصادی، ترسیم نکردن چارچوبی درست از منافع ملی برای کارکنان دیپلماتیک، محدودیت‌های سیستمی که فضای جهانی برای ما در منطقه ایجاد کرده است و نفوذ سنگین روسیه و ترکیه در منطقه سبب شده‌اند نتوانیم سیاست خارجی دقیق و راهبردی را تدوین کنیم. در جنگ دوم قره‌باغ برخلاف ادعای خودمان در مورد بی‌طرفی فعال، نتوانستیم آن سیاست را اجرا کنیم و این بی‌طرفی فعال مقداری طرفدارانه شد. نگاه ایدئولوژیک ایران در دو سال گذشته افزایش یافته است. برای نمونه، بیانه‌های مجمع نمایندگان شمال غرب در مجلس شورای اسلامی و بیانیۀ مشترک نمایندگان ولی فقیه در شمال غرب کشور، نقش مهمی در جنگ ۴۴ روزه داشتند.

امروز این پرسش‌ها مطرح است که وضعیت اسرائیل سی سال پیش در منطقه قفقاز چگونه بوده است؟ و اکنون چگونه است؟ وضعیت قوم‌گرایی در این منطقه چگونه بوده است؟ و اکنون چگونه است؟ افزایش یافته یا کاهش؟ وضعیت دولت و ملت‌سازی در کشورهای حوزه قفقاز که در تضاد با هویت ایرانی ساخته می‌شود، چگونه بوده و چگونه شده است؟ نفوذ ایالات متحد چه روندی را پیموده است؟ سی سال پیش ابزار دیپلماتیک بهتری داشتیم یا اکنون؟ مسئلۀ قره‌باغ از مهم‌ترین موضوع‌هایی بوده است که نتوانسته‌ایم در مورد آن اقدام ویژه‌ای انجام دهیم. فقط دو حوزه انرژی و حمل‌ونقل در سی سال گذشته تغییرهای مثبتی داشته‌اند. مهم‌ترین عملیات امنیتی در خاک جمهوری اسلامی ایران، از مسیر یکی از کشورهای همسایه انجام شده است. حضور نیافتن نیروهای بیگانه و فرامنطقه‌ای که یکی از سیاست‌های اصلی ما بوده شکست خورده است. ما نتوانسته‌ایم در مناقشه‌های منطقه میانجیگری مثبتی داشته باشیم.

دکتر احمد کاظمی

یکی از مهم‌ترین آسیب‌های سیاست خارجی ما در حوزه قفقاز، غفلت از حقوق تاریخی ایران است. با توجه به اینکه ایران برای هزاران سال در قفقاز حضور داشته و به‌طور طبیعی یک میراث ملموس از تمدن ایرانی در قفقاز وجود دارد، این حضور پایدار تاریخی، حقوق تاریخی برای ایران

ایجاد می‌کند. این حقوق از نظر فرهنگی، ادبی، نام‌های تاریخی و حقوق اقلیت‌ها قابل بررسی است. برخی از کشورهای منطقه از نظر حقوق تاریخی به شکل تهاجمی به منطقه نگاه می‌کنند. اردوغان آشکارا می‌گوید، یک حقوق تاریخی در منطقه داریم و پیمان ۱۹۲۳ لوزان آن را نقض کرده است و باید بازنگری شود. در حوزه قفقاز، سیاست منظم و عامدانه برای از میان بردن میراث تمدنی ایران در منطقه وجود دارد و از این موضوع در حوزه سیاست خارجی ما غفلت شده است. در جریان جنگ ۴۴ روزه به برخی آثار تاریخی حمله شد و برخی نام‌های تاریخی و آثار ادبی تحریف شد. این اقدام‌ها تعرض به حقوق فرهنگی ما است و ما در برابر این اقدام‌ها سکوت می‌کنیم.

ضعف دوم، به انفعال در برابر نقض نظام‌مند حقوق فرهنگی برمی‌گردد. نفرت‌پراکنی جمهوری آذربایجان علیه ایران را در کتاب‌های آموزشی و منابع رسمی آموزشی و رسانه‌ای کشورهای منطقه به‌ویژه جمهوری آذربایجان می‌بینیم. پرسش این است که چرا نتوانسته‌ایم در مقابل این نفرت‌پراکنی نظام‌مند کنشگر باشیم؟ کنوانسیون بین‌المللی تبعیض نژادی مصوب سال ۱۹۶۵ زمینه را برای توقف نفرت‌پراکنی فراهم کرده است. می‌توانیم بر اساس مفاد این کنوانسیون، علیه جمهوری آذربایجان به دلیل نفرت‌پراکنی در دادگاه بین‌المللی دادگستری شکایت کنیم. چون هر دو کشور عضو این کنوانسیون هستند مبنا و صلاحیت طرح شکایت در این دیوان وجود دارد و می‌توانیم از این ابزار حقوقی استفاده کنیم.

یکی دیگر از آسیب‌ها، نبود طرح کنشگرانه در مناقشه‌های قفقاز است. ما به حاشیه رفته‌ایم و تبدیل به یک ناظر شده‌ایم. با توجه به رسالت تاریخی و مرزهای طولانی، باید طرح‌هایی را برای حضور فعال در این منطقه داشته باشیم. نکته دیگر انفعال سیاست خارجی در برابر ترویج قوم‌گرایی جمهوری آذربایجان است. با توجه به حزب‌هایی که در این کشور ایجاد شده‌اند که حتی نام برخی از آن‌ها نقض منشور سازمان ملل بوده و یک نکته تجزیه طلبانه یا پیام تهدید علیه کشور همسایه دارند، این پرسش مطرح می‌شود که چرا سیاست خارجی ما در این زمینه نتوانسته کنشگر باشد؟ در روز پیروزی در جنگ قره‌باغ، پرچم موهومی به نام آذربایجان جنوبی در باکو برافراشته می‌شود و شبکه دولتی آذربایجان (آذ تی وی) هم آن را نشان می‌دهد. ایران نیز به صورت قاطع واکنش نشان نمی‌دهد و این روند تشدید می‌شود. نقش سیاست خارجی ما در این موضوع بیشتر کاهش دادن اهمیت رخدادها و مقطعی کردن آن‌ها است.

ایران سیاست حمایت راهبردی از شیعیان جمهوری آذربایجان ندارد. به دلیل نبود راهبرد مدون، موضع سیاست خارجی ما سکوت است. محدودیت‌هایی که برای شیعیان جمهوری آذربایجان ایجاد شده است بیشتر از محدودیت‌هایی است که آل خلیفه برای شیعیان بحرین

ایجاد کرده است. دولت جمهوری آذربایجان در پی تضعیف روحیه باورمندان به تشیع است. بخش عظیمی از آشفتگی سیاست خارجی ما در جنگ دوم قره‌باغ ناشی از شکل نگرفتن اجماع مبتنی بر تهدیدها و فرصت‌های این مناقشه بود. یک سال طول کشید تا دیدگاه‌ها به سوی اجماع حرکت کرد. هنوز نتوانسته‌ایم در مورد راه‌گذر جعلی زنگزور و پیامدهای بسیار زیاد آن از دیدگاه ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر به یکپارچگی در سیاست‌گذاری برسیم. از ۱۵ سال پیش خطرهای حضور اسرائیل در این منطقه مطرح می‌شد، اما دیدگاه‌های کارشناسی در نظر گرفته نشدند. امروز کشور ما در وضعیتی قرار گرفته است که اسرائیل به شکل‌های مختلف در قفقاز به ویژه در جمهوری آذربایجان مستقر شده و نوک پیکان تهدیدش علیه جمهوری اسلامی ایران است.

یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که باید پژوهشگران این حوزه بررسی کنند بحث شبکه نفوذ و لابی جمهوری آذربایجان در ایران است. یکی از رویکردهای تبلیغی این شبکه، برجسته‌سازی رسانه‌ای عنوان لابی ارمنی در ایران است. هر فعالیت روشنگرانه‌ای که درباره مسائل قفقاز انجام می‌شود به لابی ارمنی نسبت داده می‌شود. اما این پرسش مهم وجود دارد که اگر چنین لابی ارمنی قوی وجود داشت چرا این لابی نقش خود را در جنگ قره‌باغ نشان نداد؟ اگر در ایران لابی به این قدرت وجود داشت، چرا این قدر آشفتگی در سیاست‌های ایران نسبت به قره‌باغ وجود داشته است؟ وضعیت دیپلماسی عمومی و ناتوانی ما در بازنمایی واقعیت‌های قفقاز برای افکار عمومی، یکی دیگر از آسیب‌های این حوزه است.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

حسن بهشتی‌پور: یکی از دلایل مهم تغییر سیاست ایران در برابر جمهوری آذربایجان، تغییر در سیاست جمهوری آذربایجان بوده است. در سال‌های اخیر، جمهوری آذربایجان سیاست‌های تندتری در برابر ایران در پیش گرفته است که بر تغییر رفتار ایران تأثیر گذاشت. ۱۵ نهادی که دکتر کاظمی اشاره کرد در منطقه فعال بوده‌اند خودشان یکی از مشکلات ما بودند. این نهادها به جای هم‌افزایی و دنبال کردن سیاست یکپارچه، تلاش‌های یکدیگر را خنثی می‌کردند. البته در سال‌های اخیر مدیریت بهتری بر این نهادها شده و تعداد این نهادها نیز کمتر شده است.

پرسش: با توجه به حضور پررنگ ترکیه و اسرائیل و سیاست‌های انفعالی ایران، آیا پیشبرد طرح ترکیه بزرگ اتفاق خواهد افتاد؟ و موضع ایران در برابر این مسئله چیست؟

دکتر کاظمی: یکی از هدف‌های اصلی جنگ دوم قره‌باغ، ایجاد دالان موهوم تورانی بود. اهمیت این موضوع برای ترکیه بیشتر از مناقشه قره‌باغ بود. ارتش جمهوری آذربایجان در دروازه

قره‌باغ داوطلبانه متوقف شد. اکنون جمهوری آذربایجان موضوع قره‌باغ را به‌طور کامل حل شده می‌داند، در حالی که این موضوع آینده مبهمی دارد. اما روی راه‌گذر موهوم و جعلی زنگزور تأکید می‌کند، به دلیل اینکه این مناقشه تبدیل به ابزاری برای ترکیه شده است. خود ترکیه هم هدف‌های متعددی از پیشبرد این موضوع‌ها دارد. به دلیل کارکردهای منفی این دالان جعلی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برای ایران، چنین دالان موهومی خط قرمز ایران است. این موضوع از سوی رهبری نظام، در چارچوب ضرورت تغییرنیافتن مرزهای بین‌المللی مطرح شده است. رزمایش فاتحان خیبر پیام روشنی داد. به نظر نمی‌رسد موضع ایران تغییری داشته باشد.

دکتر کاظم‌زاده: ترکیه مشکل‌های زیادی از جمله مشکل‌های اقتصادی، مهاجرت و امنیتی دارد و توانمندی طرح‌های موسوم به نوعثمانی‌گری را ندارد. اما ممکن است نفوذ اسرائیل در جمهوری آذربایجان بیش از چیزی باشد که می‌بینیم. همه‌توان سیاست خارجی اسرائیل در منطقه اوراسیای مرکزی بر جمهوری آذربایجان متمرکز شده است. اسرائیل در آینده نیز بیش از پیش در جمهوری آذربایجان نفوذ خواهد کرد. نگاه نکردن به قفقاز به عنوان پیکره‌ای واحد، یکی از ضعف‌های ما در سیاست خارجی است. نزدیک سی سال طول کشید در وزارت امور خارجه به این نتیجه برسند که وزیر امور خارجه هم‌زمان می‌تواند به هر سه کشور این منطقه سفر کند. با وجود دیپلمات‌های ارزشمند و کاردان، متأسفانه در این حوزه نیز دچار آسیب هستیم. تجربه ثابت کرده است که جمهوری آذربایجان می‌تواند روی افکار برخی دیپلمات‌های ما تأثیر بگذارد تا بعد از بازگشت از این کشورها نقش هوادار کشورهای محل مأموریت خود را داشته باشند. یکی دیگر از ضعف‌ها نگاه به تحولات منطقه از عینک روسیه است که نمود آن امضای کنوانسیون حقوقی دریای خزر است. غفلت راهبردی نسبت به حضور بازیگرانی مانند اسرائیل بسیار مهم است. تقویت دیپلماسی عمومی ضروری است. ایران باید نسبت به رویکردهای قفقاز نگاهی نو و در سطح هر موضوع، بازتعریف داشته باشد.

چیستی و چرایی شورش در قزاقستان

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با عنوان «چیستی و چرایی شورش در قزاقستان» سه شنبه ۲۱ دی ۱۴۰۰ با همکاری بنیاد مطالعات قفقاز و انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر ماندانا تیشه‌یار، استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی و دکتر عابد نوروزی دانش‌آموخته رشته مطالعات منطقه‌ای، گرایش آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه تهران سخن گفتند. مدیر این نشست دکتر الهه کولابی بود.

دکتر ماندانا تیشه‌یار

قزاقستان در سه دهه اخیر در توسعه اقتصادی در سطح منطقه آسیای مرکزی پیشگام بوده است. قزاقستان به عنوان نهمین کشور پهناور جهان به منابع گوناگونی دسترسی دارد. مسئله تأمل برانگیز در این کشور، توسعه نامتوازن ثروت است. بخش‌هایی از این کشور پهناور به سرعت مسیر توسعه را پیمود، در حالی که بخش قابل توجهی با آهنگ کندتری برنامه‌های تغییر و پیشرفت را دنبال کرده است. با توجه به جمعیت کمتر از ۲۰ میلیون نفری در قزاقستان و تنوع قومی و نژادی در این کشور، آمار سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد قزاق‌ها ۶۸ درصد از جمعیت و روس‌ها ۱۸ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند و بقیه جمعیت ترکیبی از ازبک‌ها، ایغورها، تاجیک‌ها و حتی کره‌ای‌ها و آلمانی‌ها هستند. در مجموع می‌توان این کشور را موزاییکی از اقوام گوناگون خواند. درآمد سرانه در قزاقستان در سال ۲۰۲۰ حدود ۹ هزار و ۲۰۰ دلار در سال بوده است. البته مهم‌ترین منبع درآمدی این کشور از محل فروش نفت خام و گاز طبیعی است. قزاقستان در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ با جذب سرمایه خارجی بیش از ۲۷۰ میلیارد دلار توانست به جزیره ثبات در منطقه تبدیل شود. با این حجم از درآمد سرانه کشور و به دنبال آن جذب سرمایه‌های خارجی و جمعیت کم در این کشور، این انتظار پدید آمد که مردم از شرایط اقتصادی مطلوبی بهره‌مند شوند. اما مشکل اقتصادی و فقر در این کشور مسئله‌ای انکارناپذیر است، به طوری که بخش قابل توجهی از مردم این کشور در شرایط نابسامان اقتصادی به سر می‌برند و بخش اندکی از آن بسیار ثروتمند و غنی هستند. درواقع شکاف طبقاتی میان دارا و ندار در نتیجه سیاست‌های طبقه حاکمه پیشین در سه دهه گذشته در این کشور افزایش یافته است.

بحران اخیر در قزاقستان گویای میزان نارضایتی اقتصادی و رفاهی مردم در این کشور است. افزایش نرخ گاز از ۵۰ تنگه (حدود ۵۰۰۰ ریال ایران) به ۱۲۰ تنگه (در حدود ۱۲۰۰۰ ریال ایران) به دستاویزی تبدیل شد تا مردم فرصت اعتراض به شرایط دشوار اقتصادی در این کشور را بیابند. بحران اصلی از منطقه منقشلاق^۱ در جنوب غربی قزاقستان شروع شد. این استان که در کرانه دریای خزر جای گرفته و با کشورهای ترکمنستان و ازبکستان هم مرز است، گمانه زنی برای نفوذ عامل خارجی را بیشتر کرده است. البته با توجه به همسایگان این کشور که شامل روسیه، چین، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و دریای خزر هستند، می‌توان گفت از نظر ژئوپلیتیکی قزاقستان کشوری است که دسترسی به آن برای گروه‌های تروستی تا حدی سخت است. قرقیزستان تنها کشور در این منطقه است که سامانه سیاسی آن اقتدارگرا به شمار نمی‌رود و در دوره‌های گوناگون شاهد بی‌ثباتی بوده است. این احتمال که نیروهایی از این کشور وارد شده باشند، دور از ذهن نیست. با این همه، حتی اگر در دوره‌ای از اعتراض‌ها نیروهای تندرو از خارج وارد این کشور شده و به ناآرامی‌ها دامن زده باشند، همچنان می‌توان گفت عامل درونی آغاز شورش در این استان مربوط به افزایش نرخ سوخت مایع^۲ است که ۹۰ درصد اقشار ضعیف جامعه از آن استفاده می‌کنند.

در همین حال، باید توجه داشت که مردم قزاقستان در حالی که منتقد وضع کنونی هستند، از دولت توکایف حمایت می‌کنند. در گفت‌وگویم با آقای دکتر اورنگ ایزدی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی که در دانشگاه فارابی زبان فارسی تدریس می‌کنند، ایشان گفتند این ناآرامی‌ها تا حدی پیش‌بینی می‌شد. این اتفاق نتیجه چندین مقدمه متفاوت از داخل و خارج بوده است. در واقع، چندی است که آشوب‌های جدیدی در منطقه آسیای مرکزی در قالب نفوذ و گسترش ایده‌های سلفی‌گری به راه افتاده است. از این رو، از هنگام استقرار کامل طالبان در افغانستان به این سو (مرداد ۱۴۰۰) باید منتظر رخدادهای جدیدی برای رسیدن به موازنه‌ای نو در میان جوامع آسیای مرکزی بود. ناگفته نماند که حمایت‌های غیررسمی برخی دولت‌ها از این جنبش‌ها، پیامدهای سنگینی برای امنیت منطقه داشته است. همچنین باید توجه داشت که تداوم انزوای سیاسی طالبان و بقای آنان در قدرت، می‌تواند نقش مهمی در خودنمایی برون‌مرزی این گروه داشته باشد. معترضان اخیر در قزاقستان، خواسته یا ناخواسته در خطر افتادن در این دام هستند. خوشبختانه در قزاقستان امروز، دولت توکایف در برابر این جریان مقاومت می‌کند. البته در حالی که از نیروهای نظامی روسیه برای پشتیبانی از دولت مستقر درخواست کمک شد، دولت و جامعه قزاقستان خواستار استقلال فرهنگی

1. Mangystau

2. LPG

از روسیه نیز هستند.

در زمان کوتاهی پس از شورش‌ها در اول ژانویه، سفارت قزاقستان بیانیه‌ای مطبوعاتی منتشر کرده است که شامل ۲۲ بند است. در این بیانیه دولت قزاقستان آشکارا اعلام کرد که شمار زیادی از معترضان دستگیر شده را در دوم ژانویه آزاد کرده است. اما دولت، به دنبال تصرف اداره‌های پلیس، محل اقامتگاه رئیس‌جمهور پیشین و شورای عالی امنیت ملی به دست معترضان در چهارم ژانویه در آلماتی، مجبور به درخواست کمک از سازمان پیمان امنیت جمعی^۱ شد و به حالت اضطرار درآمده است. در بند بیست و دوم این بیانیه نیز آمده است که این اعتراض‌ها از سوی گروه‌های تروریستی خاموش^۲ سازماندهی و هدایت شده است. این بهانه‌ای پذیرفتنی برای ورود نیروهای پاسدار صلح پیمان امنیت جمعی به رهبری روسیه برآورد شد. با این همه، می‌توان انتظار داشت که با تجدید نظر در برخی رویه‌های سیاسی و اقتصادی در قزاقستان، این کشور بار دیگر به ثبات و آرامش برسد و رابطه میان دولت و ملت تقویت شود.

دکتر عابد نوروزی

اعتراض مردمی که در قزاقستان رخ داد ریشه در مسائل اقتصادی به ویژه قیمت سوخت دارد. گاز مایع مورد استفادهٔ اقشار ضعیف جامعهٔ قزاقستان است. افزایش نرخ این گاز از ۱۴ سنت به ۲۸ سنت سبب بروز اعتراض‌هایی در منقشلاق شد. تأثیرپذیری کشورهای نواستقلال اتحاد شوروی از برنامه‌ریزی اقتصادی بالا به پایین آن دوران که عامل پیدایش اقتصاد تک‌محصولی در کشورها شده بود، قزاقستان را پیشگام در پیمودن گذار اقتصادی می‌داند. با اینکه ۹۳ درصد از فعالیت‌های صنعتی قزاقستان را مسکو انجام می‌داد و ۲۳ درصد هزینهٔ عمومی این کشور را اتحاد شوروی تأمین می‌کرد، قزاقستان در ایجاد به اصطلاح جزیرهٔ ثبات، نسبت به دیگر جمهوری‌ها موفق‌تر عمل کرده است. این موفقیت به دلیل منابع عظیم نفت و گاز در این کشور است که نتیجهٔ آن، سرمایه‌گذاری‌های کشورهای خارجی و شرکت‌های چندملیتی در قزاقستان است.

بسیاری از فرهیختگان این کشور از دولت توکایف و سیاست خارجی چندشعاعی حمایت می‌کنند. اجرانشدن اصلاحات اقتصادی سبب بروز اعتراض‌های اخیر شده است. آنچه قزاقستان در چارچوب اصلاحات شروع کرده بود، در قالب سیاست‌های نولیبرال مانند آزادسازی قیمت‌ها و خصوصی‌سازی به صورت ناقص اجرا شدند. این روند سبب شکل‌گیری سیاست شبه‌لیبرالی و

1. CSTO

2. Sleeping cells

سرمایه‌داری رفاقتی شد و زمینه‌های بروز نارضایتی‌ها را فراهم کرد. چین می‌خواهد نیازهای خود را از راه دریا کاهش دهد و به سوی خشکی برود (راه‌گذر پاکستان چین نشان‌دهنده همین موضوع است). به همین دلیل مسئله قزاقستان برای چین بسیار حساس است.

دکتر الهه کولایی

زمانی که در سال ۲۰۰۵ شورش‌های مردم در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی اسلام کریم‌اف در ازبکستان، با سرکوب خونین دولت تاشکند روبه‌رو شدند، معترضان متهم شدند با بیگانگان و افراطی‌های اسلامی در ارتباط هستند. انتظار می‌رفت این الگوی واکنش در دیگر جمهوری‌ها نیز تکرار شود. در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی همواره مسئله امنیت، آزادی و حقوق مردم با مداخله بیگانگان و تندروها مطرح بوده و با آن برخورد شده است. عوامل بیرونی همواره چماق مناسبی بوده تا به بهانه آن، ناآرامی‌های داخلی به تندروهای اسلامی ارجاع داده شود. اما واقعیت این است که به دلیل انباشت مطالبه‌هایی که مردم از دولت دارند، به راحتی هر شعار اقتصادی نمود سیاسی پیدا می‌کند.

در پی تغییر سیاست‌ها (لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی) که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سه دهه گذشته اجرا شد، انتظار می‌رفت توزیع عادلانه قدرت و ثروت عملی شود. پیامدهای انتقال به سیاست‌های اقتصاد بازاری، به جای ایجاد زمینه‌های مناسب برای فعالیت‌های بخش خصوصی و توزیع واقعی قدرت، به گونه جدیدی از سرمایه‌داری رفاقتی، خانوادگی و تحریف شده دامن زد. از سال ۱۹۹۴ دولت قزاقستان سیاست اوراسیایگرای را مطرح کرد. قزاقستان به سبب موقعیت ژئوپلیتیکی مناسب، خودش را به درستی در این مسیر قرار داد که هم در پیوند با شرق و هم در پیوند با غرب و ایجاد موازنه موفق ظاهر شد. آثار این سیاست در قزاقستان امروزی در جذب سرمایه خارجی دیده می‌شود. در طرح‌های انتقال انرژی از غرب دریای خزر به نقش قزاقستان بسیار توجه شده است که به رشد اقتصادی کشور قزاقستان منجر شده است. مفهوم استقلال در این کشور با ورود نیروهای پیمان امنیت جمعی برجسته شده است. امروز این پرسش مطرح است که چرا نقش سازمان پیمان امنیت جمعی در این منطقه، برای حفظ امنیت با تمرکز روسیه روز به روز پررنگ‌تر می‌شود. بخش‌های شمالی کشور قزاقستان در نخستین سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، در عمل در اختیار روسیه بود. قوم قزاق نسبت به قوم روس در اقلیت بودند. اما در سه دهه اخیر تلاش‌های فراوانی شده و قزاقستان توانسته است این نسبت جمعیت قزاق را به سود قوم غالب تغییر دهد. الگوی بازسازی شده نقش تأثیرگذار روسیه در حفظ ثبات و امنیت نه فقط در آسیای مرکزی و قفقاز، بلکه در ارتباط با اوکراین نیز دیده می‌شود.

روند اصلاحات قانون اساسی در فدراسیون روسیه

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با عنوان «روند اصلاحات قانون اساسی در فدراسیون روسیه» یکشنبه ۳ بهمن ۱۴۰۰ با همکاری انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر شیوا علی‌زاده، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و دکتر موسی عبداللهی، معاون پژوهشی دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی سخن گفتند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود.

دکتر شیوا علی‌زاده

مطالعه حقوق اساسی کشورهای پساکمونیستی در ایران زمینه پژوهشی تازه‌ای است. قانون اساسی فدراسیون روسیه در دسامبر ۱۹۹۳ تصویب شد. این قانون اساسی ۱۳۷ ماده و ۹ بخش داشت. اصلاحاتی که در سال ۲۰۲۰ تصویب شد ۵ ماده به آن اضافه و ۴۱ ماده این قانون را اصلاح کرده است. این قانون پیش‌تر نیز تغییرهایی را در جهت متمرکز شدن قدرت و افزایش قدرت رئیس‌جمهور به خود دیده بود. از جمله این تغییرها که در سال ۲۰۰۸ انجام شد، افزایش دوره ریاست‌جمهوری از ۴ سال به ۶ سال بود. دوره نمایندگی دوما هم از ۴ سال به ۵ سال افزایش پیدا کرد. تغییر دیگر در سال ۲۰۱۴ به دلیل وضعیت جدید کریمه ایجاد شد که در قالب این تغییر، کریمه به واحدهای تشکیل‌دهنده فدراسیون روسیه اضافه شد. همچنین سوواستوپول در کنار مسکو و سن پترزبورگ به یکی از شهرهایی تبدیل شد که در سطح فدرال اهمیت دارند. به گفته ولادیمیر پوتین، قانون اساسی به عنوان یک موجود زنده باید تغییر کند و به روز شود، چون قانون اساسی سال ۱۹۹۳ مربوط به شرایطی به طور کامل متفاوت بود. پوتین بر این باور است آن قانون اساسی، مربوط به کشوری بود که ثبات نداشت، بحران‌زده بود و مشکل‌های زیادی داشت. از این رو در شرایط جدید، اصلاحات قانون اساسی ضرورت پیدا کرده است.

در فرایندی کم‌ویش کوتاه، لایحه‌ای در مورد اصلاحات قانون اساسی تنظیم شد. از زمانی که این لایحه در پارلمان ارائه شد تا زمانی که اجرا شد، مدتی طولانی سپری نشد. در ژانویه ۲۰۲۰ پوتین در سخنرانی مجمع فدرال، پیشنهادهايش را در مورد اصلاح قانون اساسی مطرح کرد. لایحه‌ای با عنوان

«قانون فدراسیون روسیه در مورد اصلاح قانون اساسی و بهبود جنبه‌های خاصی از سازماندهی و کارکرد اقتدار عمومی» به دو مجلس دوما و فدرال روسیه داده شد. این اصلاحات قانون اساسی، در قالب یک لایحه به مجلس داده شد و مجلس مؤسسان تشکیل نشد. لایحه در دوما تصویب شد. در شورای فدراسیون و در مجلس ایالتی هم تصویب شد و سرانجام رئیس جمهور امضا کرد و برای رأی‌گیری عمومی ارائه شد. در یک رأی‌گیری سراسری، رأی‌گیری در سطح ملی و نه همه‌پرسی،^۱ تأیید و از ژوئیه ۲۰۲۰ اجرایی شد. تصویب تغییرها در این فرایند، از نظر حقوقی به چالش کشیده شده و از سوی برخی کارشناسان زیرسؤال رفته است. رأی‌گیری سراسری ملی^۲ مفهوم جدیدی بود و این تغییرها بدون همه‌پرسی تصویب شد. در چارچوب این تغییرها، قانون اساسی عوض نشد، اما تغییرهای مهمی در چند محور در آن داده شد از جمله تعهدهای بین‌المللی، توازن قوا، موضوع‌های ارزشی و ایدئولوژیک، تأمین اجتماعی و مسائل رفاهی.

نکته مهم این است تغییرهایی که در قالب این اصلاحات روی کاغذ آمد، تنها واقعیت‌هایی را ساختارمند کرد که در عمل وجود داشت. دگرگونی عجیب و جدیدی رخ نداد و آنچه مدون شد که در عمل اجرا می‌شد. با این اصلاح، فاصله ساختارهای حقوقی و حقیقی کمتر شد. اما تعهدهای بین‌المللی فدراسیون روسیه در متن جدید قانون اساسی چگونه در تأثیر قرار گرفته است؟ در ماده ۱۵ قانون اساسی ۱۹۹۳ آمده بود هنجارهای جهان شمول حقوق بین‌الملل که از شناسایی جهانی برخوردارند و نیز پیمان‌ها و توافق‌های بین‌المللی فدراسیون روسیه به خودی خود از مؤلفه‌های سازنده نظام حقوقی روسیه هستند. تفسیر حقوقی این ماده این بود که اگر روسیه یک توافق بین‌المللی را امضا کند و این توافق، قواعدی را برقرار کند که با قواعد داخلی مغایر باشند، حقوق بین‌الملل از اولویت برخوردار است. یعنی قواعد برآمده از توافق‌های بین‌المللی باید اجرا شوند. این ماده ۱۵ سر جای خود باقی مانده، اما کارهایی اندیشیده شده است که اولویت با قانون‌های روسیه باشد و نه قانون‌های بین‌المللی. این رویکرد در جهت استوارتر کردن حاکمیت و استقلال است که روس‌ها سال‌ها است از آن صحبت می‌کنند و به نهادهای فراملی تمایل ندارند. اما چه کارهایی برای اولویت بخشی به قانون‌های داخلی اندیشیده شده است؟ در اصلاحیه جدید اعلام شده است اگر نهادهای بین‌حکومتی براساس تفسیری از پیمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل تصمیمی بگیرند که مغایر با قانون اساسی روسیه است، اجرا نمی‌شود.

1. Referendum

2. Nationwide vote

همچنین اگر براساس تفسیری از یک پیمان بین‌المللی که با قانون اساسی روسیه مغایر است، سازمان‌های میان‌حکومتی تصمیمی بگیرند، این تصمیم نمی‌تواند در روسیه اجرا شود. دادگاه قانون اساسی هم می‌تواند جلوی اجرای تصمیم‌های نهادهای میان‌حکومتی را بگیرد که بر اساس تفسیری متناقض با قانون روسیه است. همین‌طور دادگاه قانون اساسی می‌تواند از اجرای تصمیم دادگاه‌های خارجی که با قانون اساسی یا سیاست عمومی دولت روسیه مغایر باشند، جلوگیری کند. برای نمونه، روسیه عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر است، اما اگر دادگاه اروپایی حقوق بشر در مورد روسیه تصمیمی بگیرد، دادگاه قانون اساسی روسیه می‌تواند جلوی اجرای آن را در روسیه بگیرد. این اصلاحیه تازگی ندارد و پیش‌تر هم تصمیم‌های دادگاه‌های بین‌المللی و قانون‌های بین‌المللی که به نظر دولت روسیه ناقض حاکمیت روسیه بود، اجرا نمی‌شد. این گامی در جهت تقویت دموکراسی حاکمیتی^۱ است که روس‌ها سال‌ها است برای تقویت استقلال و حاکمیت خود از آن صحبت می‌کنند. به‌طور کلی گفتمان رسمی دولت روسیه، گفتمان پسا حاکمیتی نیست. نکته مهم این است که بحث‌های پسا حاکمیتی در اتحادیه اروپا هم عقب‌گرد کرده است. اتحادیه اروپا به عنوان یک نهاد فراملی اکنون دچار بحران است.

محور دیگر تغییرهای قانون اساسی به توازن قوا برمی‌گردد. دولت روسیه از آغاز اجرای این تغییرها ادعا می‌کرد تغییرها در جهت بهبود توازن قوا بوده و قرار است جدایی قوای بهتری را برقرار کند. بنابراین برای بهبود توازن قوا، قدرت رئیس‌جمهور باید کاهش یابد و قدرت قوه مقننه بیشتر شود. قانون اساسی ۱۹۹۳ خیلی لیبرال و دموکرات بود. این ویژگی در بخشی بود که به قدرت رئیس‌جمهور برمی‌گشت، زیرا قدرت زیادی به رئیس‌جمهور داده شده بود. آن قانون اساسی دربردارنده یک نظام ریاستی بود که تولیدکننده آبرئیس‌جمهور است. در سال‌های بعد نیز قدرت رئیس‌جمهور افزایش بیشتری پیدا کرد. اما تغییرهایی که در سال ۲۰۲۰ انجام شده، به‌نظر من این تغییرها، شمشیر دولبه است. از یک سو قدرت بیشتری به رئیس‌جمهور داده شده است و از سوی دیگر، رئیس‌جمهوری که بخواهد بر اساس این قانون اساسی عمل کند، نمی‌تواند به یک آبرئیس‌جمهور تبدیل شود. بر اساس متن پیشین قانون اساسی، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر را با جلب رضایت دوما منصوب می‌کرد. رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر را منصوب می‌کرد بعد رضایت دوما را جلب می‌کرد. حالا باید دوما نامزد رئیس‌جمهور برای نخست‌وزیری را تأیید کند و بعد رئیس‌جمهور می‌تواند او را منصوب کند. قدرت بین رئیس‌جمهور و

نخست وزیر تقسیم شده است. وزیران کشوری زیر نظر نخست وزیر هستند. اما وزیران مهم‌تری مانند وزیر امور خارجه، وزیر دفاع، وزیر کشور، وزیر دادگستری و وزیر وضعیت اضطراری زیر نظر رئیس جمهور هستند. این وزیران و دادستان‌های مناطق مختلف بعد از مشورت با شورای فدراسیون یا همان مجلس سنای فدراسیون روسیه، توسط رئیس جمهور انتخاب می‌شوند. رئیس جمهور می‌تواند نخست وزیر را برکنار کند و در این صورت کابینه سقوط نمی‌کند. کابینه بیشتر در برابر رئیس جمهور پاسخ‌گوست. این سنت سه دهه گذشته روسیه بوده است. نخست وزیر بیشتر مسئول مسائل اقتصادی، بهداشت - درمان، آموزش و مسائل رفاهی است نه سیاست دفاعی، خارجی و امنیتی.

این تغییرها به وضع موجود که در عمل جریان داشته، قالب حقوقی داده است. اما نقش قوه قضایی کم‌رنگ‌تر و تصمیم عملی آن در برابر قوه اجرایی روشن‌تر و رسمی‌تر شده است. تعداد قاضی‌های دادگاه قانون اساسی فدراسیون روسیه در متن جدید از ۱۹ نفر به ۱۱ نفر رسیده است. این تغییر، دستگاه قضایی را در برابر فشارهای سیاسی آسیب‌پذیر می‌کند. رئیس جمهور می‌تواند از شورای فدراسیون بخواهد رئیس‌ان، معاونان، قاضی‌های دادگاه قانون اساسی، دیوان عالی و همین‌طور دادگاه‌های رده پایین‌تر برکنار شوند. شاید بتوان گفت توازن بهتری میان قوه اجرایی و قوه قانون‌گذاری برقرار شده است. اما جایگاه نهاد قضایی در برابر نهاد اجرایی کاهش یافته است.

نکته دیگر در متن جدید قانون اساسی، ملی کردن مقام‌هاست. محدودیت‌ها و معیارهایی برای کسانی به کارگرفته می‌شود که می‌خواهند برای برخی سمت‌ها نامزد شوند. رئیس جمهور روسیه نباید شهروندی یا اقامت کشور دیگری را داشته باشد و از ۲۵ سال پیش از انتخابات باید در روسیه ساکن باشد. در متن پیشین، ۱۰ سال اقامت لازم بود. علاوه بر این فرمانداران مناطق، رئیس‌های نهادهای فدرال، وزیران، اعضای دستگاه قضایی و دادستان‌ها هم نباید تابعیت و اقامت کشورهای دیگر را داشته باشند. همچنین آن‌ها نباید ملک، پول و دارایی دیگری در خارج از کشور داشته باشند. چه در زمان مسئولیت و چه پیش از آن. رئیس جمهور بعد از پایان دوره خود مصونیت قضایی دارد و می‌تواند سناتور تمام عمر شود. تنها محدودیت واقعی که می‌گویند اعمال شده این است که رئیس جمهور نمی‌تواند بیش از دو دوره انتخاب شود. در متن پیشین این محدودیت دو دوره پیاپی بود، اما در متن جدید دو دوره، با هر فاصله‌ای است.

با وجود این محدودیت، چرا در رسانه‌ها نوشته‌اند پوتین می‌تواند تا ۲۰۳۶ رئیس جمهور باشد؟ چون وقتی که این لایحه را به مجلس دادند، پیشنهادی از طرف والنتینا ترشکوا اضافه شد که این محدودیت از زمانی اعمال شود که این قانون اجرا می‌شود. یعنی از سال ۲۰۲۰ حساب پوتین را صفر

کردند. در ۳ مورد در ماده ۸۳ متن جدید می‌بینیم چطور تمهیدهایی فراهم شده است که پوتین بتواند سال ۲۰۲۴ نامزد شود. کسی که این پیشنهاد را ارائه داد (پیشنهاد خودش بود یا حاصل اتاق فکر یا گروهی روشن نیست) ترشکوا اولین فضاورد زن است. او قدرت نمادین قابل توجهی دارد و شاید کسی توان مخالفت با پیشنهاد او را نداشته است. ما نمی‌دانیم پوتین می‌خواهد سال ۲۰۲۴ نامزد شود یا نه؟ اما پیامد عملی این است که نامزد شدن پوتین محدودیت قانونی نداشته باشد. پیامد مهم دیگر این است که پوتین به اصطلاح، یک اردک لنگ به حساب نمی‌آید. دولتی که بداند دوام دارد، با دولتی که این را نمی‌داند خیلی متفاوت عمل می‌کند. دولتی که سال‌های آخرش است، برنامه جدیدی را شروع نمی‌کند و محدودیت‌هایی پیش رو دارد. اما تغییرهای مورد اشاره در قانون اساسی، میزانی از ثبات را ایجاد می‌کند که پوتین بتواند سال ۲۰۲۴ نامزد شود و تا سال ۲۰۳۶ بر سر قدرت بماند. همچنین ظرفیتی هم برای جانشینی فراهم شده است که شبیه رخداد های قزاقستان است.

یکی از نهادهایی که سال ۲۰۰۰ در روسیه تأسیس شد، شورای دولت است. در شوروی و روسیه تزاری نیز نهادی به این نام وجود داشت. سال ۲۰۰۰ به موجب فرمان رئیس‌جمهور این شورا به عنوان نهاد مشورتی که به رئیس‌جمهور مشاوره می‌دهد، تشکیل می‌شود. اما در قانون اساسی به این شورای دولت اشاره‌ای نشده بود. اینک در قانون اساسی به این شورا اشاره شده و جایگاه قانونی پیدا کرده است، اما جزئیات کار آن روشن نشده است. در ماده‌ای که به این شورا اشاره کرده، آمده است این نهاد باید به هماهنگ‌سازی شاخه‌های مختلف حکومت، تعیین رهنمودهای اساسی برای سیاست داخلی و خارجی و تعیین اولویت‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور کمک کند. اکنون رئیس این شورا پوتین است. ترکیب اعضای آن غیر از رئیس‌جمهور شامل نخست‌وزیر، رؤسای شورای فدراسیون و دوما، رئیس ستاد دفتر اجرایی رئیس‌جمهور، رؤسای واحدهای تشکیل‌دهنده فدراسیون روسیه یعنی همان ۸۵ واحد است. احزاب هم می‌توانند نماینده داشته باشند. هرکس دیگر نیز که رئیس‌جمهور تصمیم بگیرد، می‌تواند در این شورا حضور داشته باشد. جایگاه دقیق این شورا باید در قانون مشخص شود. برای مشخص کردن جزئیات کار این شورا به قانون‌گذاری بیشتری نیاز است. این امکان وجود دارد که عملکرد این شورا به ایجاد قدرت دوگانه منجر شود. یعنی قدرت واقعی در این شورا و قدرت قانونی در خود دولت باشد. در واقع ممکن است این شورا یک دولت در سایه باشد که خط‌مشی‌ها را تعیین می‌کند. همان‌طور که وقتی «کاسم ژومارت توکایف» رئیس‌جمهور قزاقستان شد، نظربایف رئیس شورای امنیت شد که جایگاهی تعیین‌کننده داشت. این شورا وزیران را تعیین و فرمانده‌های نیروهای مسلح را مشخص می‌کرد. مدیریت جانشینی در قزاقستان نیز ناموفق نبود. براساس تغییرهای یادشده در قانون اساسی فدراسیون روسیه، این سیستم هم

پارلمانی‌تر و هم متمرکزتر می‌شود. اینکه در عمل چگونه اجرا می‌شود را خواهیم دید. به نظر من سیستمی که طراحی شده است نمی‌تواند مولد رئیس‌جمهوری باشد که به اندازه پوتین قدرتمند باشد.

یکی از موضوع‌های دیگر در این اصلاح، مسائل رفاهی و اجتماعی است. در متن جدید قانون اساسی آمده است کمیته دستمزد نباید کمتر از کمیته خط معیشت باشد. پرداخت‌های بازنشستگی هم باید سالی یک بار بنابر تورم افزایش پیدا کند. کودکان در اولویت دولت هستند. از کارگران تجلیل شده است. اینکه این مسائل در قانون اساسی مطرح شود، جای بحث دارد. اما اشاره به چنین مسائلی می‌توانست بخشی از رأی‌دهندگان را جلب کند تا مردم در رأی‌گیری عمومی از تغییرهای قانون اساسی استقبال کنند. نکته دیگری که در متن جدید آمده، وضعیت زبان روسی است که برای رضایت بخشی از جامعه آمد. به این منظور برای هر بخش از رأی‌دهندگان کالای جذابی ارائه شد. فدراسیون روسیه ۱۹۳ قوم و ۲۷۷ زبان و لهجه دارد. همه این‌ها در نظام آموزشی وارد شده است، اما در متن جدید گفته شده زبان روسی به عنوان زبان ملت تشکیل‌دهنده دولت روس تنها زبان دولتی است. نکته مهم بعدی به ارزش‌های محافظه‌کارانه مربوط است. در این قانون اعلام شده است که پدرانمان ایمان به خدا را به ما منتقل کردند. این نشان از ایدئولوژی محافظه‌کارانه کرملین دارد که خود را رهبر محافظه‌کاران و کشورهای غیرلیبرال معرفی می‌کند. در این متن بر ارزش‌های خانوادگی تأکید و اعلام شده است ازدواج فقط پیوند بین زن و مرد است. این مسائل مورد استقبال اداره روحانی مسلمانان و شورای مفتی‌های روسیه قرار گرفته است. کلیسا هم از تغییرها استقبال کرده است، اما رضایت کافی ندارد، چون با این تغییرها به کلیسای ارتدکس هیچ جایگاه ویژه‌ای داده نشده و دولت ماهیت غیردینی خود را حفظ کرده است.

نکته دیگر به سرزمین و قلمرو فدرال برمی‌گردد که قرار است مناطقی در خاک روسیه در قلمرو فدرال قرار گیرند. پیش از این فقط آب‌های داخلی و سرزمینی این موقعیت را داشتند، اما قرار است تعداد این قلمروها زیاد شود. برخی مناطق با هدف رونق یافتن و تبدیل به مناطق ویژه اقتصادی یا مناطقی که منابع ارزشمندی دارند، قرار است به طور مستقیم زیر نظر دولت فدرال باشند. نکته دیگر به پیوسته‌سازی شبه جزیره کریمه به خاک روسیه برمی‌گردد. در قانون جدید، زیرسؤال بردن یکپارچگی سرزمینی به یک جرم کیفری تبدیل شده است. در مجموع آنچه با این تغییرهای قانون اساسی رخ داده است، یک گسست رادیکال از وضعیت موجود نیست. نظام کنونی میراث دهه ۱۹۹۰ و نتیجه تاریخ و فرهنگ روسیه است. سرانجام این رأی‌گیری عمومی با هدف تأمین ثبات و مشروعیت بیشتر برای سیستم با رأی مردم انجام شده است.

دکتر موسی عبداللهی

دلایلی را بیان می‌کنم که منجر شد دستگاه حکومت روسیه به این نتیجه برسد که باید این تغییرها را در قانون اساسی انجام دهد. تغییر در قانون اساسی روسیه موضوع جدیدی نیست. پیش از این هم دیده‌ایم. معروف‌ترین آن اصلاح‌های سال ۲۰۰۸ بود که مدت ریاست جمهوری از ۴ سال به ۶ سال افزایش یافت. این تغییرها زیاد و ۲۵۶ مورد هستند. اما تغییرهای جدید و بحث‌های پیش از آن سبب شد این اصلاحات جنجال زیادی برپا کند؛ به‌ویژه یک بند معروف به صفرکردن دوران ریاست جمهوری پوتین.

تاریخ روسیهٔ پساکمونیزم سه دوره است: نخست، دههٔ ۱۹۹۰ که وضعیت روس‌ها فلاکت‌بار است: فقر، ناامنی، بی‌ثباتی شدید، خدشه‌واردشدن به هویت ملی و غرور ملی. روسیه حتی برای حفاظت از سلاح‌های اتمی خود از کمک‌های مالی آمریکا استفاده می‌کرد؛ دورهٔ دوم، بعد از سال ۲۰۰۰ که با آمدن پوتین و اقدام‌های او آغاز شد. پوتین بر موج محبوبیت ناشی از تأمین امنیت در روسیه، ثبات، بهبود وجههٔ روس‌ها، بازسازی هویت و غرور ملی سوار شد که دورهٔ طلایی پوتین است. پوتین همه‌کاره و قدرت بدون رقیب است. مهم‌تر اینکه جامعه را پشت سر خود دارد. ولی در سال ۲۰۱۲ با مسائلی که در انتخابات ریاست جمهوری روسیه رخ داد، ناآرامی‌هایی در شهرهای بزرگ ایجاد شد، کم‌کم شرایط اجتماعی تغییر کرد. با رسیدن به یک رفاه نسبی، گسترش دامنهٔ نفوذ اینترنت، وجود سمن‌هایی که از کمک‌های غربی‌ها هم استفاده می‌کنند و روشننگری یا تبلیغاتی که برای در تأثیر قرارداد نسل جوان انجام می‌شود، تغییرهایی در جامعهٔ روسیه ایجاد شد. پیش از آن پوتین برای پیشبرد برنامه‌های خود جامعه را پشت سرش می‌دید و اقبال و محبوبیت بالایی در نظرسنجی‌ها داشت. به تدریج این محبوبیت کاهش یافت. این سیر اجتماعی در کنار تنش جدید پس از پیوسته‌سازی کریمه و فشارهای اروپا و آمریکا که به تزلزل وضعیت اقتصادی روسیه منجر شد، همچنین کرونا ضربهٔ دیگری را به محبوبیت حکومت روسیه زد.

تغییرهای قانون اساسی در چه بستری رخ می‌دهد؟ موضوعی در میان کارشناسان سیاسی روسیه مطرح بود به نام مشکل ۲۰۲۴. روس‌ها از انتخابات ۲۰۲۴ خود با عنوان مشکل یاد می‌کردند. تا پیش از این اصلاحات، رسانه‌ها از پوتین می‌پرسیدند که برنامه‌اش برای سال ۲۰۲۴ چیست؟ پوتین پاسخ می‌داد من پیرو قانون هستم و برنامه‌ای برای تغییر قانون اساسی ندارم. بیشتر نظرسنجی‌هایی که در مرکز لوادا و مرکزسنجش افکار عمومی روسیه انجام شده است، نشان می‌دهد مردم بر این باورند که این تغییرها راه را برای ماندن پوتین در قدرت هموار می‌کند. البته پوتین به گزینه‌هایی برای جایگزینی خود فکر می‌کند، اما مسئله اینجا است که در سپهر

سیاسی امروز روسیه، نه در میان حامیان پوتین و نه در میان مخالفان، چهره مهمی وجود ندارد که بتواند جایگزین پوتین شود. این یک واقعیت است. مهم‌ترین چهره‌ای که شاید با فاصله می‌توانست جایگزین پوتین شود بوریس نمتسوف بود که در نزدیکی کرملین کشته شد. مردم روسیه با تجربه‌های تلخ دهه ۱۹۹۰ رهبری قدرتمند را در مرکز حکومت می‌خواهند. به همین دلیل با وجود همه تبلیغات منفی که از سوی مخالفان و رسانه‌های آنان شد، حدود ۵۰ درصد به تغییرهای قانون اساسی رأی مثبت دادند، چون بدیلی برای پوتین نمی‌بینند. این تغییر، شرایط را برای پوتین آماده کرد که در شرایط اثبات سیاسی فضا را رصد کند تا اگر گزینه‌ای برای جایگزینی پیدا شد، با یک بسترسازی او را روی کار بیاورد.

حلقه حاکمیت کرملین مدت‌های طولانی بر این باور بودند سناریویی که در قزاقستان اتفاق افتاد، می‌تواند در روسیه هم تکرار شود و پوتین نقش بالاتر و نظارتی داشته باشد. اما با شورش‌های اخیر در قزاقستان، به نظر می‌رسد این گزینه از روی میز حذف شده است. نکته دیگر این است که در مرکز سنجش افکار عمومی روسیه از شرکت‌کنندگان پرسیده‌اند در بخش تغییرهای مربوط با بازنشستگی حمایت می‌کنید یا خیر؟ ۹۱ درصد شرکت‌کنندگان گفته‌اند حمایت می‌کنیم. این پاسخ نشان می‌دهد وضعیت اقتصادی در روسیه مناسب نیست و فشار اقتصادی بر مردم و کافی نبودن حقوق بازنشستگی آن‌ها، مردم را به این سمت برده که از این تغییرها حمایت کنند. ۴۸ درصد شرکت‌کنندگان در نظرسنجی در پاسخ این پرسش که «هدف اصلی این تغییرها را چه می‌دانید؟» گفته‌اند پوتین مسیر را برای انتخابات سال ۲۰۲۴ باز می‌کند. در بستر تصویب این تغییرها، پوتین موفق شد طرح خود را اجرایی کند. گفتنی است شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در روسیه تغییر کرده است. اگر پیش از این پوتین می‌توانست هر طرح و برنامه‌ای را با پشتیبانی اجتماعی پیش ببرد، اکنون در مورد همین تغییر قانون اساسی از مدت‌ها قبل شروع به تبلیغات کردند. شخصیت‌های مهم فرهنگی، ورزشی و هنری را برای حمایت از این رأی‌گیری آوردند. پلاکاردهایی در سطح روسیه پخش شده بود که «من به آینده رأی خواهم داد». بنابراین به نظر می‌رسد اکنون از تسلط قطعی گروه حاکم روسیه بر افکار عمومی کاسته شده است. امروز نخست باید مردم را قانع کنند. سپس باید نیروها و طرفداران را برای جلب رأی‌های خاکستری وارد میدان کنند. همه این کارها برای دولت هزینه‌بر است. این اقدام‌ها می‌تواند به ضعیف شدن اقتدار پوتین منجر شود.

موضوع مورد توجه دیگر، تفاوت در رأی‌هایی است که در شهرهای کوچک و بزرگ به صندوق‌ها ریخته شده است. در شهرهای بزرگی مانند مسکو و سن پترزبورگ میزان پشتیبانی بسیار پایین است. بدنه و پایگاه اجتماعی پوتین در شهرهای کوچک و از نظر سنی بین افرادی

است که دهه ۱۹۹۰ و فلاکت‌های آن را دیده‌اند. قشر جوان روسیه از حکومت پشتیبانی چندانی نمی‌کنند. این نسل در فضای مجازی بزرگ شده‌اند، دهه ۱۹۹۰ را ندیده و به دنبال آزادی‌های غربی هستند. این قشر که تحصیل کرده هم هستند، در شهرهای بزرگ از نظام حکومتی کنونی حمایت نمی‌کنند. زمانی که در مورد تغییرهای قانون اساسی و بستری که سبب شکل‌گیری آن شد، صحبت می‌کنیم باید این مسائل را در نظر داشته باشیم. به نظر می‌رسد پوتین تا سال ۲۰۲۴ زمانی را برای خود خریده است. امکان حضور قانونی‌اش نیز در انتخابات آینده وجود دارد. چون جایگزینی برای پوتین وجود ندارد، او در انتخابات شرکت خواهد کرد. نخست‌وزیر کنونی میخائیل میشوستین شخصیتی فن‌سالار و توانمند است. در دوران تصدی‌اش بر سازمان مالیات کشور، میزان مالیات‌ها را ۷ برابر کرد. او ماشینی کردن فرایندها و کاهش دیوان‌سالاری شدید روسی را در دستور کار خود قرار داده بود. اما او هم با وجود این موفقیت‌ها، وزن سیاسی یک فرد جایگزین پوتین را ندارد. این تغییرها در قانون اساسی، ثبات سیاسی را در روسیه ایجاد کرد. روسیه در تقابل شدید با غرب قرار دارد و با توجه به وضعیت افغانستان، ورود افراط‌گراها از مرز تاجیکستان برای روسیه نگران‌کننده است.

تغییرهایی که در قانون اساسی فدراسیون روسیه انجام شده، در یک بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رخ داده است. عامل ایجاد این تغییرها، ایجاد بدیلی برای پوتین بود. پوتین میراثی از خود برجای گذاشته است که به هیچ‌روی دوست ندارد این میراث از میان برود. در شرایط کنونی با این تغییرها می‌تواند زمان بخرند که شرایط تغییر کند یا جایگزینی داشته باشد. بر این باور هستم که پوتین با شرایط کنونی در سال ۲۰۲۴ هم در انتخابات شرکت می‌کند و پیروز خواهد شد. از هدف‌های اصلی فشارهای بسیار شدیدی که از سوی غرب وجود دارد، ایجاد نارضایتی در روسیه است. روسیه نیازمند ایجاد ثبات سیاسی بود که به آن دست یافته است. با توجه به بحث‌هایی که در آمریکا برای تحریم شخص اول روسیه شده است، تنش‌ها دامنه‌دار خواهد شد. گروه حاکم روسیه تاکنون تاحدی توانسته از فشارهای نامعلوم بودن آینده سیاسی و نبود ثبات سیاسی جلوگیری کند. تحلیلگران و رسانه‌ها مرتب در این زمینه مطلب می‌نویسند که این تغییرها راهی بود که روس‌ها پیمودند تا پوتین را در قدرت حفظ کنند. آندری کولسنیکف کارشناس مرکز کارنگی مسکو بر این باور است که این رأی‌گیری همگانی برای اصلاح قانون اساسی، سازوکاری بود برای انتقال حکومت از پوتین به پوتین، برای جایگزینی پوتین با پوتین. در تعبیر او همه‌کاره پوتین است و از دید او اتفاق ویژه‌ای رخ نداده است.

توئیت‌ر و نقش آن در دیپلماسی

نشست علمی کارشناسی «توئیت‌ر و نقش آن در دیپلماسی» سه‌شنبه ۳ اسفند ۱۴۰۰ از سوی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با همکاری انجمن علمی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر زهرا نژادبهرام دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی و دانش‌آموخته دکتری علوم ارتباطات سخن گفت. مدیر این نشست دکتر کولایی بود. ایشان در ابتدا گفت: با در نظر گرفتن انقلاب ارتباطی و ابزارهایی که روابط بین دولت‌ها و افراد را در تأثیر قرار داده است و بسیاری از مفاهیم در سطح‌های مختلف را دگرگون کرده است. با شرایطی روبه‌رو هستیم که باید مفاهیم و ابزارهای سنتی را بازتعریف کنیم. یکی از این ابزارها توئیت‌ر است.

دکتر زهرا نژادبهرام

دگرگونی در مسیرهای ارتباطی و دیپلماتیک اهمیت زیادی دارد. امروز کلیات طرح صیانت از حقوق کاربران در مجلس شورای اسلامی تصویب شد. زمانی که درباره ظرفیت رسانه‌های نوین بحث کنیم و اثرش را روی کارکرد روابط بین‌الملل و روابط اجتماعی و حتی مسائل اقتصادی و اجتماعی بیان کنیم، با این نوع رویکردها دچار چالش می‌شویم. مسئله توئیت‌ر و کاربرستان آن در روابط بین‌الملل و قدرت سیاسی، امروزه جزو مقوله‌های مورد توجه پژوهشگران و کارگزاران در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل است. پژوهشی که انجام دادم چند پیش‌زمینه دارد: نخست، این پژوهش برای ارائه راهکار و تبیین عوامل مؤثر بر قدرت دیپلماسی ایران در برابر آمریکا است. این پژوهش نمی‌خواسته است ارزش‌های دیپلماسی سنتی را زیر سؤال ببرد، بلکه می‌خواست دریچه‌های دیگری را که می‌تواند دیپلماسی و قدرت را در تأثیر قرار دهد آشکار کند. دیپلماسی از گذشته تا امروز روش‌ها و شیوه‌های گوناگونی را به کار گرفته است. از جمله می‌توان به دیپلماسی پینگ‌پونگ یا فوتبال اشاره کرد که در میان کشورهای با اختلاف‌های زیادی نیز اثر گذاشته و راهکاری را برای حوزه دیپلماسی فراهم کرده است.

پرسش بعدی این است که چرا توئیت‌ر جدا از دیگر شبکه‌ها و رسانه‌های نوین است؟ به این دلیل که توئیت‌ر نسبت به شبکه‌های دیگر ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد. توئیت‌ر تنها رسانه‌ای

است که ۹۷ درصد کشورهای عضو سازمان ملل در سطح‌های رهبران و نمایندگان در آن حساب توییتری دارند. نکته دوم اینکه توییتر به عنوان رسانه رهبران و نخبگان معرفی شده است. نکته سوم اینکه برپایه آمارهایی که در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ ارائه شده، بیشترین مطالب توییتر، بعد از موسیقی سیاست بوده است. همه کسانی که دست‌اندرکار حوزه سیاست و دیپلماسی هستند نسبت به توییتر حساسیت ویژه‌ای دارند و روند آن را دنبال می‌کنند. نکته بعدی اینکه در این شبکه با توجه به ویژگی‌های فنی کوتاه‌نویسی و گزیده‌نویسی، فرصت درازگویی نیست. شما باید در حد دو سه خط مسئله خود را بیان کنید. به علاوه صفحه افراد اختصاصی نیست و علاوه بر دنبال‌کننده‌ها، دیگران هم می‌توانند به صفحه مراجعه کنند. این منحصربه‌فرد بودن توییتر سبب می‌شود همه در هر زمانی به صفحه شما دسترسی پیدا کنند.

اولین توییتر در سال ۲۰۰۶ زده شد و در سال ۲۰۱۳ حالت همگانی پیدا کرد. توییتر در مدت کوتاهی توانست برای خود ظرفیت‌های زیادی ایجاد کند. در گروه ۲۰ به جز آلمان، سیاست‌مداران دیگر کشورها حساب توییتری دارند. این نشان می‌دهد فرصت‌های جدیدی برای سیاست‌مداران در این عرصه به وجود آمده است. همواره یکی از ظرفیت‌های موضوع دیپلماسی عمومی را ارتباط و روابط عمومی و مسئله رسانه می‌دانستیم، اما توییتر از این ظرفیت فراتر رفته و دسترسی آسان و ارزان به آن ویژگی و تفاوت مهمی است. نکته بعدی اینکه کارکرد توییتر در عرصه دیپلماسی به نوعی بازتولید قدرت نرم است. توییتر این ظرفیت را برای همه کنشگران عرصه سیاست فراهم کرده است. جایگاه افکار عمومی جهان نیز مسئله مهمی در این موضوع است. نمی‌توانیم فکر کنیم مخاطبان ما فقط رهبران سیاسی هستند. می‌توانیم بگوییم این عرصه، شکل مجازی سازمان ملل است با یک سازوکار دیگر که در آن، افکار عمومی تأثیرگذار و همه رهبران به دنبال هدایت افکار عمومی برای روایت خود هستند.

این پژوهش روی توییتر در سال ۲۰۱۸ انجام شد، سالی که ترامپ از برجام خارج شد. برجام یک سند بین‌المللی است که به اعتراف بسیاری از اندیشمندان یکی از اسناد برجسته تاریخ سیاست و روابط بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم است. حتی برخی آن را در حد عهدنامه پاریس یا وستفالی دانسته‌اند. وندی شرمن بعد از برجام، آن را به عنوان یک دوره درسی در کلاس‌های خود تدریس کرده است. در سال ۲۰۱۸ ترامپ دیگر اعضای برجام را تشویق و ترغیب به خروج از برجام کرد. در این سال مسائل سیاسی حوزه داخلی و خارجی آمریکا به ویژه ترامپ، در صحنه توییتر جریان داشت. به دلیل طرد شدن و همچنین دور بودن یا بی‌اعتمادی ترامپ به رسانه‌های سنتی، موضوع ارتباط‌گیری با توییتر برای ترامپ به یک اصل تبدیل شد. در این سال ترامپ حدود ۳۵۰ توییتر نوشت. او برای گفت‌وگو با هرجای دنیا از توییتر استفاده می‌کرد. این

حجم از توئیت نشان‌دهنده نکته‌های بسیار ارزشمندی است که جایگاه توئیت در عرصه دیپلماسی را بهتر تعریف می‌کند.

نگرانی که وجود داشت، خروج دیگر اعضا پس از آمریکا از برجام و انتشار روایت آمریکایی در رسانه‌ها بود. آمریکا ایران‌هراسی را در دستور کار خود قرار داده بود و می‌خواست دیگر اعضای برجام را از آن خارج کند. ایران پیش از این هیچ گفت‌وگوی مستقیمی با آمریکا نداشت. در سال‌های پس از تسخیر سفارت آمریکا یا همان لانه جاسوسی، ارتباط دیپلماتیک بین ایران و آمریکا به طور کامل قطع بود. ایران همواره، نداشتن گفت‌وگو با آمریکا را امتیازی برای خود می‌دانست. در این زمینه، مسئله مهم این بود که چون آمریکا به ظرفیت همه رسانه‌های جهانی دسترسی داشت و در پی تعریف روایت‌های خاص خود از ایران بود. این آمریکا بود که از برجام خارج شد، اما روایت رسانه‌ای تبدیل شد به اینکه ایران تخطی کرده و امکان لازم را برای خروج آمریکا فراهم کرده است. روایت برعکس را در توئیت و رسانه‌های مختلف علیه ایران به وجود آورد. در این دوره روایتی نادرست از برجام طرح شده بود که ایران باید این روایت را تغییر می‌داد. افکار عمومی جهان هم پشت روایت ترامپ قرار گرفته بودند. توئیت به عنوان یک رسانه اجتماعی، نقش زیادی در ارتباط سیاسی ایران و آمریکا در آن دوره داشت.

البته پیش از آن هم وزیر امور خارجه ایران از توئیت برای گفت‌وگوهای برجام استفاده می‌کرد. پیشینه استفاده از توئیت برای ایران چندان دور نبود، اما شدت استفاده در این دوره، تأمل برانگیز است. در این پژوهش توئیت‌های سه نفر از مقام‌های هر کشور را بررسی کرده‌ام. توئیت‌های آیت‌الله خامنه‌ای، دکتر روحانی و دکتر ظریف از ایران، توئیت‌های ترامپ، پومپئو و جان بولتون از آمریکا. در سال ۲۰۱۸ آیت‌الله خامنه‌ای ۴۴۵ توئیت، دکتر روحانی ۳۳ توئیت و دکتر ظریف ۱۷۵ توئیت داشتند. در همین سال دونالد ترامپ ۳۵۵۹ توئیت، مایک پومپئو ۵۴۵ توئیت و بولتون ۳۳۸ توئیت داشتند. این توئیت‌ها در ارتباط با همه مسائل ایران و آمریکا مطرح شده بود. در سال ۲۰۱۸ از نظر تعداد، در هر دقیقه ۴۸۱ هزار توئیت زده شده است. بعد از موسیقی، سیاست مسئله اصلی توئیت است. این تعداد توئیت با توجه به شبکه‌های مختلف اجتماعی و تعداد کسانی که در شبکه‌های دیگر بودند، موقعیت مطلوب و مناسبی را برای توئیت فراهم کرده بود. در این دوره هیچ رابطه دیپلماتیکی با آمریکا نداشتیم، دوم اینکه آمریکا به عنوان یک عنصر تأثیرگذار در روابط بین‌المللی باید حرف‌های ما را می‌شنید و خود این حرف‌ها در معرض افکار عمومی جهانی قرار می‌گرفت. سوم اینکه مسئله برجام به دلیل هزینه‌های بسیار زیادی که برای آن کردیم، برای ما مهم است. با روشی که ترامپ در پیش گرفته بود، برجام در خطر بود.

هدف اصلی این پژوهش بررسی نقش توئیت در قدرت دیپلماسی ایران در برابر آمریکا بود که

بر این سه هدف متمرکز بود. اما باید به سه هدف خرد هم توجه می‌شد: نخست بررسی کارکرد توثیتر در دیپلماسی ایران در برابر آمریکا در چارچوب قدرت نرم، دوم تبیین نقش مؤثر رسانه‌های اجتماعی در بازنمایی هویت ایران و جلب حمایت‌های عمومی در ایجاد و تغییر انگاره و قدرت دیپلماسی و سوم قدرت توثیتر در کاهش ایران‌هراسی و اعتمادسازی نسبت به ایران در پایبندی به قواعد و حقوق بین‌الملل. در این دوره، ایران چالش‌های بسیاری داشت. مهم‌ترین چالش‌هایی که ایران با آن روبه‌رو بود ایران‌هراسی، خطر ازمیان‌رفتن توافق برجام، اتهام ایران به پشتیبانی از تروریسم، ضعف دیپلماتیک طرف‌های دیگر برجام مانند چین و روسیه و حتی اروپا، روابط تیره بین ایران و آمریکا که در طول این ۴۰ سال شکل گرفته بود و تهدید موهوم هسته‌ای ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی که مطرح شده بود.

این پژوهش روی ۵۵۰۰ توثیت انگلیسی این شش نفر تمرکز کرده است و در کنار این افراد با ۱۷ نفر از صاحب‌نظران در عرصه‌های چهارگانه رسانه، روابط بین‌الملل، سیاست، دیپلمات‌ها و استادان حوزه ارتباطات مصاحبه شد. سپس نتیجه این مصاحبه‌ها با نرم‌افزار، تجزیه و تحلیل شد. داده‌های پژوهش با یک منبع دیگر هم به اشتراک گذاشته شد و داده‌ها تا حدود زیادی به تأیید رسید. روش پژوهش، تحلیل محتوا بود. مهم‌ترین نظریه‌ای که از آن استفاده شد، رویکرد روایتگری میسکیمون و رویکرد قدرت نرم جوزف نای است. با توجه به داده‌های بررسی شده، مقوله‌های اصلی این‌ها بود: هویت‌سازی و توثیتر، توثیتر و دیپلماسی فعال و ترمیم نگرش‌ها، اعتمادزایی و حمایت عمومی. هرکدام از اینها زیرشاخه‌های خودشان را داشتند که در مدل نهایی پژوهش استخراج شد. مدل نهایی پژوهش شامل پنج موضوع بود: تغییر نگرش‌ها، دیپلماسی فعال، هویت‌سازی، اعتمادسازی و قدرت نرم. در قالب یک مدل همه این‌ها به هم پیوند خوردند.

ایران در سال ۲۰۱۸ می‌خواست روایت خود را در توثیتر بازنمایی کند. این روایت بر دو مبنای جذابیت و اقناع افکار عمومی است. نمونه روایت‌سازی، روایتی است که نیکی هیلی نماینده آمریکا در سازمان ملل به نمایش گذاشت. نشانه‌هایی از موشک‌هایی که مدعی بود ساخت ایران است در سازمان ملل نمایش داد. با این هدف که بگوید ایران موشک‌های بالستیک دارد و امنیت جهانی را تهدید می‌کند. نمونه دیگر، روایت نتانیا‌هو است که در مجمع عمومی سازمان ملل کاغذی درآورد و سخنرانی کرد. او در این روایت‌سازی، ادعای موشک‌های ایران و بمب‌های هسته‌ای را در آن کاغذ نشان داد. در این دوره، دکتر ظریف توثیتی زد که برای خنثی کردن روایت‌سازی هیلی بود. وقتی دکتر ظریف این توثیت را زد و آن را به یک روایت تاریخی برگرداند، جذابیت روایت هیلی دچار افول شد و نتوانست اقناع لازم را به وجود آورد. این تغییر روایت از سوی کسانی که در حوزه رسانه و روابط بین‌الملل کار می‌کنند، تحلیل شد.

مهم‌ترین هدف ایران این بود که بتواند افکار عمومی و نخبگان را درگیر کند و رهبران سیاسی را سر میز مذاکره توئیتز قرار دهد. ما تجربه چنین فضای تأثیرگذاری را نداشتیم. برای نمونه، توئیتز، حساب کاربری ترامپ را بست و پیام‌های آیت‌الله خامنه‌ای را نگه داشت. اعتراض ترامپ این بود که چرا توئیت‌های آیت‌الله خامنه‌ای حذف نمی‌شود. این رسانه، رسانه ساده‌گرایی (مینیمالیسم) است. این رسانه، نقطه زن است. نقطه ما کجاست؟ چالش‌هایی که ایران داشت؟ قدرت دیپلماسی ما کجا می‌توانست شکل بگیرد؟ نخست آنجا که دو عنصر جذابیت و اقناع را داشته باشد. دوم اینکه بتواند موضوع اعتمادزایی را هم‌زمان با موضوع بازدارندگی و تغییر نگرش‌ها با خود همراه کند. قدرت دیپلماسی ایران می‌توانست معنادار شود. بر پایه بررسی که در این پژوهش انجام شد، توانستیم این نقاط را کشف کنیم. روایت ایران از برجام روایت تثبیت، انسجام و پایبندی به اصول هویت‌سازی است که در طول سال‌ها از سوی آمریکا و دیگر کشورها به چالش کشیده شده بود.

این روایت بر مبنای یک خط داستان در زیست‌بوم رسانه‌ای، نقاطی که ابهام‌آمیز بوده را دوباره آشکار می‌کند. مسائل مورد نظر ایران را مطرح می‌کند. خودش را در صحنه قضاوت کسانی قرار می‌دهد که باید تصمیم بگیرند. فرصت ما برای بیان روایت خودمان بسیار محدود بود، زیرا رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه ما، هر شش ماه یک بار مقاله‌ای در فایننشال تایمز یا نیویورک تایمز یا هر روزنامه بین‌المللی دیگری منتشر می‌کردند، یا حداکثر چهار نشست بین‌المللی که بازتاب زیادی هم نداشتند. اما در سال ۲۰۱۸ فرصت نوینی به دست آورده بودیم که بتوانیم روایتی را که تاکنون ساخته شده بود و مداوم در جامعه جهانی بازتولید می‌شد تغییر دهیم. روایت ایران در مورد سه محور بود:

۱. تصویرسازی از آمریکا و هم‌پیمانانش و اینکه آمریکا چگونه ما را زیر فشار قرار داده، تحریم‌های اقتصادی، فشاری که به مهاجران مکزیکی آورده شده است و کودکانی که در زندان هستند. کوشیدیم یک تصویر بین‌المللی واقعی از آمریکا بازتولید کنیم. خسارت‌هایی که تحریم‌ها به جامعه ایران وارد کرده است، یکی از محورها بود.

۲. تصویرسازی از خودمان: بازتاب این تصویرها که ما پیشینه ۲۵۰۰ ساله داریم، اهل گفت‌وگو هستیم، صلح طلبیم، به دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم، برای دفاع از خودمان فعالیت هسته‌ای می‌کنیم. در آن سال ما دو رویداد تروریستی هم داشتیم، از جمله حادثه اهواز در روز ارتش که جمعی از هم‌وطنان ما شهید شدند.

۳. نکته سومی که باید در این روایت مطرح می‌شد هدایت این تصویرها به سوی هدف اصلی بود. هدف اصلی این بود که ما پیمان برجام را زیر سؤال نبریم. ما به برجام پایبند بودیم، بر

اساس برجام حرکت کردیم. آن کسی که زیر میز زد و پیمان را از میان برد آمریکا بود. در خط پایان این روایت، دیپلماسی ایران توانست فعالانه روایت خود را مطرح کند. ایران در زیست‌بوم رسانه‌ای توانست حرکت نوینی انجام دهد که در کشورهایی مانند ایران کمتر این کار شده بود. برای نمونه، در کشورهای آمریکای لاتین، همه جز نیکاراگوئه حساب توثیتری دارند، در اتحادیه اروپا جز انگلارمرکل دیگر رهبران اروپایی حساب توثیتر داشتند، اما به این معنی نیست که همه افراد قابلیت استفاده از توثیتر برای بیان مسائل خود در عرصه دیپلماسی و اجتماعی را دارند. خط پایان، نشان از قدرت نرم ایران داشت. ایران توانسته بود از رسانه‌ای در سطح بالا حرف‌های خود را بزند و قابلیت خود را نشان دهد. روایت ایران در عرصه توثیتر از جنس اصلاح و ترمیم نگرش‌ها بود. در سطح جهانی، روایت متفاوتی از ایران شنیده شد: تلاش برای اعتمادزایی و گفت‌وگو، اشاره به تحریم‌های اقتصادی و دارویی ایران و هویت‌سازی در توثیت‌ها قابل دیدن بود. در چهره بازتاب یافته از ایران تأکید شد ما پایبند به اصول اخلاقی هستیم و ارتباط میان ادیان ابراهیمی را در آن توثیت‌ها نشان دادیم.

با توجه به این تلاش‌ها، ایران از جایگاه متهم به جایگاه مدعی رفت. اکنون ایران حرف‌هایی برای گفتن دارد و روایت مسلط را به چالش می‌کشد. در توثیت‌های ارائه شده، ارزش‌ها، سیاست‌ها و فرهنگ توانستند روایتی را شکل دهند که قدرت نرم ایران را افزایش داد. همه نمودارهای من برگرفته از کلیدواژه‌هایی است که در این توثیت‌ها بیان شده است مانند اهل تعامل و گفت‌وگو، پایبند به حقوق بین‌الملل، صلح‌جو، ضد جنگ، پایبند به ارزش‌های انقلاب اسلامی، پیام‌های انسانی و بشردوستانه، فرهنگ پایدار و غنی، پیام‌های دینی، کشور مستقل، جمعیت بزرگ، توانایی‌های علمی و فرهنگی، ایستادگی در برابر جنگ و دوستی با کشورهای دیگر. سفرهای سفیران کشورهای دیگر به کشور ما در توثیتر بازتاب داده می‌شد. کلیدواژه‌ها را مقایسه کردم. کلیدواژه‌های مشترک دکتر ظریف و آیت‌الله خامنه‌ای این‌ها هستند: صلح، برجام، تحریم، تخطی آمریکا از تعهداتش و پایبندی جمهوری اسلامی به تعهدهایش. کلیدواژه‌های مشترک ترامپ و پمپئو این‌ها هستند: رژیم، تحریم، صلح، متحدان، ایران مدافع تروریسم، رهبران فاسد، کینه‌جو و مرگ. نکته بعدی این بود که بیشترین توثیت‌های دکتر ظریف در سال ۲۰۱۸ در پاسخ به تصویرسازی رسانه‌ای بود: بازتاب دفاع از قانون، صلح طلب بودن، تخطی‌های آمریکا، اهل گفت‌وگو بودن و اینکه برجام نتیجه گفت‌وگوی بین‌المللی است که به دشواری به دست آمده و موردهای مشابه در توثیت‌های دکتر ظریف بودند. اگر بخواهم روند اعتمادزایی را از توثیت‌های رهبران بیرون بیاورم چنین است: ثبات سیاسی ایران در منطقه، ارتباط اقتصادی سیاسی ایران در آن دوره زمانی در منطقه و جهان، کمک به کشورهای همسایه، رفت‌وآمدهای دیپلماتیک، حضور مؤثر در مجامع بین‌المللی، تعهد به رویکرد مذاکره و پایبندی به

تعهد‌های بین‌المللی.

هم‌سویی نسبی یافته‌های من با نظر کارشناس‌ها جالب توجه بود. توئیت‌های رهبران هر دو کشور در جایگاه برابری بود. این هم وزنی نشان می‌دهد که میز مشترکی وجود دارد که همه می‌توانند در آن وارد گفت‌وگو شوند. تعداد دنبال‌کننده‌ها و بازتولیدها می‌تواند در بازتاب مطالب تأثیر بگذارد، اما اینکه ما و آمریکا در جایگاه برابر قرار می‌گیریم، برای ایران یک مزیت است. امروز این تحول فناوری به تحول دیپلماسی و فضای مجازی به عرصه‌ای برای تعامل دیپلماتیک تبدیل شده است که می‌تواند تأثیرگذار باشد. این پرسش مطرح شد که با توجه به جایگاه ایران در عرصه دیپلماسی، آیا این کانون مجازی می‌تواند ظرفیت‌های مؤثرتری برای دیپلمات‌های ایرانی فراهم کند؟ بله می‌تواند، اما نیازمند یک شناخت بیرونی است که جامعه نسبت به آن حساسیت‌های لازم را داشته باشند. توئیت‌ها باید حمایت جامعه مدنی را هم همراه خود داشته باشد. متأسفانه چون در ایران توئیت‌ها فیلتر شده است، نمی‌توانستیم از ظرفیت جامعه مدنی استفاده کنیم. اگر ظرفیت جامعه مدنی به خدمت گرفته می‌شد، برای نمونه وقتی رهبری در توئیت جنایت اهواز را محکوم کردند، جمع بزرگی از شهروندان ایرانی می‌توانستند حمایت کنند. نمونه دیگر اینکه روایت نتانیاهو از تورقوزآباد شکست خورد، زیرا این کلمه مزاح بود. جامعه مدنی وارد شد و این روایت شکست خورد.

مفاهیم ثابت نمی‌مانند. انسان‌ها خالق مفاهیم و فناوری هستند و تغییر آن را هم در اختیار دارند. اگر به یک سری نقاط ثابت و ایستاتکا کنیم و همه چیز را بر مبنای آن تعریف کنیم، در عرصه جدیدی که همه تحولات بر پایه اطلاعات و تعامل هستند دچار چالش‌های جدی خواهیم شد. گیسوم در کتاب تغییر ماهیت قدرت در عصر اطلاعات، عبارت جالبی دارد که تنها دولت‌ها و قدرت خام آن‌ها تعیین‌کننده نیست، بلکه قدرت اطلاعات و قدرت تعامل مهم است. این ایده اواخر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مطرح شد که تحولات حوزه ارتباطات و فناوری رویکردهای جدیدتری را به خود می‌گرفت. توئیت‌ها ابزاری متفاوت از دیگر ابزارها است که ویژگی مهم آن بازبودن برای همگان است. از یک دهه پیش، مفهوم سرمایه اجتماعی بین‌المللی مورد توجه سیاست‌مداران قرار گرفته است. پایه سرمایه اجتماعی اعتماد است. هر قدر بتوانیم روایت‌های تازه‌ای از خودمان بر مبنای اعتمادزایی، باورپذیری، تعهد به اصول روابط بین‌الملل، حق کشورها و درخواست‌های به حق طرح کنیم، امکان ایجاد سرمایه اجتماعی بیشتری برای ما وجود دارد. حمله آمریکا به عراق و کاری که سی‌ان‌ان انجام داد تا افکار عمومی را به سوی حمایت از این اقدام هدایت کند، نمونه مهمی است. در حالی که بیشتر این روایت واقعیت نداشتند. افکار عمومی، ارتباط با جامعه جهانی، سازمان‌های بین‌المللی، نخبگان سیاسی و

ایرانیان علاقه‌مند به ایران در خارج از کشور، عرصه‌ای است که برای ایران سرمایه اجتماعی بین‌المللی تولید می‌کند. ما می‌توانیم این سرمایه اجتماعی را فراهم کنیم. توصیه من به مسئولان این است که نسبت به فیلتر توئیتر تجدیدنظر کنند. خطرهای توئیتر در مقابل منافع آن برای ما بسیار ناچیز است. براساس پژوهشی که دکتر فرقانی انجام داده است، بیش از ۹۵٫۵ درصد مطالبی که در توئیتر ردوبدل می‌شود، محتوای مثبت فرهنگی و سیاسی است و فقط ۳ تا ۴ درصد مطالب نامناسب هستند. دوره‌های آموزش فضای مجازی برای کارکنان وزارت امور خارجه لازم است. زبان اصلی توئیتر انگلیسی است. آموزش استفاده از این پلتفرم‌ها لازم است. آموزش ظرفیت‌های شبکه‌های اجتماعی به دیپلمات‌ها، سبب می‌شود از فرصت‌های جدید استفاده کنند. در مذاکره‌های اخیر برجام نیز بیش از آنکه وزیر امور خارجه و نماینده ما توئیست بزند، نماینده روسیه توئیست می‌زد. این بی‌توجهی به ظرفیت‌های موجود نگران‌کننده است.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: هرکدام از این رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی یک سیاست و ساختار مشخص برای خودش دارد. نگرانی این است که این رسانه‌ها سیاست را به پوپولیسم بکشانند. نظرتان در این مورد چیست؟

دکتر نژادبهرام: کشور ما ظرفیت‌های رسانه‌ای محدودی دارد. ما قدرت رسانه‌ای بین‌المللی بالایی نداریم تا بتوانیم روایت خود را به شکل گسترده و مؤثر منتشر کنیم. فرصت شنیدن استدلال‌های ما فراهم نمی‌شود و زمین گفت‌وگو برای ما تنگ است. توئیتر فرصت‌های منحصربه‌فردی را برای ما فراهم می‌کند. رسانه‌های نوین به‌ویژه توئیتر برای کشور ما فرصت‌های مهمی را ایجاد می‌کند. توئیتر همیشه در دسترس است. بیشترین کاربران توئیتر در آمریکا هستند. جمهوری خواهان بیش از دموکرات‌ها از توئیتر استفاده می‌کنند. باید باور کنیم مفاهیمی مانند تعامل، گفت‌وگو، قدرت نرم و ظرفیت‌های بیان روایت‌های ویژه، از سطح گفت‌وگوهای رسمی و روزنامه‌ای عبور کرده است. باید از ظرفیت شبکه‌های جدید استفاده کنیم.

سیاست با رسانه پوپولیستی نمی‌شود، اما این امکان وجود دارد. مزایای عصر ارتباطات ناشی از تغییر وضعیت برای رسانه است. مهم است روایتی که ارائه می‌شود چگونه بتواند در اذهان عمومی و سیاست‌مداران شکل بگیرد؛ رسانه‌ها همواره از ابزارهای دیپلماسی بودند، اما امروزه به دلیل عمق یافتن انقلاب ارتباطات، جایگاه گسترده‌تر و اثرگذارتری برای خود به دست آورده‌اند که بخشی از آن برگرفته از آگاهی عمومی است، بنابراین انگاره پوپولیستی برای سیاست از سوی رسانه، شکلی ناباورانه به نقش کنونی آن است.

جنگ در اوکراین: زمینه‌ها، ریشه‌ها و پیامدها

نشست علمی کارشناسی مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی با عنوان «جنگ در اوکراین: زمینه‌ها، ریشه‌ها و پیامدها» سه‌شنبه ۱۷ اسفند ۱۴۰۰ با همکاری انجمن ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست دکتر الهه کولایی، استاد گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، دکتر جهانگیر کرمی، دانشیار گروه مطالعات روسیه دانشگاه تهران، دکتر اکبر ولی‌زاده، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و دکتر سید محمد هوشی سادات، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران دیدگاه‌های خود را بیان کردند. مدیر این نشست دکتر کولایی بود.

دکتر الهه کولایی

راهبرد آمریکا در برابر شوروی در دوران اتحاد، راهبرد مبتنی بر مهار بود. براساس تلگراف معروف جورج کنان، شوروی به طور ذاتی توسعه طلب است و باید با ایجاد اتحادیه‌های دفاعی این قدرت توسعه طلب را مهار کنیم. سال ۱۹۴۹ که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و در برابر آن پیمان ورشو شکل می‌گیرد، رقابت در قالب این نهادها تداوم پیدا می‌کند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، رهبران روسیه انتظار داشتند سازوکارهای جنگ سرد هم کنار گذاشته شود. در این دوره، نگاه روس‌ها این بود که ما کمونیسم و رویارویی را کنار گذاشته‌ایم و دشمنی بین ما و غربی‌ها از میان رفته است. ما می‌خواهیم بخشی از جهان آزاد شویم و به اقتصاد جهانی بپیوندیم. بنابراین دلیلی برای نگرانی از کارکردهای این سازمان‌های امنیتی وجود ندارد. ما ورشو را منحل می‌کنیم شما هم ناتو را منحل کنید. اما نه تنها ناتو منحل نشد، بلکه خیلی زود از سال ۱۹۹۴ و در دوران کلینتون به سوی شرق اروپا و جمهوری‌های پیشین شوروی گسترش پیدا کرد. در حالی که روس‌ها از آمریکایی‌ها انتظار داشتند به حساسیت‌ها و ملاحظه‌های روس‌ها توجه کنند. اما روسیه مابه‌ازای امتیازهایی را که داد، دریافت نکرد.

نه تنها روسیه پس از انحلال ورشو با مسئله گسترش ناتو روبه‌رو شد، بلکه روس‌ها به‌ویژه با جنگ داخلی تاجیکستان و رخداد‌های مولداوی خیلی زود متوجه می‌شوند، امنیت جمهوری‌های پیشین شوروی از امنیت روسیه جدا نیست. با توجه به ۲۵ میلیون روس که در این

جمهوری‌ها پراکنده بودند، نگاه روس‌ها به این جمهوری‌ها هم تغییر کرد. در برابر، مادالین آلبرایت وزیر امور خارجه پیشین آمریکا می‌گوید: روسیه باید در مرزهای فدراسیون روسیه مهار شود. برپایه این نگاه، «مهار جدید» علیه این کشور شکل می‌گیرد. روس‌ها منطقه جمهوری‌های پیشین شوروی را حوزه «منافع حیاتی» خود نامیدند و گفتند ما پیوندهای اقتصادی و ژئوپولیتیکی با این منطقه داریم. برای نمونه، فرمانده مرزبانی روسیه گفته بود، تاجیکستان قلب روسیه است و امنیت روسیه به امنیت جمهوری‌ها گره خورده است. قلبی که بیرون از بدن روسیه قرار داشت.

در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ الگوی حمله شدید روسیه به گرجستان در سال ۲۰۰۸، در اوکراین هم به کار گرفته شد. گرجستان کشور کوچکی در شرق دریای سیاه بود، اما اوکراین به عنوان دومین قدرت بعد از روسیه در میان جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی و کشور حائل در میان اروپا و روسیه در جریان این جنگ، هدف حمله‌های بسیار سنگین و شدیدی قرار گرفت. به نظر می‌آید روس‌ها انتظار طولانی شدن این جنگ را نداشتند. به دلیل وابستگی‌های مختلفی که بین روسیه و اروپا وجود دارد و انتقال سریع آثار این وابستگی‌ها به کشورهای اروپایی و اقتصاد جهانی و نقش روسیه در بازار انرژی، اروپایی‌ها نیز همچون دیگر طرف‌ها ملاحظه‌های مهمی دارند. بعد از ۱۱ سپتامبر نیز روس‌ها نقش خود را در تأمین انرژی جهانی نشان داده بودند. به نظر می‌آید این محاسبه‌ها در جنگ کنونی جای خود را پیدا نکرده است.

دکتر سید محمد هوشی سادات

از مفهوم به مصداق می‌روم. ماهیت روابط بین‌الملل به طور عام و سیاست بین‌الملل بین دولت‌ها به طور خاص را از دیدگاه واقع‌گرایی ببینیم. من ۴۷۰۰ سال روابط خارجی در خاورمیانه و فراتر را بررسی کرده‌ام. نتیجه این بوده که تا ۹۵ درصد، روابط بین کشورها از عصر باستان تا کنون مبتنی بر واقع‌گرایی بوده است. شاید شکاف‌های تاریخی مبتنی بر آرمان‌گرایی نیز مانند سال‌های بین جنگ جهانی اول و دوم را داشته‌ایم که خروجی آن جامعه ملل بود. جامعه ملل و سازمان ملل مصادیق آرمان‌گرایی هستند. اما وجه قالب در روابط بین‌الملل واقع‌گرایی است. اگر این واقعیت را بپذیریم که باید در زمین واقع‌گرایی سیاسی، شطرنج بازی کنیم یا حتی اگر واقع‌گرایی را قبول نداشته باشیم و به آن اصالت ندهیم، می‌توانیم مسئله انرژی را در قالب واقع‌گرایی انرژی مطرح کنیم. اساس واقع‌گرایی بر قدرت است و امروزه انرژی یکی از بازوهای امنیت و سیاست عالی در جهان است. با توجه به نظریه بری بوزان می‌توانیم امنیت انرژی را به عنوان بازوی ششم در حوزه امنیت سازی کشورها بدانیم. از این رو در عرصه سیاست

بین‌الملل انرژی ابزار قدرت است. نکته مهم اینکه اگر به مفهوم ژئوپلیتیک انرژی و پیکربندی جدیدی که در ژئوپلیتیک انرژی جهان در حال شکل‌گرفتن است توجه کنیم، انرژی را هم ابزار قدرت بدانیم، و ماهیت روابط بین‌الملل و مناسبات انرژی را برپایه واقع‌گرایی انرژی ببینیم، وارد شاخص‌های واقع‌گرایی می‌شویم. جنگ روسیه و اوکراین می‌تواند زمینه تغییر این پیکربندی را ایجاد کند.

در جنگ روسیه و اوکراین، سیاست مهار در حوزه انرژی دنبال می‌شود. امروز شاهد مهار جدید در حوزه انرژی به رهبری آمریکا هستیم. اگر از پنجره انرژی به جنگ روسیه و اوکراین نگاه کنیم و تحول‌های اخیر که از سال ۲۰۱۶ در بازارهای انرژی می‌بینیم و پیش از آن در سال ۲۰۱۲ در آئین اوباما قرار بر این شد که آمریکایی‌ها در حوزه انرژی‌های غیرمتعارف ورود بیشتری داشته باشند، متوجه می‌شویم در حوزه انرژی و بازار بین‌المللی نوعی تغییر بازی رخ داده است. به طور سنتی نفت در اختیار کشورهای اوپک بود. امروزه اوپک پلاس یعنی کشورهای دارنده منابع نفتی متعارف غیراوپک و همچنین کشورهای دارای منابع غیرمتعارفی که در آمریکای شمالی و کانادا تجاری‌سازی شده‌اند نیز قدرت اثرگذاری دارند. پس می‌بینیم انحصار قدرت نفت در بازارهای انرژی و انرژی‌های متعارف شکسته شده است. نفت مانند گذشته کالایی راهبردی نیست. قرن حاضر عصر طلایی گاز است. تغییردهنده بازی که به ویژه آمریکا و کانادا هستند، بازی را در حوزه انرژی جهانی به هم زده‌اند.

آمارهای شرکت نفت انگلیس، اداره اطلاعات انرژی آمریکا، آژانس بین‌المللی انرژی، اتحادیه بین‌المللی گاز یا نهادهایی که اطلاعات مستند انرژی را در جهان منتشر می‌کنند، نشان می‌دهند اگر به آمارهای سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ نگاه می‌کردید جایی برای آمریکا و کانادا نبود. اما اکنون در آمار سال ۲۰۲۲ و در ادامه روندی که از سال ۲۰۲۰ شروع شده است، نخستین دارنده منابع نفتی در جهان ونزوئلا، عربستان، سپس کانادا و چهارم ایران است. کانادا در جایگاه سوم است. در حوزه گاز، اگر روسیه ایران و قطر دوسوم گاز متعارف جهان را دارند، آمریکا چهارمین دارنده منابع گازی جهان است و از سال ۲۰۱۶ فرایند تولید گاز طبیعی مایع را شروع کرده و برپایه آئین اوباما روسیه را در تولید گاز پشت سر گذاشته و عربستان را در سال ۲۰۱۸ در حوزه نفت پشت سر گذاشته است. می‌بینیم آمریکا در حوزه نفت و گاز اولین تولیدکننده جهان است که بازار صادراتی خود را گسترش داد. از این رو، در این بازار صادراتی باید مشتریانی پیدا شوند یا تولید صادرکنندگان قدیمی محدود شود. اینجا شاهد اولین شاخص واقع‌گرایی انرژی یعنی مهار هستیم. در این بازی مهار روس‌ها در حوزه انرژی آغاز شده است. مهم‌ترین صادرکننده گاز در جهان به صورت خط لوله، روسیه است که باید مهار شود و جنگ اوکراین

می‌تواند تله‌ای باشد که روس‌ها در آن افتاده‌اند و هدف آن مهار روسیه در حوزه انرژی است. آمریکایی‌ها در سال ۲۰۲۱ صادرات گاز طبیعی مایع خود را به اروپا دو برابر کرده‌اند، آمریکایی‌ها در دسامبر ۲۰۲۱ در صادرات گاز طبیعی مایع، قطر را که ۱۵ سال اولین صادرکننده جهان بود پشت سر گذاشتند. همان‌طور که می‌دانید، گاز طبیعی مایع با کشتی جابه‌جا می‌شود و بازار آن جهانی است. هنگامی که تمرکزمان بر صادرات با خط لوله باشد، تنها بازار گاز را محلی می‌بینیم. البته ما صادرکننده مهمی نیستیم.

۸۰ درصد گاز روسیه با خط لوله به سمت اروپا می‌رود و فقط یک پنجم صادرات گاز روسیه به صورت گاز طبیعی مایع است. شاید اگر این برعکس بود و صادرات گاز طبیعی مایع بر خط لوله اولویت داشت و رویکرد جهانی گاز را دنبال می‌کردند، اثرگذاری تهدیدهای کنونی کمتر می‌شد. آمریکا در دسامبر قطر را پشت سر گذاشته است و در ژانویه حدود نیمی از گاز طبیعی مایع اروپا (دو برابر سال ۲۰۲۱) را تأمین می‌کند. آمریکایی‌ها وعده داده‌اند که در سال ۲۰۲۳ می‌توانیم ۲۲ درصد گاز جهان را تأمین کنیم. وقتی این اطلاعات را کنار هم قرار می‌دهیم با توجه به سیاستی که اروپایی‌ها مبنی بر متنوع‌سازی منابع تأمین انرژی به ویژه روسیه دارند، انرژی در اروپا جزو مسائل سیاست عالی قرار گرفته است. انرژی روسیه برای اروپایی‌ها مانند شمشیر داموکلس شده است. ۴۰ درصد انرژی اروپا و ۳۴ درصد گاز اتحادیه اروپا از روسیه می‌آید و روسیه از سال ۲۰۰۶ امنیت انرژی اروپا را تهدید کرده است. اروپایی‌ها در حوزه اقتصاد که سیاست دانی بود همگرایی پیدا کرده‌اند، اما در حوزه‌های سیاست عالی مانند مسائل نظامی نتوانسته‌اند به اجماع برسند. منافع ملی بر منافع فراملی اولویت دارد. از این رو ارتش مشترک اروپایی تأسیس نشده است.

در حوزه انرژی هم به تقریب همین‌طور است. آلمان سیاست واردات انرژی از روسیه را جدا از اروپا دنبال می‌کند. آلمان موتور محرکه اقتصاد اتحادیه اروپا است و بخشی از گازی که از روسیه وارد می‌کند به کشورهای اروپایی منتقل می‌کند. گاز در شمار مسائل سیاست عالی و امنیتی قرار می‌گیرد. در ژانویه امسال در مقایسه با سال ۲۰۲۱ سهم انرژی آمریکا در اروپا افزایش دو برابری پیدا کرده است. لهستان مرکز گاز طبیعی مایع آمریکا در اروپا شده است. ترکیه یکی از قطب‌های مهم انرژی اروپا است. قرار بود جمهوری اسلامی ایران قطب باشد، اما به دلیل تحریم، ترکیه جایگزین ایران شد. آمریکایی‌ها در لهستان سرمایه‌گذاری کرده‌اند تا منابع غیرمتعارف لهستان را تجاری‌سازی کنند. اکنون جهت‌گیری لهستان در مقابل روسیه رقابتی است. حتی اگر شما به گذشته هم برگردید هنگام محاصره قطر توسط عربستان در دوره ترامپ، با وجود اینکه قطر متحد منطقه‌ای آمریکا است، آمریکا ورود نمی‌کند. قطر مهم‌ترین صادرکننده گاز

طبیعی مایع جهان بود. آمریکایی‌ها می‌خواستند با محاصره قطر صادرات آن را در تأثیر قرار دهند تا برخی مشتری‌های آن کشور را به سوی خود بکشند. بنابراین ژاپن را که مهم‌ترین واردکننده گاز طبیعی مایع از قطر بود را به تگراس بردند. امتیاز خوبی در حوزه سرمایه‌گذاری گاز طبیعی مایع به ژاپن دادند و بخشی از نیاز ژاپن را تأمین کردند. به همین دلیل، بعد از سفر بن تمیم به واشینگتن، ژاپن در برابر مسائل روسیه وعده داد که قطر می‌تواند به جای صادرات گاز به ژاپن آن را به اروپا بفرستد. یا در مورد جمهوری اسلامی ایران، بحث هسته‌ای بهانه‌ای است برای تحریم ایران، از زاویه انرژی مشتری‌های نفتی ایران باید به عرضه‌کننده‌های جدید متمایل شوند. نفت اورال روسیه در اروپا جایگزین نفت ایران شد. روس‌ها از این فرصت استفاده کردند و در عمل مشتری‌های نفتی ایران در اروپا مانند ایتالیا و یونان را با نفت اورال تأمین کردند. آمریکایی‌ها هم بخشی از مشتری‌های نفتی ایران را گرفتند.

اگر روس‌ها در سال ۲۰۱۹ حدود ۱۶۵ میلیارد مترمکعب از ۳۹۰ میلیارد مترمکعب گاز مورد نیاز اروپا را تأمین می‌کردند اکنون این رقم به حدود ۱۳۰ میلیارد رسیده است. پیکربندی ژئوپلیتیک انرژی در حال تغییر است. این تغییر پیکربندی، یادآور جنگ سرد است. شاهد جنگ سرد جدیدی از سوی انرژی هستیم. اولین شاخص واقع‌گرایی انرژی، مهار جدید است. دومین شاخص تحریم است. نورد استریم دو تحریم شد درحالی‌که نورد استریم یک، ۵۵ میلیارد مترمکعب گاز از زیر دریای بالتیک به اروپا می‌فرستاد و قرار بود نورد استریم دو، ۵۵ میلیارد مترمکعب دیگر گاز به اروپا صادر کند. غرب و به ویژه آمریکا جلوی نورد استریم دو و ۵۵ میلیارد مترمکعب آینده را گرفتند. حتی الان صادرات خط لوله مهم یامال اروپا که از لهستان می‌گذرد، کاهش پیدا کرده است. عنصر تحریم با این شاخص‌ها در مقابل روسیه دنبال می‌شود. اما امنیت انرژی اروپایی‌ها نباید تضعیف شود. از این رو، آمریکا در لهستان پایانه انرژی تأسیس کرده است. بن تمیم به واشینگتن سفر و مذاکره کرده است. همچنین قرار است الجزایر ۳۰ درصد تولید گازش را افزایش دهد و جمهوری آذربایجان در قالب راه‌گذر جنوبی که از سال ۲۰۲۰ شروع شده است صادراتش را افزایش دهد.

جمهوری اسلامی ایران چه نقشی دارد؟ پرسش این است ایران در حوزه انرژی و تأمین منافع ملی در این عرصه باید چه کند؟ تمرکز رساله دکتری من بر صادرات گاز از خلیج فارس به اتحادیه اروپا در چشم‌انداز ۲۰۳۰ بود. در کتابم توضیح دادم، باید ایران در راستای جهانی شدن گاز حرکت کند و به جای اینکه به دنبال خط لوله آبی‌پی‌آی باشد، باید ژئوپلیتیک گاز را با گاز طبیعی مایع روی دریاها ببرد. در افق ۱۴۰۴ که در سال ۱۳۸۵ سند چشم‌انداز آن را تدوین کردیم، یکی از بازارهای مقصد ما اتحادیه اروپا است. باید ببینیم چقدر به این سند وفادار مانده‌ایم و

چه جایگاهی در بازار انرژی اروپا داریم؟ آیا باید منافع ملی خود در حوزه انرژی را دنبال کنیم یا خیر؟ برخی می‌گویند به دلیل حضور روسیه نباید نگاهمان به تأمین گاز اروپا باشد. اما این رویکرد برخلاف منافع ملی و سندهای بالادستی است.

ما ۲۰ درصد منابع گازی جهان را داریم، اما زیر ۱ درصد در بازارهای گاز جهانی نقش ایفا می‌کنیم. اگر ما مهار جدید و تحریم و تغییر موازنه‌ای که در حال روی دادن است، در نظر بگیریم، موضوع ائتلاف انرژی هم مهم است. ائتلاف از شاخص‌های واقع‌گرایی است. ائتلافی که آمریکا تلاش کرده است با قطر شکل دهد و سفر بن تمیم به آمریکا در این جهت است. ورود لهستان به عنوان قطب جدید انرژی برای اروپا، ورود استرالیا، ژاپن که واردکننده انرژی است و حتی جمهوری آذربایجان به ائتلاف انرژی و سهمی که کشورهای گاز و ظرفیت صادراتی که دارند مؤلفه‌های مهمی هستند. باید ببینیم جمهوری اسلامی ایران چقدر می‌تواند به دور از رویکردهای پیشینی و با نگاه ژئوپلیتیک محور ورود کند. البته باید ابزارهای ورود ایران به این بازار هم فراهم شود. مهم‌ترین ابزار ورود ایران به این بازارها رفع تحریم‌ها است. ما در ۲۰ سال گذشته به علت تحریم‌ها به‌ویژه در حوزه گاز طبیعی مایع ضرر کرده‌ایم. شش فاز پارس جنوبی برپایه گاز طبیعی مایع بود، اما گاز طبیعی مایع ایران ۵۰ درصد رشد کرده است. برای توسعه این بخش، تحریم باید برداشته شود. باید سرمایه و فناوری وارد شود. بعد از برجام توتال وارد طرح‌های بالادستی ما در خلیج فارس شد. ما گاز را در میدان‌ها آتش می‌زنیم تا بتوانیم نفت آن را استخراج کنیم. در آتش زدن گاز رتبه اول را داریم. توتال اعلام کرد من این گاز را برای شما به گاز طبیعی مایع تبدیل می‌کنم. اما بعد از آمدن ترامپ، توتال با پرداخت ۴۵ میلیون یورو جریمه از خلیج فارس خارج شد. بنابراین در سال‌های گذشته باید رفع تحریم‌ها، جذب سرمایه و فناوری و اصلاح فرهنگ مصرف را پیگیری می‌کردیم تا سهم خود در بازار جهانی گاز را افزایش دهیم. پیکربندی جدیدی در ژئوپلیتیک جهانی انرژی در حال شکل‌گیری است. نوعی جنگ سرد در سال‌های آینده به واسطه ورود بازیگران جدید مانند کانادا، آمریکا و چین که دهمین تولیدکننده گاز جهان است، محتمل است که برخی ابعاد آن را بررسی کردیم. ژئوپلیتیک جهانی انرژی در حال تحول است. جنگ روسیه و اوکراین می‌تواند کاتالیزور این روند باشد.

دکتر اکبر ولیزاده

برای ورود به بحث چند پرسش مطرح می‌کنم و سپس پاسخ می‌دهم.
چرا روسیه اقدام به این جنگ کرد؟ اهمیت اوکراین برای روسیه چیست؟
این جنگ کوتاه‌مدت خواهد بود یا بلندمدت؟

آن چیزی که اتفاق افتاد ناشی از تله‌گذاری بود یا انتخابی هوشمندانه توسط روسیه؟ تحریم با روسیه چه خواهد کرد و روسیه چگونه به این تحریم‌ها پاسخ خواهد داد؟ برای مقدمه دو نکته می‌گوییم. برای نمونه، از یکی از عزیزان، مفهوم کرونای راهبردی را وام می‌گیریم. آن چیزی که اتفاق افتاد یک کرونای راهبردی است که تازه شروع شده و به بخش‌های دیگر جهان سرایت خواهد کرد. موضوع نظامی شدن، جهان را متحول خواهد کرد. به دلیل عمقی که این اتفاق دارد، موضوعی دامنه‌دار و پرتله‌باز برای روسیه خواهد بود. چرا روس‌ها به سراغ جنگ رفتند؟ اوکراین چه اهمیتی برای روسیه دارد؟ اوکراین تنیدگی و پیوندهای عمیق تاریخی، زبانی و نژادی با روسیه دارد. اگر به جهت تاریخی نووگارد را به عنوان خاستگاه اولیه نژاد روس بدانیم، اوکراین پایتخت امپراتوری این نژاد و خاستگاه اولیه قوم روس بوده است و همیشه از کی‌یف به عنوان مادر شهرهای روس یاد می‌شود. روس‌ها به جهت تاریخی همیشه به اوکراین به عنوان منطقه جداکننده بین خود و غرب می‌نگریسته‌اند. واژه اوکراین هم به معنای سرزمین کناری است. به ویژه در دوره شوروی و بعد از فروپاشی که بحث‌های پیش‌روی غرب به مناطق پیرامون روسیه مطرح شد، حساسیت‌های روسیه نسبت به جایگاه و اهمیت اوکراین دوچندان شد.

اگر موضوع را از نگاه مکی‌اندازی ببینیم، دروازه ورود به هارتلند که روس‌ها خود را قلب این منطقه می‌دانند اوکراین است. تجربه تلخ تاریخی هم همواره در ذهن روس‌ها وجود داشته است. در یک مورد تاریخی، مغول‌ها از شرق به مسکو تاختند. بیشتر جنگ‌های بزرگ و حمله و تجاوز به روسیه در طول تاریخ از سوی غرب به روسیه بوده است. حمله ناپلئون و جنگ جهانی دوم از منطقه غرب بوده است. روس‌ها بر این باورند که هرگاه یک دولت اروپایی قوی در غرب روسیه شکل بگیرد، به روسیه می‌تازد. همه این‌ها سبب شده است روس‌ها نسبت به مسئله اوکراین با حساسیت و دقت و مراقبت برخورد کنند و به سادگی از رفتارهای دولت اوکراین نگذرند. آنچه اتفاق افتاد، یا اقدامی هوشمندانه، برنامه‌ریزی شده و انتخاب آگاهانه روسیه و شخص پوتین بود یا تله‌ای از سوی غرب تا روس‌ها را در باتلاقی غرق کند که نتوانند بلندپروازی‌های خود را رقم بزنند.

نخست از دیدگاه غرب توضیح می‌دهم، سپس از دیدگاه روس‌ها به موضوع می‌پردازم. غربی‌ها با عملیات روانی و اقدام‌هایی که انجام دادند تله حساب‌شده‌ای را برنامه‌ریزی کردند تا پای روس‌ها را به باتلاق اوکراین بکشانند. بعد از تصرف کریمه در سال ۲۰۱۴ غرب خیلی تلاش می‌کرد جاه‌طلبی روسیه و پوتین را به شیوه‌ای کنترل کند. بسیاری از کارشناسان بر این باور هستند که این برنامه‌ریزی نیز در همان جهت صورت گرفت. یک عملیات اطلاعاتی روانی با

استفاده از ظرفیت زلنسکی ایجاد شد. او در تلویزیون به پوتین توهین می‌کرد تا او را عصبانی و وارد یک درگیری نظامی ناخواسته کند که هزینه‌های زیادی برای روسیه داشته باشد. علتش این بود که درگیری نظامی روسیه منجر به صف‌آرایی گسترده نسبت به این کشور می‌شود. فشار شدید و اقدام‌های بازدارنده و تلافی جویانه غرب از جمله تحریم سبب می‌شود که روس‌ها دچار محدودیت‌های قابل توجهی شوند و بتوانند روسیه را مهار کنند.

زمانی که پوتین می‌خواست قدرت را در دست بگیرد از او پرسیدند نگاهت به شوروی چیست؟ پاسخ داده بود هرکس دلش برای دوران شوروی تنگ نشود، قلب ندارد؛ هرکس هم که می‌خواهد آن را احیا کند، عقل ندارد. کارشناسان بر این باورند که این تعبیر را زمانی به کار برد که در موضع ضعف بود و می‌خواست خود را به قدرت برساند. بنابراین او روسیه را بسیار محافظه‌کارانه به عنوان یک قدرت هم‌سو و همراه با غرب ترسیم کرد. اما هنگامی که توانست ضعف‌ها و عقب ماندگی‌های اقتصادی روسیه را جبران کند، اولین چیزی که در نظر گرفت این بود که این ظرفیت به جغرافیای روسیه محدود نماند. با توجه به اقدام‌هایی که او در سال ۲۰۱۴ در کریمه انجام داد، بسیاری می‌گفتند بازسازی اقتصادی و رونقی که در روسیه اتفاق افتاد، سبب شده روسیه دچار جاه‌طلبی شود و به کشورهای اطراف خود نگاه طمع‌ورزانه‌ای داشته باشد. این تعبیر و تفسیر در غرب وجود دارد که فقط با تحریم می‌توان این جاه‌طلبی را کنترل کرد. از سوی دیگر، پیوندی که در میان روسیه و چین در حال شکل‌گیری است، باید به نوعی به هم بریزد. آگه بتوانند فضای این تله را خوب فراهم کنند، می‌توانند پیوندهای میان روسیه و چین را دچار ضعف و حتی نابودی کنند.

باید از دیدگاه روس‌ها نیز به مسئله نگاه کنیم که آیا در تله غرب افتاده‌اند یا خودشان از پیش برنامه داشته‌اند. به جهت شخصیت پوتین و ظرفیت‌های فردی و انباشت تجربه‌ای که دارد، اگر بگوییم پوتین دچار اشتباه محاسبه‌ای شده، سطحی‌نگرانه است. در محاسبه بعد از جنگ شاید روند تحولات با محاسبات روس‌ها تفاوت‌هایی داشته باشد، اما در اقدام به جنگ هیچ تردیدی در روس‌ها نبود. حلقه‌ای که دور پوتین هستند اشخاصی مانند گراسیموف، ناریشکین، مارکف، سیچین و شایگو افراد باتجربه‌ای هستند که از میان‌سال‌های وارد نظام شده و به تجربه رسیده‌اند تا بتوانند با تصمیم‌های مناسب و اقدام‌های برنامه‌ریزی‌شده به پیشبرد برنامه‌های روسیه کمک کنند. بنابراین نباید فکر کنیم افراد کم‌تجربه در یک فضای احساسی دور هم گرد آمده‌اند و در تله غرب افتاده‌اند و مجبور به جنگ شده‌اند. روسیه مجبور به جنگ نشد. مایل به جنگ بود و کوشید آن را در بستر خوبی پیش ببرد. آنچه پوتین انجام داد، برگرفته از برخی واقعیت‌های جامعه روسیه است. چند مطالبه در روسیه بسیار جدی است. مطالبه اول دولت قوی است. پوتین همواره تلاش کرده است دولتی قوی در روسیه شکل دهد و پاسخی

بدهد به دغدغه تاریخی نداشتن امنیت.

در جنگ جهانی دوم، آلمان خود را از منطقه اودسای اوکراین به دونباس رساند و با حمله به روسیه، مسکو را محاصره کرد. مطالبه این بود که در روسیه دولت قوی روی کار بیاید تا جلوی دست‌درازی‌های غرب را بگیرد. در روسیه این تعبیر وجود دارد که دولت، پدر است و سرزمین روسیه مادر است. برای حفظ مادر روسیه باید پدر قوی در قدرت باشد. این ضرب‌المثل در روسیه طرفدار زیادی دارد و پوتین از این ظرفیت استفاده کرده و مسئله اوکراین را با این نگاه به جلو می‌برد. دومین مطالبه در روسیه، داشتن اقتصاد قوی است. پیش‌تر هر هزار متر مکعب گاز ۴۰ تا ۵۰ دلار فروخته می‌شد. پوتین با برنامه‌ریزی‌های مختلف توانست این رقم را به ۶۰۰ تا ۷۰۰ دلار برساند. نفت به همین صورت، زمان‌هایی روس‌ها توانستند نفت را تا ۱۲۰ دلار بفروشند. مجموع این عوامل سبب شد روسیه از کشور بدهکاری که در سال ۱۹۹۸ در باشگاه پاریس حاضر شد و تقاضای بخشش بدهکاری‌های خود را از کشورهای اروپایی کرد، به کشوری تبدیل شود که پیش از حمله به اوکراین ۶۳ میلیارد دلار ذخایر ارزی داشته باشد. درآمد سرانه مردم روسیه نیز از ۲۸۰۰ دلار به ۱۳ هزار دلار رسید.

مردم روسیه درخواست‌هایی را متوجه خود پوتین کردند. پوتین تلاش می‌کرد به این درخواست‌ها پاسخ دهد و از مطالبه‌گری مردم برای پیشبرد برنامه‌های خود استفاده کند. موضوع تحقیر ملی یک زجر تاریخی برای روس‌ها است. بارها تحقیر شده‌اند و تلاش کرده‌اند یک دولت قوی در روسیه روی کار بیاید و این تحقیر را جبران کند. پوتین توانسته بود غرور و عزت ملی را به عنوان یک قرارداد اجتماعی در اولویت‌های مردم قرار دهد و مردم بپذیرند که پوتین برای حفظ غرور و عزت روس‌ها باید دست به هر اقدامی حتی اقدام نظامی بزند. هنگامی که هویت و یکپارچگی سرزمینی روس‌ها تهدید می‌شود، پوتین با این مؤلفه‌ها به خود اجازه می‌دهد، حداکثر ظرفیت را به کار گیرد تا اجازه ندهد غرور ملی دچار آسیب شود. مجموع این مؤلفه‌ها را اگر کنار هم بگذاریم متوجه می‌شویم اقدام پوتین ناشی از یک محاسبه‌گری بود. در پاسخ به پرسش سوم باید بگوییم روس‌ها به شدت از جنگ فرسایشی فرار می‌کنند. در مقابل غربی‌ها به شدت می‌خواهند روسیه را دچار یک جنگ فرسایشی کنند. این جنگ فرسایشی سبب می‌شود روس‌ها به شدت در حوزه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و حتی سطح مقبولیت و مشروعیت دولت در داخل روسیه دچار افت و ضعف شوند.

غربی‌ها برنامه‌های قابل توجهی را در دستور کار خود دارند. میزان کمک و حمایت‌هایی که متوجه اوکراین کرده‌اند این‌طور تعبیر می‌شود که غرب مایل به جنگ فرسایشی بلندمدت است. آنچه اتفاق افتاد ناشی از ناتوانی روس‌ها نبود. همان چیزی که چند روز پیش لاوروف اعلام کرد و خواسته روس‌ها هم همین است. این‌طور تعبیر نکنیم که اوکراینی‌ها خوب مقاومت کرده و روسیه را زمین‌گیر کردند. روسیه این ظرفیت را دارد که اوکراین را بگیرد، راحت‌تر و سریع‌تر از آن

چیزی که در ذهن است. ظرفیت نظامی روسیه اجازه اشغال کامل اوکراین را می‌دهد. اما مسئله برای روسیه اشغال نیست، روس‌ها خوب می‌دانند که می‌توانند فاتح اوکراین باشند، اما مشکل اصلی نگهداری اوکراین است. در اوکراین تنفر شدید ملی از روس‌ها شکل گرفته است که تبدیل به جنگ‌های نامتقارن و فرسایشی می‌شود. نیروهای مردمی اوکراین می‌توانند ضربه‌های بی‌شماری متوجه نیروهای نظامی روسیه کنند. روس‌ها می‌خواهند در سه محور هدف‌های خود را دنبال کنند: نخست وضعیت منطقه دونباس، دونتسک و لوهانسک را مشخص کنند. سپس شبه جزیره کریمه را جزو خاک روسیه اعلام کنند. سومین هدف روسیه این است که اوکراین به طور کتبی در قانون اساسی خود قید کند به هیچ وجه به نهادهای امنیتی و نظامی غربی نخواهد پیوست.

روسیه به شدت می‌خواهد منطقه حائل را در اوکراین به وجود بیاورد که اگر اوکراین به ناتو و اتحادیه اروپا بپیوندد این منطقه حائل فاصله بین روسیه و غرب را حفظ کند. تعبیری در روسیه وجود دارد که اگر یک تانک از پاریس به راه بیفتد، بدون هیچ مانع طبیعی می‌تواند به مسکو برسد. روس‌ها بیم دارند که اگر اوکراین در نهادهای غربی یکپارچه شود، به واسطه ظرفیت‌های معدنی، انرژی و کشاورزی که در این کشور وجود دارد می‌تواند به یکی از بزرگ‌ترین کشورهای عضو اتحادیه اروپا و ناتو تبدیل شود. این برای روسیه خطر بزرگی است. هدف از فشاری هم که روس‌ها در کی‌یف متوجه اوکراین کرده‌اند گرفتن کی‌یف نیست، بلکه می‌خواهند نشان دهند اگر اوکراین امتیاز ندهد روسیه هویت سیاسی مستقل کی‌یف را به چالش خواهد کشید.

ریشه بدبینی روس‌ها نسبت به پیوستن اوکراین به غرب را باید در موضع‌گیری غربی‌ها ببینیم. روس‌ها به جمله معروف دیک چنی باور دارند که گفته بود، باید کاری کنیم فروپاشی اتحاد شوروی منجر به فروپاشی روسیه شود. تهدید روسیه را نمی‌توانیم از میان ببریم، مگر اینکه این کشور را دچار تجزیه کنیم. روس‌ها موضوع اوکراین را تنها تهدید سرزمینی نمی‌دانند. آن‌ها بر این باورند اگر اوکراین به غرب متصل شود، موضوع تجزیه و دومینوی فروپاشی دوباره در روسیه اتفاق خواهد افتاد. این نگرانی امنیتی روس‌ها است که برای آن خواهند جنگید. این حلقه امنیتی پوتین به نام سیلویکی به مسائل پیرامونی امنیتی نگاه می‌کنند. بنابراین در حلقه اول امنیتی مهم‌ترین موضوع حفظ یکپارچگی روسیه است. دومین حلقه امنیتی حفظ جامعه کشورهای مستقل هم‌سود است که دستخوش ارتباط اعضای آن‌ها با دشمنان روسیه نشود. روسیه در حلقه‌های اول و دوم امنیتی اقدام نظامی خواهد کرد. این جنگ هم مسئله عجیبی نیست. همچنان که در سال ۲۰۰۸ به گرجستان حمله کرد. نمی‌توانیم بگوییم باید به جای جنگ از ابزار دیگری استفاده می‌کردند. روس‌ها بر این باورند که جنگ در مباحث مربوط به امنیت خود، بهترین ابزار و اقدام مؤثر است. روس‌ها خوب حدس زده بودند که در

حال حاضر، غرب از جنگ فرار می‌کند. غرب جز حمایت‌های لفظی و ارسال تجهیزات، کمک خاصی به اوکراین نکرد. اگر این تحریم‌ها را تحلیل کنیم متوجه می‌شویم موضع غرب بسیار محافظه‌کارانه و با ملاحظه است. البته آرزوی غرب این است که تحریم‌های همه‌جانبه‌ای را به شکل فلج‌کننده و بی‌ثبات‌کننده داشته باشد و روسیه را به سوی عقب‌ماندگی‌های اوایل فروپاشی و چالش‌های معیشتی ببرد.

روسیه به واقعیت‌هایی مانند جنگ‌گریز بودن غرب و اهمیت عامل انرژی آگاه بوده است. بنابراین غرب مجبور به سازش و نرمش در مقابل اقدام‌های روسیه است. روس‌ها از سال ۲۰۱۴ منتظر فضای تحریمی گسترده‌ای از طرف غرب بودند. بنابراین اقدام‌های مقابله‌ای و آماده‌سازی در برابر تحریم را در نظر گرفته‌اند. البته محاسبه روسیه در این بخش اشتباه از آب درآمده است. برای نمونه، در مورد ارزش بورس روسیه که به تقریب ۸۰۰ میلیارد دلار است، روس‌ها پیش‌بینی نمی‌کردند در یک هفته کاری، با تحریم‌ها به کمتر از ۳۰۰ میلیارد دلار کاهش پیدا کند. یعنی بورس روسیه ارزشی بیش از ۵۵۰ میلیارد دلار را از دست داده است. کاهش روبل هم بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد روسیه آسیب زده است. در مجموع، عملیات نظامی و بخش‌های مربوط به فروش نفت و گاز و اخلاقی که در بخش تجاری ایجاد شده است و اعدادی که پیش‌بینی می‌کنند، نشان می‌دهد اقتصاد روسیه تاکنون از این جنگ بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار خسارت دیده است. اما به این معنا نیست که این خسارت به اقتصاد ۱۲۰۰ میلیارد دلاری روسیه فشاری بیاورد که به تصمیم‌آنی و ناگهانی در مورد قطع کردن جنگ و عقب‌نشینی از صحنه اوکراین منجر شود.

روس‌ها اقدام‌های خنثی‌کننده‌ای هم داشته‌اند. خودشان یک سوئیفت روسی با عنوان اس‌پی‌اف‌اس راه انداخته‌اند. تلاش کرده‌اند به سیستم سوئیفت چینی (سی‌آی‌پی‌اس) متصل شوند. در ۷-۸ سال گذشته ۱۰۰ میلیارد دلار اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا را داشته‌اند که ۹۷ درصد آن را فروخته‌اند. این نشان می‌دهد روس‌ها می‌دانستند نوع مواجهه و درگیری با غرب سبب فشارهای اقتصادی شدید می‌شود. بنابراین اقدام‌های بازدارنده تعریف کردند. در سند امنیت ملی ۲۰۲۱ بر تقویت نقش روبل و پول‌های ملی در تعهد با کشورهایمانند چین یا ایران و دیگر کشورهای مورد نظرشان را مطرح کردند. ۸۰ درصد معامله‌های روسیه و چین با دلار آمریکا بود، اما اکنون به کمتر از ۲۰ درصد رسیده است. روس‌ها نقش دلار را در اقتصاد خود پایین آورده‌اند. اقتصاد روسیه به دلیل نفت و گاز می‌تواند جولان دهد، اما اقتصاد ضعیفی است. از این نظر که برای سرمایه‌گذاری در حوزه نفت و گاز نیازمند سرمایه و فناوری غربی است. در زمینه چاه‌های عمیق و افت فشار چاه‌ها و حوزه‌ساختن که شروع کرده‌اند به فناوری غربی وابسته‌اند.

روس‌ها می‌دانند برخی از ظرفیت‌های روسیه را غرب در کوتاه‌مدت نمی‌تواند جایگزین کند. روسیه سال گذشته ۳۷ میلیون تن گندم صادراتی داشت که میزان قابل توجهی است. روسیه و اوکراین با هم ۱۰۰ میلیون تن گندم تولید می‌کنند. ۸۰۰ میلیون تن گندم در دنیا تولید می‌شود. روسیه نخستین کشور تولیدکننده کود شیمیایی در دنیا است. در زمینه کالاهای اساسی، بازار جهانی را وابسته به خود نگهداشته‌اند. بنابراین نباید انتظار داشته باشیم این تحریم سریع و همه‌جانبه اثر کند. آنچه اتفاق افتاده یک شروع است و به نظر نمی‌رسد عقب‌نشینی یا تسلیم اوکراین نیز پایانی بر این مسائل باشد. همان‌طور که گونه و موج جدیدی از کرونا داریم، کرونا راهبردی هم به شکل‌های مختلف به بخش‌های دیگر جهان سرایت خواهد کرد. اگر غرب نتواند اثر حذف روسیه از اقتصاد و انرژی دنیا را مدیریت کند، نفت می‌تواند به بیش از ۲۰۰ دلار هم برسد. ۱۰۰۰ مترمکعب گاز ۸۰۰ دلاری در اتحادیه اروپا، ظرف یک هفته به ۳۸۰۰ دلار رسیده است. این افزایش قیمت ۴۶ میلیارد دلار به اقتصاد اتحادیه اروپا آسیب زده است. اثر این اتفاق در کوتاه‌مدت از میان نخواهد رفت و دامن نظام بین‌الملل و منطقه را خواهد گرفت.

دکتر جهانگیر کرمی

بحرانی که با جنگ اوکراین برای اروپا شکل گرفته است، بعد از جنگ جهانی دوم بزرگ‌ترین رویداد است. این جنگ برای دنیا شاید یکی از محدود رویدادهای سرنوشت‌ساز است. پیامدهای آن به هر شکلی باشد دنیای آینده را شکل خواهد داد. در شکل‌گیری جهان آینده به قبل و بعد از بحران اوکراین اشاره خواهد شد. مانند قبل و بعد از فروپاشی اتحاد شوروی یا قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر، این مرحله، مرحله بسیار مهمی خواهد بود. علت هم این است که توسل به نیروی نظامی و یک تجاوز نظامی گسترده و سنگین در قلمروی کشوری انجام شده است که هم خود و هم اروپا آن را اروپایی می‌داند. اوکراین دومین سرزمین گسترده با بیش از ۴۵ میلیون جمعیت و سرزمینی حاصل‌خیز است. در اروپای شرقی به دلیل امن شدن و دوربودن از مرزهای روسیه به اوکراین نگاه جدی داشته‌اند. حتی کشوری مانند آلمان نیز برای تأمین فضای حیاتی خود به شکل جدید نه با نگاه نظامی، بلکه با نگاه اقتصادی به سرزمین گسترده اوکراین و نیروی کار اوکراینی که می‌توانست جای نیروی کار ترکی را در آلمان پر کند، توجه ویژه‌ای داشت.

اهمیت این موضوع برای آلمان و اروپا سبب شده است که خیلی جدی این موضوع را در اولویت قرار دهند و تلاش کنند در فضای رسانه‌ای و حوزه تحریم‌ها واکنش شدید نشان دهند. امروز روایت اروپایی از داستان بر روایت روسی غلبه دارد. اگرچه ممکن است روس‌ها این روایت‌سازی را زودگذر بدانند. آسیب این‌گونه روایت‌سازی‌ها هم این‌گذرا بودن است. پس از

بحران سال ۲۰۱۴ هم روایت غربی که پوتین را هیتلر می‌دانستند و کاریکاتور آن را منتشر می‌کردند، در تأثیر این قرار گرفت که دولت روسیه به تدریج از سال ۲۰۱۵ وارد سوریه شد و به عنوان نیروی ضد تروریسم توانست بر این روایت مسلط شود. باید ببینیم آیا روس‌ها ابتکاری برای تغییر این روایت دارند یا خیر؟ زیرا امروزه این روایت‌ها اهمیت زیادی دارند. در دنیای امروز اگر این روایت‌ها بتوانند ماندگار شوند، بسیار تأثیرگذار خواهند بود.

از سویی انسجامی در غرب ایجاد شده که شاید در محاسبه روس‌ها نبوده یا اگر بوده است چنین شدتی نداشته است. غرب یکپارچه هم صدا شده و در برابر روسیه در سیاست‌های تحریمی، سیاست‌های رسانه‌ای، اظهارنظرها، بیانیه‌ها و اقدام‌های دیپلماتیک و در مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار فعال است. در برابر روایت روسی را نیز کم‌رنگ می‌بینیم. بیان مشروعیت این اقدام کار ساده‌ای نیست، چون در یک کشور رسمی و دارای مرزهای رسمی و عضو سازمان ملل انجام شده است. بنابراین توجیه مشروعیت عام‌پسندانه از این حمله کار ساده‌ای نیست. همیشه افکار عمومی متمایل به سوی قربانی است. همیشه از قربانی اسطوره‌سازی می‌شود، مگر اینکه طرف برنده بتواند بردش را در کوتاه مدت با هزینه و خطرپذیری کم انجام دهند.

کارهایی که پوتین در گرجستان، کریمه، سوریه، بلاروس و ماه‌های اخیر در قزاقستان انجام داد، کارهای کم‌خطر با برد زیاد بود. الان زود است قضاوت کنیم، اما اگر همین روایت کنونی تداوم پیدا کند روسیه را به بازنده تبدیل می‌کند. در یک طرف، غربی را داریم که با نظریه‌های بین‌الملل‌گرایی لیبرال کل این داستان را پوشش می‌دهد، اما مشکلش این است که ناتو در این چارچوب نمی‌گنجد. ناتو یک پیمان امنیت جمعی بوده و منطق آن مشخص است. تبدیل این پیمان به یک پیمان گسترده‌تر با چالش بزرگی روبه‌رو است. چالش هم این است که برخلاف اتحادیه اروپا یا گات که بعدها سازمان تجارت جهانی شد و منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال می‌تواند آن را توجیه کند، ناتو را با هیچ منطقی در متن بین‌الملل‌گرایی لیبرال نمی‌توان گسترش داد، مگر اینکه غرب می‌توانست مسئولیت‌پذیری امنیتی مشترک و فراگیر و با حضور دیگر شریک‌های امنیتی و از جمله روسیه داشته باشد. پیشنهاد روس‌ها هم همواره این بوده است که از دو روش دیگر یکی احیای ماده ۴۷ منشور ملل متحد و دوم تقویت سازمان امنیت و همکاری اروپا بهره‌گیرد که در سه دهه اخیر در طرح‌های مختلف روس‌ها هم بوده است. اما غربی‌ها به ویژه آمریکا و کشورهای اروپای شرقی که از قدرت روسیه در طول تاریخ آسیب دیده‌اند و نگران قدرت روسیه بوده و هستند، هرکدام یک هدفی را دنبال می‌کنند. هدف آمریکا این است که برای هژمونی خود یک ابزار جمعی داشته باشد که وقتی می‌خواهد در عراق یا سوریه یا

هرجا وارد عمل شود، یک نهاد بزرگ امنیتی پشت سرش باشد که مشروعیت چندجانبه داشته باشد. از این رو، آمریکا هرگز اجازه نداد هژمونی خودش در ناتو از میان برود. حتی تلاش کرد مخالفت‌های کشورهای اروپایی را به شکل‌های مختلف پاسخ دهد. جز در زمان ترامپ که او به این باور رسیده بود، ناتو برای آمریکا هزینه است. بحران اوکراین سبب شد کشوری مانند آلمان حاضر شود ۱۰۰ میلیارد یورو هزینه نظامی کند. در سال‌های گذشته، آمریکایی‌ها خیلی تلاش کردند، اما آلمان حاضر به این کار نشده بود.

این بین‌الملل‌گرایی لیبرال با یک مسئولیت‌ناپذیری روبه‌رو است. گسترش ناتو به زیان روسیه، با هیچ توجیه لیبرالی قابل قبول نیست و در عمل ناتو منشأ این تجاوز شده است. نمی‌شود روسیه را از این تجاوز تبرئه کرد، اما واقعیت این است انگیزه‌های تجاوز را ناتو ایجاد کرده است. ناتویی که نه جسارت داشت اوکراین و گرجستان را بپذیرد و نه وقتی امنیت آن‌ها به خطر افتاد، حاضر به دفاع شد و نه توانست راه حل بینابینی پیدا کند. اما روسیه رفتارش با منطق واقع‌نگر تحلیل پذیر است و این منطق واقع‌نگری به لزوم تدافعی نیست، بلکه تهاجمی هم هست. مشکل اصلی روسیه این است که جاذبه لازم برای حفظ هژمونی منطقه‌ای را ندارد. روسیه به دنبال نظام بین‌المللی چندقطبی است. ابزار نظامی هم دارد، اما این کافی نیست. هژمونی به تعبیر گرامشی و نظری پردازان بعدی روابط بین‌الملل به گفتمان، نهاد مؤثر و پشتیبان اقتصادی نیاز دارد. روسیه جاذبه لازم را ندارد، در این منطقه با چالش و بحران هویتی اساسی روبه‌رو است. اقتصاد روسیه در برابر غرب یک به سی است. این سطح قدرت اقتصادی برای ایجاد هژمونی منطقه‌ای در گستره‌ای با این وسعت، خیلی کم است.

اتحادیه اقتصادی اوراسیایی هم در ابتدای شکل‌گیری، به دلیل تحریم‌های ناشی از بحران کریمه دچار مشکل شد. از سویی، گفتمان و مبنای فکری، ایدئولوژیک و فرهنگی در داخل روسیه با چالش روبه‌رو بوده است. کمونیسم رفته، لیبرالیسم هم برای روس‌ها به سادگی پذیرفتنی نیست. روس‌ها بر این باورند که می‌خواهیم گفتمان ملی خودمان و برداشت خودمان را از مردم‌سالاری، از آزادی و موضوع‌های اجتماعی فرهنگی داشته باشیم. اما این در عمل، به اندیشه‌ای ملی‌گرا مانند ایوان ایلین کاهش پیدا می‌کند که غربی‌ها آن را فاشیستی می‌دانند. اندیشه‌های ایوان ایلین که در روسیه از آن تمجید و آثارش منتشر می‌شود و پروخانف و دوگین و دیگر اعضای حلقه ایزبورسک و مجموعه این‌ها از نگاه غربی‌ها فاشیستی است.

مشکل اصلی این است که این نگرش ملی در روسیه هنوز پخته نشده و در حال حاضر برای انسجام ملی و گردآوری زیر پرچم مفید است، اما در محیط منطقه‌ای جاذبه ندارد. اندیشه‌های ملی‌گراها و بومی‌گرایی روسی برای قزاقستانی‌ها، قفقازی‌ها، اوکراینی‌ها و مردم دیگر جمهوری‌ها

جذابیت ندارد. این نگرش حتی در داخل روسیه هم با چالش روبه‌روست. نزدیک ۲۵-۳۰ میلیون مسلمان با این مفاهیم مشکل دارند. به دلیل ضعف اقتصاد و ضعف گفتمان ملی که بتوان از آن گفتمان، مدل توسعه و هژمونی منطقه‌ای به وجود آورد، روسیه ناچار به توسل به نیروی نظامی است. طرف دیگر رقیبی وجود دارد که جاذبه ایجاد می‌کند، امتیاز می‌دهد، تهییج می‌کند، تشویق می‌کند و پاداش می‌دهد. روسیه هم مجبور است از نیروی نظامی استفاده کند. استفاده از قدرت نظامی هم تا جایی مؤثر است و از یک جایی ترس ایجاد می‌کند و جمهوری‌ها را بیشتر به سمت رقیبان می‌برد. به گفته سازه‌انگاران، جهانی که در آن هستیم، جهانی است که آن را با نگرش‌ها، رفتارها، تعاملات و درکمان از هویت خود و دیگران ساخته‌ایم.

لیبرالیسم غیرمسئولانه غرب و جهانی که غربی‌ها ساخته‌اند، جهانی نبود که مشکلات بشری مانند فقر و توسعه، محیط زیست و تروریسم را حل کند. آن‌ها به شیوه‌ای متناقض، در کنار تلاش برای گسترش اتحادیه اروپا و نهادهای اقتصادی مانند سازمان تجارت جهانی، ناتو را هم حفظ کردند و چنان گسترش دادند که در روسیه هراس ایجاد کرده است. روسیه تحمل این وضعیت را ندارد و به نیروی نظامی متوسل می‌شود. در نتیجه، کانون بحران یک بار دیگر به حوزه اروپای شرقی آمده است. در حالی که پیش‌بینی آمریکایی‌ها شکل‌گیری کانون بحران در شرق آسیا و محاصره بر مدار چین بود. آمریکا می‌خواست چین را کنترل و وادار به تعامل و ماندن درون نظام جهانی غربی کند و از تغییر ساختاری مورد نظر چین در نظام جهانی جلوگیری کند. اما اکنون کانون اصلی جنگ به مرزهای اروپای شرقی آمده است و به‌طور طبیعی چین تلاش می‌کند از این وضعیت استفاده کند. پیامدهای آینده این بحران برای منطقه شرق اروپا، روسیه، اوکراین، چین، ایران و نظام بین‌الملل زیاد است.

امکان پیش‌بینی روشن از این تحولات نیست. در شرایط سیالی هستیم. شرایط به شدت دگرگون شونده و پویاست. مشخص نیست روسیه به‌طور دقیق می‌خواهد چه کند و دولت اوکراین تا کجا مقاومت می‌کند. مشخص نیست دولت‌های غربی واکنششان چه خواهد بود. اگر دولت روسیه شرق اوکراین یا حتی غرب اوکراین را بگیرد آیا می‌خواهد جنگ چریکی راه بیندازد؟ آیا دولت روسیه برای یک جنگ بلندمدت در اوکراین آماده است؟ یا ممکن است به یک حداقلی حتی کمتر از سه شرطی که دکتر ولی‌زاده اشاره کرد، قانع شود؟ هیچ تصویر روشنی از این موضوع‌ها وجود ندارد. علت این است که بازیگر اصلی این بحران شخص پوتین است. شبی که سیمای راشا تودی، نشست سران کرملین را نشان داد و در شبکه‌های مختلف دنیا پخش شد، برخی اعضای تیم حاضر در جلسه، هنگام صحبت کردن لکنت زبان پیدا می‌کردند. پوتین می‌خواست بیشتر از زبان آن‌ها بگوید که این یک تصمیم جمعی است، چون

پیش از آن تحلیل‌گران مهم روسی و غربی گفته بودند این تصمیم شخص پوتین است. چون به نظر می‌رسد این تصمیم سرانجام تصمیم شخص پوتین است. تصمیمی نیست که از درون روندهای دیوان سالاری و روندهای جمعی گرفته شده باشد.

به نظر می‌آید یکی از سناریوهای احتمالی این باشد بعد از اینکه فشار بیشتری بر اوکراین وارد شود و شهرهای بیشتری سقوط کنند، غربی‌ها بپذیرند که تحریم‌های روسیه برداشته شود. چون بعید است روسیه بخواهد نیروی نظامی خود را خارج کند، درحالی‌که هنوز تحریم است. همچنین بخشی از این تحریم‌ها از گذشته برای تصرف کریمه به کار گرفته شده است و اگر دولت اوکراین پیوسته‌سازی کریمه را بپذیرد، تحریم‌های پیشین هم لغو خواهد شد. گزینه دوم طولانی شدن جنگ است که پیامدهای زیادی دارد. همچنان که تحریم‌ها نتوانست بازدارندگی ایجاد کند، این تحریم‌ها نیز در کوتاه مدت روسیه را از پا در نخواهد آورد. اما در میان مدت زندگی در روسیه را دشوار می‌کند و در بلندمدت برای روسیه بسیار خطرناک خواهد بود. روندهای جمعیتی و روندهای اقتصادی در داخل روسیه به سود یک جنگ بلندمدت نیست.

سناریوی سوم شکست روسیه است که اکنون دور از ذهن است، اما چندان هم بعید نخواهد بود. اگر ویتنام یا اگر افغانستان دهه ۱۹۸۰ و افغانستان دو دهه اخیر را ببینیم، اینکه یک کشوری وارد سرزمینی شود، هرچند دولتی وجود نداشته باشد و ملت ضعیفی هم در آن کشور باشند، ولی شکست بخورد چندان هم عجیب نیست. کسی که در سرزمین خود دفاع می‌کند برگ‌های برنده زیادی دارد. انگیزه او ملی است و هم دردی بین‌المللی دارد. بنابراین اگر روسیه در این جنگ پیروز شود یا حتی جنگ طولانی شود احتمال سه قطبی شدن نظام بین‌المللی زیاد است. اما اگر این کشور شکست بخورد، نظام بین‌المللی آینده نظامی دو قطبی خواهد شد. چین و غرب نظام بین‌المللی آینده را شکل خواهند داد، روسیه حذف خواهد شد. حذف روسیه می‌تواند بسیار هم خطرناک باشد. با توجه به وجود سلاح‌های هسته‌ای، اگر روسیه احساس کند شکست سختی خواهد داشت، ممکن است از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی هم استفاده کند، اگرچه احتمالش بسیار اندک است. یکی از ویژگی‌های مهم این بحران نبود قطعیت است. بنابراین هرکدام از سناریوها امکان‌هایی برای تحقق دارند.

در مورد ایران، هیچ چیز از پیش تعیین شده‌ای برای آینده کشور ما وجود ندارد. هرکدام از این سناریوها پیامدهای متفاوتی برای جمهوری اسلامی ایران دارد، زیرا روسیه بخشی از معادلات منطقه‌ای ما است. آسیای مرکزی، خزر، قفقاز و خاورمیانه با حضور یک روسیه قدرتمند جهانی، یک روسیه متوسط یا یک روسیه ضعیف صحنه‌های بسیار متفاوتی را ایجاد خواهد کرد. نقش چین در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، نقش ترکیه در این عرصه، نقش اسرائیل و آینده اروپا در

هرکدام از این سه وضعیت متفاوت خواهد بود. بازهم نکته سازه‌انگاران را تکرار می‌کنم: جهان آینده برای ایران همان چیزی است که خودمان می‌سازیم. اگر محاسبه نداشته باشیم، نیندیشیم، سناریوهای مختلف را بررسی نکنیم و جسارت سازگاری با شرایط را نداشته باشیم، احتمال دارد در هر شرایطی طرف بازنده باشیم. مسائل بیرونی پویا هستند. بازیگران دولتی می‌توانند بازیگرانی با حد کمی از خردمندی باشند که خودشان را با شرایط جدید سازگار کنند. وقتی تحول بزرگ اتفاق می‌افتد، همه بازیگران خود را با شرایط جدید وفق می‌دهند. ما هم در ایران امیدواریم جسارت این وجود داشته باشد که خودمان را با تحولات ناشی از این بحران وفق دهیم و اگر این کار را نکنیم آسیب خواهیم دید.

پرسش، پاسخ و دیدگاه‌ها

پرسش: تصمیم روسیه به جنگ با اوکراین به عوامل دیگری مانند فشار غرب در رابطه با نورد استریم دو مربوط است یا خیر؟

دکتر هوشی سادات: تحریم نورد استریم دو، علت نیست بلکه معلول است. مهار انرژی، ابزاری برای تهدید است. اگر شاخص‌های واقع‌گرایی را موازنه، ائتلاف و مهار بدانیم، یکی دیگر از شاخص‌ها تهدید است و بحث مخالفت با نورد استریم دو برای این است که از ۵۵ میلیارد مترمکعب صادرات گاز بالقوه روسیه جلوگیری کنند. در کوتاه‌مدت اروپا به گاز روسیه وابسته است، اما در ادامه قرار است سهم روسیه کاهش یابد و بازیگران دیگری این سهم را تأمین کنند. **پرسش:** چقدر امکان شکل‌گیری ارتش اروپایی وجود دارد؟ بحث ناتو و ارتش متحد اروپایی چه خواهد شد؟

دکتر ولیزاده: ارتش متحد را از دستور کار خارج کنید، زود است در این مورد صحبت کنیم. آمریکایی‌ها موفق شدند اروپایی‌ها را درگیر هزینه‌های ناتو کنند. اروپایی‌ها زیر بار هزینه‌های ناتو نمی‌رفتند. جنگ اوکراین بهانه‌ای شد تا کشورهای اروپایی تهدید را لمس کنند و زیربار هزینه‌های نظامی ناتو بروند. این جنگ سبب انسجام و اتحاد بیشتر ناتو و هم‌سویی و همراهی بیشتر با آمریکا خواهد شد. جنگ اوکراین فرصتی برای بازسازی و تقویت ناتو فراهم می‌کند. **پرسش:** شرطی که روسیه در مذاکرات هسته‌ای برای اجازه غرب در مورد رابطه ایران و روسیه گذاشته است به دلیل تحریم‌های روسیه است یا مسائل دیگری مطرح است؟

دکتر ولیزاده: من از این موضع روسیه تعبیر گروکشی می‌کنم. روس‌ها می‌خواهند غرب را وادار به انعطاف و نرمش در زمینه‌های تحریم روسیه کنند و مابه‌ازای آن را ایران می‌دانند. اگر غرب این انعطاف را در مقابل روسیه نداشته باشد، روسیه می‌تواند گفت‌وگوهای وین را به بن بست برساند.

پرسش: آیا امکان رشد ملی‌گرایی‌های افراطی در اروپا شبیه جنگ جهانی دوم وجود دارد؟
دکتر کرمی: ملی‌گرایی در روسیه تضعیف خواهد شد. اوج ملی‌گرایی، جنگ است و این جنگ اتفاق افتاده است. فشارهای اقتصادی، جامعه روسیه را به سوی مسائلی می‌برد که به‌لزوم ملی‌گرایانه نیست. در اروپا هم به دلیل اولویت‌یابی اتحادیه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای گسترده‌تر و نهادگرایی امنیتی در چارچوب ناتو، ملی‌گرایی کم‌رنگ‌تر خواهد شد. تهدید امنیتی، انسجام زیر پرچم اتحادیه اروپا و ناتو را ایجاد خواهد کرد، نه پرچم تک‌تک ملیت‌ها را. ملی‌گرایی اروپایی در همه کشورهای، غیر از اوکراین روس‌گرا بوده است و روابط بهتری با پوتین داشته‌اند. این‌ها در اروپا تضعیف خواهند شد. ملی‌گرایی اوکراینی که از سال ۲۰۱۴ تشویق شده و گسترش پیدا کرده است، افزایش خواهد یافت. اوج ملی‌گرایی روسیه در بحران کریمه بود.

معرفی و بررسی کتاب دولت عمیق: افول قانون اساسی و پیدایی دولت سایه

نشست معرفی و بررسی کتاب «دولت عمیق: افول قانون اساسی و پیدایی دولت سایه»^۱ دوشنبه ۱۷ مهر ۱۴۰۰ را مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با همکاری مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران و انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار کرد. در این نشست دکتر سید حامد موسوی، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و دکتر سیروس فیضی، استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران سخن گفتند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود.

دکتر حامد موسوی

نویسنده کتاب، مایک لافگرن مفهومی به نام دولت عمیق را محور بررسی و تحلیل خود قرار داده است. دولت عمیق مفهومی دیرپا در آمریکا است و آیزنهاور با مفهوم مجموعه‌های صنعتی نظامی به این شکل‌های قدرتمند آمریکا پرداخته بود. اگرچه مفهوم دولت عمیق، واژه تازه‌ای نیست، نویسنده اجزا و ابعاد جدیدی به مفهوم مجموعه‌های صنعتی نظامی اضافه کرده است که از آن جمله وال استریت و شرکت‌های بسیار بزرگ آمریکا هستند. نویسنده کتاب ادعا کرده است من با جنگ عراق از خواب غفلت بیدار شدم، در حالی که او تا سال‌ها بعد هم بازنشسته نشد. نقد دیگر این است که لافگرن نقش مردم آمریکا را در نظام سیاسی آمریکا بسیار کم‌رنگ می‌بیند، در حالی که از نگاهی دیگر، مردم آمریکا بالقوه می‌توانند در نظام سیاسی نقش داشته باشند و کم‌رنگ بودن نقش کنونی مردم، مسئله‌ای ساختاری نبوده و برآمده از موضوع‌های دیگری است.

دکتر سیروس فیضی

یادباد نام زنده‌یاد دکتر محمدسعید کولایی که این کتاب را برای ترجمه به خواهرش داده است. نویسنده کتاب، مایک لافگرن فردی با پیشینه دانشگاهی نیست، اما به مجموعه مفصلی از

۱. رافگرن، مایک (۱۳۹۹)، دولت عمیق، مترجمان الهه کولایی و زکیه یزدان‌شناس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

اطلاعات دسترسی داشته است. این کتاب ماهیت سیاست در آمریکا را نشان می‌دهد که بر مبنای خواسته اقلیتی اندک از نظر تعداد عمل می‌کند. اگرچه نویسنده به ابعاد مختلفی از زندگی سیاسی اجتماعی در آمریکا پرداخته است، بیشتر بحث‌های این کتاب درباره قانون اساسی، دیوان سالاری و مردم سالاری در آمریکا است. این ادبیات پیشینه دیرپایی دارد و مختص آمریکا هم نیست. در روزگار امروز، در سراسر جهان حتی دیکتاتورها نیز حاضر نیستند واژه دیکتاتوری را بپذیرند و برای همین از دموکراسی استفاده می‌کنند. بنابراین زیر پوسته مردم سالاری، مفهوم دولت عمیق می‌تواند به سازوکارهای خود شکل دهد. در مجموع با ادبیات این کتاب بیگانه نیستیم و آثار زیادی در این حوزه منتشر شده است، اما در زبان فارسی این اثر مفید و ارزشمندی است تا علاقه‌مندان درک بهتری از واقعیت‌های ایالات متحد آمریکا به دست آورند.

دکتر الهه کولایی

این کتاب زاویه نگاه مبتنی بر اطلاعات دسته اول را از سوی نویسنده‌ای ارائه کرده است که خود در درون کنگره بوده است. همان‌گونه که دو سخنران محترم گفتند، طرح مباحثی که در آثار دیگر هم به آن پرداخته شده است از این نظر اهمیت دارد که برای مخاطبان تخصصی و غیرتخصصی در شناخت نظام‌های سیاسی می‌تواند مفید باشد.

نشست معرفی و بررسی کتاب میراث فرهنگی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی

نشست رونمایی از کتاب «میراث فرهنگی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی»^۱ سه‌شنبه ۱۸ مهر ۱۴۰۰ را مرکز مطالعات اوراسیای مرکزی دانشگاه تهران با همکاری انجمن علمی ایرانی مطالعات منطقه‌ای (کارگروه اوراسیای مرکزی) به صورت مجازی برگزار کرد. در این نشست دکتر فرهاد عطایی، استاد گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، نویسنده کتاب و دکتر محمدرضا مجیدی، دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران سخن گفتند. مدیر این نشست دکتر الهه کولایی بود.

دکتر فرهاد عطایی

این کتاب از نوع پژوهش‌های میدانی و به طور دقیق‌تر «در محل» است. نوع اولیه مطالعات منطقه‌ای در ایران پیشینه دیرپایی در قالب سفرنامه‌نویسی و بررسی‌های دانشمندان دوران‌های قدیم دارد. نوع دیگر، مطالعات منطقه‌ای پیشینه‌ای استعماری است که از سوی کشورهای استعمارگر ایجاد شد. نوع سوم، مطالعات منطقه‌ای از نوع دانشگاهی و نوین است که سرشت میان‌رشته‌ای دارد. روش پژوهش این کتاب، روش کامل کلاسیک است. این کتاب یک عکس است در دوران گذار منطقه. عکس فرهنگ و هنری که اتحاد شوروی به ارث گذاشت و رفت. کتاب سه بخش دارد: بخش نخست، وضعیت فرهنگ در این منطقه، بخش دوم و اصلی کتاب پژوهشی درباره آسیای مرکزی و بخش سوم به مسئله هویت می‌پردازد. مسئله هویت و انسان تراز شوروی، مسئله‌ای مهم در شوروی بود.

دکتر محمدرضا مجیدی

چاپ این کتاب هم سبب خوشحالی شد و هم انتظارات را بالا برد. پیشنهاد بررسی این کتاب، با سفر کاری من به ازبکستان همراه شد. هم سفر ما نیز از اندیشمندان یکی از جمهوری‌ها بود. این فرصت سبب شد نظر ایشان را نیز درباره اثر دریافت کنم. در دوران مسئولیت من در یونسکو، ما

۱. عطایی، فرهاد (۱۴۰۰)، میراث فرهنگی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

روی مسئله میراث فرهنگی در آسیای مرکزی کار کردیم. امروزه مسئولان کشورها به این نتیجه رسیده‌اند که حفظ این میراث بدون پیوند با حوزه تمدنی ایران بزرگ مقدور نیست. به نظر می‌رسد دروازه‌های تعامل در منطقه نیز گشوده‌تر از پیش است. بنیان‌های همگرایی، حوزه فرهنگ است. در تجربه همگرایی اروپا نیز چنین بوده است. ما به عنوان جامعه نخبگی باید عرصه‌ای را فراهم کنیم تا داده‌های نظری با پژوهش میدانی تطبیق داده شود و در حضور مؤثر و تعاملی در صحنه، زمینه‌های همگرایی نخبگانی، بعد مردمی و بعد هیئت‌های حاکمه را فراهم کنیم.

در فصل اول به پیشینه فرهنگی سیاسی منطقه در سه دوره پیشاتزار، تزار و دوران کمونیسم پرداخته شده است. در فصل دوم که بنیان این پژوهش است اگر امکان اضافه کردن مستندها و گزارش‌های همه کشورها باشد، برای پژوهشگران مفید خواهد بود. در بخش سوم، نویسنده، بحث را با رویکرد به مفهوم «فرهنگ» شروع کرده و رویکرد مورد نظر خود را از میان رویکردهای انسان‌باورانه و مردم‌شناسانه انتخاب می‌کند که رویکرد انسان‌باورانه در حوزه فرهنگ و هنر آسیای مرکزی در دوران اتحاد شوروی است. پیشنهاد می‌کنم فصل پنجم با موضوع تحولات فرهنگی هنری پس از استقلال اضافه شود و همچنین فهرست کتاب‌نامه کامل شود. نسل حاضر نیازمند پژوهش‌های تطبیقی و تکمیلی در این حوزه است. بحران هویت از گذشته در این منطقه شکل گرفته و در سطح ملی در این کشورها ادامه پیدا کرده است. این به سود کشورهای منطقه نیست. نخبگان این کشورها باید ابزارهایی را در چارچوب الگوی فرهنگی منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای به کار گیرند.

دکتر الهه کولایی

پژوهش‌های میدانی در حوزه مطالعات منطقه‌ای بسیار اهمیت دارد. قوت این کتاب هم بررسی‌های میدانی دکتر عطایی است. از اعظم مرادی تبریزی، ویراستار این کتاب قدردانی می‌کنم. کتاب «کتابشناسی اوراسیای مرکزی و افغانستان» به تازگی تجدید چاپ شده است و همه کتاب‌های مربوط به حوزه فرهنگ آسیای مرکزی را معرفی کرده است.

**Scientific Meetings of
the Center for Central Eurasia Studies
of The University of Tehran
2021-2022**

By
Elaheh Koolae
Professor of Regional Studies, University of Tehran

Peyman Kaviani Far
Atefeh Bakaeyan

Autumn 2024

Table of Contents

Persian

The Issue of the Baseline in the Convention on the Legal Status of the Caspian Sea and Regional Cooperation	1
China's Eurasian Policy and its Regional Implications for the Islamic Republic of Iran, Focusing on Central Asia and the Caucasus	9
West and Russia's Rivalry in the South Caucasus after the 2020 Karabakh War	17
The Kurdish Factor in the Caucasus, Emphasizing the Developments of 20 th Century	19
Internal and External Sources of the Return of the Taliban	25
Cooperation Opportunities of Iran and Russia in the Post-Soviet Zone	35
Russia and Turkiye in the 2020 Karabakh War	45
Three Decades of Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran in the South Caucasus	53
Sources and Causes of the Riot in Kazakhstan	65
The Process of Constitutional Reform in the Russian Federation	71
Twitter and its Role in Diplomacy	83
War in Ukraine: Sources, Origins and Consequences	93
The Deep State: the Decline of the Constitution and Rise of a Shadow State	115
Cultural Heritage of the Soviet Union in Central Asia	117

English

Putin's Discourse about State-Civilization	5
--	---

Putin's Discourse about State-Civilization

The scientific meeting on “Putin's Discourse about State-Civilization” was held as a webinar by the Center for Central Eurasia Studies of the University of Tehran in cooperation with the Iranian Regional Studies Association on Tuesday, February 8, 2022, 12:30-14:00 GMT / Tehran Time Zone 16-17:30. In this session, Dr. Neil Robinson, Professor of Comparative Politics at the University of Limerick, Ireland, presented his views. The meeting was moderated by Dr. Elaheh Koolaei, Director of the Center for Central Eurasia Studies, University of Tehran. Dr. Elaheh Koolaei welcomed Dr. Neil Robinson and introduced him to the audience at the beginning of the session: "Dr. Robinson has focused on Russian issues both before and after the collapse of the Soviet Union. He has published many books and scientific articles on different subjects related to Russia's system and sovereign republics that emerged from the collapse of the USSR". Dr. Koolaei invited Dr. Robinson to deliver his speech on the subject “Putin's Discourse about State-civilization.”

Dr. Neil Robinson

Dr. Robinson noted that he is willing to talk about Putin's ideas on the notion of state-civilization. These ideas have been critical over the past decade but have not received a vast amount of attention in the field of Russian studies. The following paragraphs are extracted directly from Dr. Robinson's speech:

There has been more discussion of the issue of state-civilization and civilizational state — the two terms seemed to be used interchangeably. There have been some discussions regarding this

term in international relations; however, the idea of civilizational state / state-civilization is problematic. Firstly, I would like to examine these questions: What is state-civilization and what is this idea in international relations theory and the problems with it? What is Putin's idea about state-civilization, where it comes from, and its nature? It is not the most tremendously philosophically sophisticated idea in political discourse. There are other thinkers in Russian politics that have more depth on Putin's pronouncements on the issue of civilizational discourse. I go on to talk about ontological traps and the dangers of the discourse (of state-civilization as Putin has used it). Several things are missing at the present point in time that demonstrate the idea articulated by Putin creates problems in dealing with Russia for the rest of the world, in particular for the European Union and the North Atlantic Treaty Organization. So, what is a civilizational state? The idea has a little deep history in a sort of thinking about international politics. Still, some basic principles can be identified both within Putin's discourse and within the general definition of the concept of state-civilization. State-civilization or civilizational state is a form of state that has different forms of organization and legitimation from the Westphalian or so-called liberal capitalist 'Western' model of a state. Its differences are not the recognition of sovereignty through the international law, but the construction of sovereignty in a state based on cultural values that the people possess under organic development throughout their history. People may not be a single ethnic group; people can be a set of people—this is the important fact about Putin's discourse of state-civilization. It is the possession of these set of values that creates people and creates the basis for their statehood that legitimizes the sovereignty of the state. The basis of state-legitimization is the protection of the values that people possess rather than any other forms of rational-legality that has come to be the principle claim to legitimacy of Western states of the last 200 years. It is not based on market economic promises and satisfaction based on the market being able to deliver some

standards of life. Now, the values that form this state model have emerged from long historical processes. They are not things that are new or nouvelle; it is claimed they have ancient roots, which is why they are civilizational values. They are but some temporarily bounded values that existed within the community. Generally, religion and tradition are rooted in the notion of collectivity rather than individual rods; therefore, said to be organic. They are things that are fundamental to the identity of the people through a long historical process. So, the interaction between the state and people around these values is what gives the state its function and gives a particular character to sovereignty and the recognition of the sovereignty. Who can be sovereign is a condition of protecting a civilizational identity and being a civilizational state. So, the claim of sovereignty is based on the possession of this particular form of civilizational cultural values of having those invested within state structure and state acting to protect these values. Some international relations thinkers have picked up these ideas about civilizational states and you can see here a diagram which comes from a book by an English author called Richard Higgott:

Higgott has been a significant figure in certain areas of international political economy. He wrote a book called *States, Civilization and the Reset of World Order*. There are other books which talk about the development of a civilizational state, and they have been coming to prominence in the field of international relations over the last few years; books such as *The China Wave: Rise of a Civilizational State* by Zhang Weiwei and *The Rise of the Civilizational State* by Christopher Coker. The basis of the state-civilization in Higgott's work is like what I just said. The national identity is formed based on civilizational heritage, and the civilizational heritage is a culture that has an extensive historical legacy. This civilizational heritage is encapsulated in specific forms of economic, social and organizational activity. They are combined to give you a national identity. And this national identity is different from other forms of national identity that are constructed through the rule of

law and market-based economic organizations. They have implications for foreign policy and domestic policy. The implications for domestic politics are political unity, emphasis on national sovereignty, and concentrated and popular power. The implications for foreign policy are the rejection of Western liberal values, independent foreign policy, and a mechanism to reconstruct the world order. This idea in international relations has been articulated by several sets of people over the last few years but it's a problematic one. First of all, when international relations specialists talk about a civilizational state, they tend to focus simply on the foreign policy dimensions and the potential for it. Thus, the construction of a civilizational state is all about what is outlined in red on Higgott's diagram. They do not question or interrogate any other aspects of this construction. They are concerned with what the rise of the civilizational state might mean for the political construction of international order and for the change in the balance of power within the global political system. They do not, therefore, ask what these other boxes (on Higgott's diagram) are and what the direction of causality is. They assume that these things are given. This means accepting discourses about civilizational states without critically interrogating them. What the basis of dialogue should be between different state-actors For some parts of the world that's very problematic. For example, in Russian discourse, Russians don't really acknowledge that there is a European view because the European Union cannot be a civilizational state. It is the amalgam of states that themselves have, according to Putin, undermined the basis of state-civilization within their own countries; therefore, it is to some extent an illegitimate actor that is not reflecting the true history of its population. There are, I think, there are major questions: What is 'historical legacy'? which historical legacy do we mean? and as for Russia, is historical legacy *religious Orthodoxy* or is it something else? Is it imperial nature? What is the relationship between its imperial nature and its religious identity? If we look at the 19th century, there were

ideologies and nationality policies that were combined in specific ways. There are different notions about what constituted Russianness for parts of its history. The notion of shared civilizational values and social norms is itself a problematic one. What are they? Are they constant? The claim of people who want to talk about civilizational states is that they are shared and constant and they do constitute social norms; but social norms change over time in many societies. And social norms themselves are not necessarily reflections of social values but rather values that are imported to the people through the organizational practices of politics and economy. So, you do not need to look too far back into Russian history to see that certain forms of collective life were not the product of organic action taken by people themselves but were imposed upon them by the Russian political system to deal with its own organizational needs and demands. Some historians have noted collective present organization is not something that emerged spontaneously out of the big actions of the peasantry in the first instance but was something forced upon them by violence: things like revenue collection to structure landholding in a way to be used by the state to reward the elites. However, these things become signs of the collective nature of the people and theorized concepts which are accepted to be the fundamental features of people's interests. But those interests changed rapidly in the early 20th century. Those interests are changing back again and of course they are undergoing some further changes.

The fundamental question that was not asked in the international relations' literature is a basic Leninist question of *кто кого?* Which means who benefits from this and who loses? Who beats whom? How did these things emerge from actual politics rather than from abstract historical processes? Political cultures are organizational cultures as well; they are the reflection of certain needs that a state has. We need to bring these ideas to bear when we look at Putin's idea about state-civilization. He reflected these ideas when he talked about state-civilization increasingly from 2012. When he won the

election, Putin published a series of articles and began talking about Russian state-civilization. In these articles, he began to talk about the importance of protecting Russian state-civilizational identity in a very specific format; arguing that Russian civilizational identity such as religion is based on the centrality of the family as a primary unit of social organization: the protection of a heteronormative conception of the family. This identity is organic, a social and historical development, and not generated through abstract intellectualization and codification; but its core nature is a sociological phenomenon rather than an ideological one. So, Orthodox religion is a core expression of Russian civilizational identity but only as a part of a multiethnic and multi-confessional identity. So, there is no fundamental essential religious characteristic to Russian civilizational identity, the core values are traditional values that come together and have religious expression. The key feature of Russian people's unity, as Boris Yeltsin has expressed, is that they exist as *the rossiiskii narod not the Roskii narod*. *Rossiiskii narod* is a part of a broader Russian identity centered around shared traditional values expressed through different religious faiths. This argument was the basis of state unity and Russian statehood, and it always had been. It had emerged as different conventional groups through the Russian empire came into contact with one another, and shared a common political space. Thus, the function of the state is to protect the people's common interest and by doing so, it reproduces the people and reproduces itself. The State is the center of the civilizational identity because it is the institutional terrain on which different religious understandings of traditional values come into contact with one another and as they are able to generate together policies that reproduce values and by reproducing values they produce a certain self.

Putin claimed that Russia has retained its civilizational identity more so than other states. This quote which is on screen is a part of a series of an article; in fact, Putin's speech in 2013 to Federal

Assembly, where he talks about how other states may have let go of the things that made them states in the first place, is as follows:

Today, many nations are revising their moral values and ethical norms, eroding ethnic traditions and differences between peoples and cultures. Society is now required not only to recognize everyone's right to the freedom of consciousness, political views and privacy, but also to accept without question the equality of good and evil, strange as it seems, concepts that are opposite in meaning. This destruction of traditional values from above not only leads to negative consequences for society, but is also essentially anti-democratic, since it is carried out on the basis of abstract, speculative ideas, contrary to the will of the majority, which does not accept the changes occurring or the proposed revision of values (Putin, 2013).

By protecting its civilizational identity, Russia is therefore more democratic than its democratic critics since it has kept faith with the true interests of its people, not divided them sectionally through political parties at top level. The organic unity of people being eroded by abstract values and moral relativism. This moral relativism is based on abstract concepts about quality, practices such as multiculturalism, reconceptualization of what was found to be unity instead of having function, and the rights of different people within society and it could argue this fundamentally antidemocratic. Because it is not based on the people's essential interests in the same way that the Russian state is, Russia is certainly more democratic. Democracy is not a practice of pluralistic political interaction as a sort of classic political theory, and pluralism would believe of the exchange of social interests which are produced through people's social positions, and their economic and sociological nature. Politics is democratic when it looks beyond those surface features of the individual and group identity to the central ahistorical identity preceding them. Russia does not break social interests down at their highest level; it sees those interests and embodies them in

the person of the president himself. Putin has arguments on the following concepts globalization, ideas of cultural homogenization, Americanization. Globalization as a process of the transfer of models of the socio-political organization from the West threatens state-civilization as it injures the old constructs. Things that are needed to be regarded against Putin are argued as liberalism, multiculturalism, and revolutionary ideas (not organic). All of these come together in the discourse of threat. State-civilization needs to be protected against these threats. Putin, over time, increasingly talked about State-civilization but what he spoke about was a “cultural code”, and the cultural code was identified in his early articles as such that a state-civilization needs a personal cultural code. The discussion of these ideas meets the amalgamation of different Russian political thinkers, one of the two main figures being Nikolai Danilevsky. In his famous book, *Russia and Europe* (1869), he talks about Russia’s distinct civilization and used cultural-historic type as the basis of statehood. He believes that Russia exists as a distinct civilization, a ‘cultural-historic type’, that should not mirror the West (Germanic-Roman), and that is the basis of statehood:

‘Each nationality that has acquired and not lost the consciousness of its own original national significance must take the form of a state ...’ unless they, like the smaller ethnic groups in the Russian empire, have ‘neither historical consciousness nor political character’

You must have a state if you have a national sense of consciousness. Danilevsky didn’t see and talk about marginal ethnic groups of the Russian empire but rather self-sovereignly groups, so they didn’t have a state; therefore, they can be a tragedy to Russia.

In the twentieth century, some of these ideas came out in the work of Lev Gumilyov. His ideas are super-ethnos of Russia, where you have ethnic groups on a common geographical and biological conditions which conceive the Soviet Union, and before that Tsar’s empire, creating this shared political-biological space, then you get this creation of a super-ethnos. Super-ethnos was the largest ethnic unit, which he defined

as 'a group of ethnoes, which appears simultaneously in the same region, and which manifests itself in history as a mosaic-like integrity'. Super-ethnoes were observed directly and were defined exclusively by their degree of interethnic closeness. They were real units, not abstract conceptions of historians. Super-ethnos is the absolute ultimate of human values; there are no universal human values. There is simply the highest level of development values that engage within the super-ethnos. Gumilev never really talked about state-civilization in the same way that Putin talks about Statehood or Danilevsky before him, but what he did talk about was this absence of universal values. The universal values that Putin says are fantasy-creation of various representatives of non-Russianists: liberals, Marxist revolutionaries, and people who believe in a specific ethnic superiority rather than a core-shared space based around traditional values. There has been an attempt to trace these things and useful understanding of certain elements when it comes to Putin's viewpoint. The good news is we can trace these things back and there are certain places where Putin's ideas meet with the ideas of previous thinkers. But what is more important is how these ideas have developed within the Putin's discourse. If we go back to the pre-2012 period, we can see that there are several sets of ideas that float around in Putin's discourse from 2000 through 2008 and 2012. These ideas come together in a civilizational state discourse in a way that shows what you are doing is a development of these ideas not out of an intellectual scheme that rooted back in a particular writing of someone like Danilevsky — perhaps not rooted in the early 20th Century at all.

From the very first moment of his presidency, Putin talked about cultural conservatism and that they need to protect specific characteristics of Russian society to deal with some kinds of problems that Russia faces. So, traditional values were always a part of Putin's discourse, but it was linked to specific problems which formed the basis of pronatalist policies introduced in the 2000s in order to deal with population decline; it was also based on religion. Putin's display of religiosity used to mark him out as a Russian politician rather than someone who had an earlier career in the anti-religious Soviet Institution

of KGB. It is also based on the ideas that became more prominent around 2003 and 2004 about Russia as a sovereign democracy. Putin never picked up these ideas himself particularly but allowed to be articulated a different conception of democracy to that which the West was using increasingly to criticize his regime from 2003 and 2004 and Russia is a great power. On what basis can Russia be a great power if Russia is not a great economic power with one-dimensional economic power, and is not a great military power except one-dimensionally as so far is its nuclear power? These things come together in Putin's great frustration that comes into the security conference in 2008 criticizing the one-side-fits-all policy. He thought that being articulated by Bush's Administration in the United States was the source of all forms of global conflict. The conflict clash is inevitable when you ignore the specific claims of sovereign States. These elements come together in 2012 for a very good reason: in 2012 — after the economic crisis and political uncertainty. After these, you have to redefine political agency and define it in a way that shapes it and centers it on Putin himself. The State civilizational discourse does this because it sets up the political equivalence of opponents and delegitimizes that claim to speak for and to the Russian people. The two groups that Putin is concerned about are Ethnic nationalists and Liberals. These two groups are transformed in the civilizational discourse into illegitimate political actors because they insist on a higher moral status of ethnic Russianness without seeing it within the context of the community that bears the traditional values, which are all the professional religious groups of Russia; whether it be orthodox Christians and large Muslim population of Russia or Buddhist. They all share the values and cannot be reconfigured into a hierarchy that sees Russians as above them. Putin's appeal is a cross-ethnic one, and any ethnic counterclaim against him is automatically illegitimate. Furthermore, any effort or criticism or placing of individual rights above those are considered to be illegitimate ones that only fit to be classified as foreign agency. The laws on foreign agencies are Putin's target such that the foreign agencies law should be taken seriously. Political agency is fully termed around something which is anti-pluralist. This is concerned

with ideological justice and patience for foreign policy changes. Not only is political agency reconfigured domestically but also internationally as well. Only certain kinds of power legitimately have a voice within the international political system. So, the civilizational state discourse justifies great power politics. Super-national bodies do not have legitimate agency except in so far as they are based on a civilizational identity. We can look at the European Union from this point of view. The states of The European Union have undermined the identity of civilization within their own states (except for Poland and Hungary). This power can talk meaningfully about international relations; which limits the statehood of others and other parts of the post-Soviet world. They demand to be a more significant part of the Russian world, as Putin has several times put it. For instance, Kazakhstan never had a notion of statehood before 1991. It needed to realize that it still exists within a greater Russian world. The same thing can be said about Ukraine. European Union has no agency, but the Eurasian Union does and can do since it is based on Civilizational identity.

Now, what does this do? Thinking about the ideology of Putin, what matters is Putin's creation of regime-supporting discourses. He sets the terms of debate and he sought to step back. He uses the code word (genetically cultural code), but steps back from overcommitting ideologically by creating grandeur intellectualization. And, of course, others are allowed to put their own content into it. You can use these ideas to make claims about policy and criticisms of other countries or groups; Putin will arbitrate between the claims and policies he put forward. He centralizes himself by creating the conditions for the regime supporting discourse — talking about traditional values, introducing legislation, and penalizing the propagation of homosexuality. Putin does not have a role in creating these policies but arbitrates between the people who do and uses that to display his centrality to the political process. These are less ideological rulers than other people are (than in Hungary or Poland). People can use these policies to make claims on behalf of the regime, but they are not the claims that regime itself makes. You can note this kind of action if you look at the articulation of

Russophobia and the ways in which Putin has used that term — fear of Russia — and the use of that term by other elite Russian leaders responsible for foreign policy is very targeted. It is used at another level, in the popular cultural-political discourse — on Russian television, for instance, in a far broader standard fashion. Does the regime work for it without committing or putting it to a specific sort of position or any antagonistic relations? The work of legitimation is done ideologically, but leadership is free to act in particular ways.

The discourse of State-civilization does several things and creates some problems instead of being a very abstract-minded intellectual enemy of tradition — what I call the ontological traps of Putin's discourse. The first is the pluralism trap. You are making appeals based on some codes that are supposedly immutable. How can the discourse be true if there are other ways of being 'Russian' — the Ukrainian problem? How can there be a fundamental essential Russianness if Ukrainians can adopt and live in different ways? Putin has a big problem with this as he expressed last year in the essay that was published under his name:

the wall that has emerged in recent years between Russia and Ukraine, between the parts of what is essentially the same historical and spiritual space, to my mind is our great common misfortune and tragedy. These are, first and foremost, the consequences of our own mistakes made at different periods of time. But these are also the result of deliberate efforts by those forces that have always sought to undermine our unity. The formula they apply has been known from time immemorial — divide and rule. There is nothing new here. Hence the attempts to play on the "national question" and sow discord among people, the overarching goal being to divide and then to pit the parts of a single people against one another (Putin, 2021).

In that he talked about the ways in which people were trying to force a difference in the historical and spiritual base of Russian world in which

Ukraine has been a part of — little Russia. There's a disequivalence in using the phrase "national question." The phrase goes back to Bolshevism, but here it is put in a way that there's a play on liberal ideas of national sovereignty — being something generated through national ethnic particularities rather than some super-ethnos ideas that Putin claims to exist. Others can disprove the first trap; an ontological trap is not a trap if it cannot be proved. When it was demonstrated there was a unity of people in the USSR on the lying regime, people wanted different things — in that sense, it admits the phrase of ontological trap. It is approved by how Soviet regime delegitimized itself by claiming to represent the people but actually created the people as something other than abstraction. It turned out that where people were set, they were all alone (as Ukraine does that for Putin). So, the first trap is the worldview he articulates that it has always been on the threat. Not only externally this should happen, but internally too. This requires control, but it's not a sort of control that you can have if another political system is able to articulate a different view of what imparted the Great Russian world is.

The second trap is dissatisfaction. This is a half-discourse for some people. It is not either fully articulated or systemized into a ruling ideology nor does it go far enough for some people. You can see this in the writings of people like Surkov, who originated the idea of sovereign democracy and who is one of the ideologists in forming official political discourse in 2000. He wrote about the desire for Putinism beyond Putin — saying that Putin is not really a Putinist, saying that "making Putin, or a successor, the subject of the ideology they have defined for him". There needs to be some merging of these ideas into a political system in a way that is not dependent on Putin. In other words, it is a way that takes Putin out of the arbitrary of these ideas and feeds them in a more systematic fashion of political system, so it remains unchallengeable. The very nature of how Putin used discourse of civilization: raising it up and then backgrounding it to create regime-supporting discourse rather than the discourse of the regime. This is a problem for people who think this is the way to stabilize the political system; because there is a danger implicit in what Surkov wrote about Putinism that only elites would try

and overthrow this. These are the people who will create the systematic Putin — the system as Putin rather than Putin as a person — obviously, there is no guarantee for that. This could lead to the erosion of the capacity for the people to do so. The next thinker is Alexander Dugin, who states that certain people within Putin's circle are holding Putin back. He should be fulfilling a historical mission because of 'civilizational traitors'— notions of specific Russianness. As a whole, this is an incomplete system and it is always subject to criticism. It's not the one that Putin can regulate in that sense, he has to defeat himself and limit political agency, but this action can be turned back onto himself and create a critique of his move. The third ontological trap is the fact that you are forced to take actions: the traps produced by the other two traps. If you don't seal off the discourse and create something closed, then you are left with denying the satisfaction of others. You cannot simply declare success in the way that the Soviet Union did. By saying taking action, it is based on threats and not based on dialogue. These threats do exist and create unstable conditions internationally for Putin's regime. It has created an intellectual set of problems for itself that it doesn't want to deal with by closing the discourse and allowing itself to exist in a position of relative isolationist comfort from critiques.

State-civilization is not a natural, historical product that has to be accepted for what it is — something that Putin has articulated. It is a particular reading of Statehood; not necessarily a natural reading of Statehood. It is, in fact, contingent and organizational. State-civilization is not a 'natural' historical product that has to be accepted as its articulators present it; it has historical antecedents but is a particular reading of statehood that is as much contingent and organizational as it is essential; Putin's organizational needs led to the clearest articulation of the state-civilization discourse in Russia, but they also meant that it was 'incomplete'; The discourse itself and its incompleteness are sources of tension.